

اول ماه مه، روز جهانی
کارگران و زحمتکشان را به
همه کارگران و زحمتکشان
یدی و فکری ایران تبریک گفته،
به امید اینکه روزی مردم
ایران بار دیگر بتوانند اول ماه
مه را در بهار آزادی و در
دمکراسی جشن بگیرند.



- در درگیری جمهوری اسلامی و آمریکا: مردم ایران بازنده اصلی اند.
- ایران در آستانه انتخابات ریاست جمهوری
- در حاشیه چاپ خاطرات کیانوری در ایران:
- باقر مؤمنی پاسخ میدهد.
- مصاحبه با دکتر خاوند:
- اقتصاد ایران فاقد يك استراتژی واحد و منسجم است!
- تنش میان جمهوری اسلامی و جهان اوج می گیرد.
- هدف یورش جدید جمهوری اسلامی، مردم و حزب دمکرات کردستان ایران

برگزاری سومین کنگره حزب دمکراتیک مردم ایران

سومین کنگره حزب دمکراتیک مردم ایران در فروردین ماه ۱۳۷۲ (آوریل ۹۲) بعد از ۴ روز برگزار شد. این کنگره که دیرتر از موعد مقرر تشکیل شد، بیشتر به علت مسائل امنیتی به تأخیر افتاده بود. به گزارش خبر نگار راه آزادی، نمایندگان ملی ۴ روز بحث های اساسی خود پیرامون اوضاع سیاسی ایران در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، موضع و سیاست حزب در قبال مسئله ملی در ایران، روابط حزب دمکراتیک مردم ایران با سایر نیرو های اپوزیسیون و مسائل مربوط به اتحاد عمل نیرو های آزادیخواه ایرانی متمرکز کردند. در این کنگره همچنین پیش نویس طرحی به منظور بحث های اولیه برای تدوین منشور جدید حزب نیز مورد بررسی قرار گرفت که به علت کمبود وقت قرار شد طرح مزبور برای اظهار نظر و برخورد در اختیار همگان قرار گیرد و پس از اصلاح در نشست های آتی به بحث گذاشته شود.

بحث پیرامون اوضاع سیاسی ایران بر پایه سخنرانی یکی از شرکت کنندگان صورت گرفت. کنگره کمیسیونی را مسئول تهیه قطعنامه سیاسی کنگره کرد و این قطعنامه با اکثریت آرا به تصویب نمایندگان رسید در این قطعنامه پس از برخورد به مهم ترین ویژگی های تحولات سه سال اخیر در جمهوری اسلامی به بن بست اشاره می شود که جمهوری اسلامی، جامعه ایران و نیرو های اپوزیسیون به آن دچار شده اند. قطعنامه تشدید مبارزه اپوزیسیون در راه دمکراسی و حقوق بشر و یافتن اشکال جدید اتحاد عمل میان نیرو های سیاسی، شخصیت های منفرد و تشکل های دمکراتیک را مورد تأکید فراوان قرار داده است. در این قطعنامه همچنین به مبارزه و تلاش فکری برای بازیابی هویت نوین چپ دمکرات ایران و نیز ضرورت گسترش تبادل اندیشه و نظر میان روشنفکران داخل و خارج کشور اشاره رفته است. قطعنامه جای ویژه ای برای شکل دادن مبارزات مطالباتی و اعتراضی مردم و سازماندهی جامعه برای گشودن راه دمکراسی در ایران قائل شده است.

بحث پیرامون مسائل ملی در ایران که از ماه ها پیش در حزب دمکراتیک مردم ایران جریان داشت یکی از موضوعات مهم در دستور کار کنگره بود. دو طرح ارائه شده به کنگره از سوی نمایندگان مورد بررسی قرار گرفتند و پس از اولین سلسله بحث ها یکی از دو طرح با کسب ۴۲ در صد آرا توانست بعنوان طرح پایه به کمیسیون راه باید (طرح اول ۲۸ در صد آرا را بخود اختصاص داد). کمیسیون پس از اصلاح طرح پایه بر اساس نظرات ارائه شده، طرح نهایی را به اجلاس کنگره فرستاد. طرح اصلاح شده با کسب ۵۲ در صد آرا به تصویب کنگره رسید. ۲۰ در صد نمایندگان به این طرح رای منفی و ۱۸ در صد رای معتنع دادند. متن کامل اصلاح شده در شماره آینده راه آزادی درج خواهد شد.

کنگره در ادامه کار خود شورای مرکزی حزب را برگزید. شرکت کنندگان در کنگره همچنین از میان خود مسئول نشریه راه آزادی را انتخاب کردند. کنگره در پایان کار خود طی پیامی به مردم ایران از آنان خواست مبارزه خود را تا دستیابی به دمکراسی و حکومت مردم سالارانه ادامه دهند.

RAHE AZADI

Nº: 27

April 1993

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بهاء: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تئوریک به نشریه برسد، با امضاء درج نمیکند. چاپ مطالب با امضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

حق اشتراك يك ساله:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به

حساب بانکی زیر واریز نمائید:

MOTTAG

Konto No : 75308337

BLZ : 501 900 00

Frankfurter Volksbank eG

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب

دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه

کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

توجه:

از این پس كمك های مالی و
حق اشتراك خود را به حساب
بانکی زیر واریز نمایید:

MOTTAG

Konto No : 75308337

BLZ : 501 900 00

Frankfurter Volksbank eG

در درگیری جمهوری اسلامی و آمریکا بازنده اصلی مردم ایرانند!

هاشمی رفسنجانی در دوران ۴ ساله زمامداری خود در رأس قوه اجرایی جمهوری اسلامی هیچگاه تا این اندازه در انزوای بین المللی نبوده است. امروز هر چند آمریکا و بویژه دستگاه رهبری جدید آن با صراحت و خشونت کم سابقه ای و بیش از سایر کشور های غرب ج.ا را هدف برخورد ها و تبلیغات گزنده قرار داده است و شمشیر خود علیه دولت رفسنجانی را از روپسته است، اما در سطح بین المللی نیز نسبت به ۴ - ۳ سال پیش تفاوت های چشمگیری را می توان مشاهده کرد. اگر در آن دوران دولتمردان غربی بر چشم انداز تغییرات در ایران و فرانسوی میانه رو ها تکیه می کردند، امروز کمتر کسی به دفاع از این مواضع خوشبینانه بر می خیزد.

دولت کلینتون ملی ماههای اخیر به سیاستی بسیار قاطع تر از بوش علیه ج.ا روی آورده است. مقامات کاخ سفید بار ها بطور علنی خشم خود را از سیاست های دولت رفسنجانی بیان داشته اند و حتی وی را «شر بین المللی» توصیف کرده اند و بطور رسمی خواستار تحریم این دولت توسط سازمان های مالی و سیاسی بین المللی هستند. آمریکایی ها امروز دولت ایران را بزرگترین تهدید برای ثبات منطقه خاور میانه و شمال آفریقا به شمار می آورند و حمایت آشکار تهران از جنبش های بنیانگرای اسلامی در جهان عرب و فلسطین اشغالی و اهداف جاه طلبانه ج.ا در منطقه خشم آنان را پر انگیزه است. سر و صدایی که پیرامون قدرت نظامی ایران و یادستایی او به بمب اتمی برآه افتاده است فقط در این راستا قابل درک است.

آمریکا در این ژور آزمائی آشکار با جمهوری اسلامی هنوز از حمایت گسترده متحدان خود برخوردار نیست. اگر در گذشته موقعیت ایران در قبال اتحاد شوروی غرب را بسوی يك سیاست منسجم تری در قبال کشور ما سوق می داد، امروز بیشتر منافع اقتصادی و رقابت میان قدرت های غربی و منافع بلند مدت آنها در منطقه سیاست خارجی این کشور ها را سمت و سو می دهند. آلمان اولین شریک بازرگانی ایران

است و این کشور سالانه ۶ میلیارد دلار کالا به ایران می فرستد و شرکت های آلمانی در زمینه وسیعی از نظامی تا انرژی اتمی و ماشین سازی به فعالیت مشغولند. ژاپن، ایتالیا، فرانسه، روسیه و سایرین روابط اقتصادی فعالی با تهران دارند و هر چند ناراضیاتی خود را از سیاست های دولت رفسنجانی در داخل و در سطح منطقه پنهان نمی کنند، اما هنوز با صراحت و شدت آمریکا به این مبارزه در سطح بین المللی نپیوسته اند. عامل جدید در این عرصه به میدان آمدن فعال اسرائیل در مبارزه علیه ج.ا است. اسرائیلی ها ج.ا را بخاطر پشتیبانی فعال از جنبش های بنیاد گرای لبنان و فلسطین اشغالی بزرگترین مانع پیشرفت صلح در خاور میانه قلمداد می کنند.

دولت رفسنجانی و سایر رهبران ج.ا از همان دوران مبارزات انتخاباتی آمریکا پیش بینی می کردند که دمکرات ها بخاطر اهمیت تعادل جدید در منطقه و ثبات آن و نیز تکیه بیشتر به مسئله حقوق بشر در سیاست خارجی آمریکا دست به رویارویی ها جدی تر با آنها خواهند زد. این امر اتفاق افتاده است و بسیاری در آمریکا اسلام را دشمن شماره يك آمریکا معرفی می کنند. در حقیقت روند تحول سیاست های جاه طلبانه ج.ا، نیز نقش فعال این دولت در پشتیبانی سیاسی و مادی جنبش های بنیاد گرای اسلامی چنین رویارویی را اجتناب ناپذیر می کنند. دولت رفسنجانی بپهوده می پنداشت که می توان هم روابط خود با غرب و کشور های میانه روی منطقه را بطور جدی بهبود بخشد و همزمان از طریق ایفای نقش «ام القرائی اسلامی» به توسعه نفوذ خود از سودان تا الجزایر و ترکیه و افغانستان بپردازد و بصورت «میتی ابر قدرت اسلامی» خاور میانه جلوه گر شود. این دو سیاست بنگازیر در برابر هم قرار می گیرند.

دولت رفسنجانی از رابطه با غرب چه می خواهد؟ پیش از همه باز سازی ایران و برون رفت از بحران اقتصادی کنونی ایران را نیازمند دانش فنی و سرمایه های کشور های غربی می سازد. سمت و سوی سیاست های

دولت رفسنجانی در ۴ سال گذشته را تلاش برای متنوع کردن منابع تأمین نیاز های فنی و اقتصادی ایران و گسترش روابط با حلقه های «ضعیف تر» دنیای غرب مانند آلمان، ایتالیا، اتریش، ژاپن و... تشکیل می دهد. مسئولین سیاست خارجی و اقتصاد ایران طی این مدت از برزیل و کوبا و ترکیه تا تایوان و کره و مالزی را زیر پا گذاشته اند تا از بار سنگین وابستگی به غرب بکاهند. اما ناگفته پیداست که در شرایط جدید سیاسی - اقتصادی جهانی مرفقیت چنین تلاش هایی بسیار نسبی است.

آنچه موقعیت دولت رفسنجانی را در سطح بین المللی دشوار تر می سازد، وضعیت حقوق بشر در ایران، مسائل مانند فتوای قتل سلمان رشدی و نیز ترور های گسترده مخالفین در خارج از کشور است. دولت های غربی حتی اگر بخواهند هم بدشواری قادرند در برابر افکار عمومی این عوامل را نادیده انگارند. تصادفی نیست که ج.ا همیشه در غرب از جمله بخاطر مسئله حقوق بشر با دولت های راست نظیر جمهوری خواهان آمریکا، گلیست های فرانسه و... بهتر از رقبای آن کنار می آید. طرح مجدد مسئله سلمان رشدی، محکومیت ایران در چندین سازمان بین المللی حقوق بشر، قطعنامه های متعدد پارلمان اروپا و برخی دیگر از مراکز معتبر غربی علیه نقض مکرر حقوق بشر در ایران و نیز انعکاس فعالیت گروه های آدمکش ج.ا در خارج از کشور علیه مخالفین در ماه های اخیر بار دیگر شدت بی سابقه ای یافته است. واکنش های عصبی و گاه تهدید آمیز ج.ا و حتی طرح تبلیغاتی مسائلی مانند حقوق بشر اسلامی و یا «ویژگی های جامعه اسلامی» هم نتوانسته اند وی را از مخصصه حقوق بشر و فشار های بین المللی در این عرصه نجات دهند.

سیاست خارجی و سمنگیری دولت رفسنجانی و سایر سر رشته داران ج.ا، ایران را بکجا خواهد برد؟ واقعیت اینست که از پایان جنگ ایران و عراق تا امروز هیچگاه سؤال فوق به این صورت جدی طرح نبوده است. غرب که روزگاری با خوش بینی فراوان به استقبال انتخاب رفسنجانی به

تنش میان جمهوری اسلامی و جهان اوج می گیرد.

ب. ا. مهرداد

منطقه، ایجاد ناامنی در کشور های غربی به قصد شانتاژ و امتیازگیری، از راه تروریسم و خرابکاری های بین المللی است. و هر جا هم اگر دست بدهد، ایجاد رژیم های بنیادگرای طرفدار جمهوری اسلامی است. (سودان و الجزایر).

همان گونه که پیش بینی می شد، با روی کار آمدن کلینتون و شکل گیری سیاست خارجی دولت جدید آمریکا و توالی يك سری اقدامات تروریستی و تحریک آمیز در هفته های اخیر در کشور های مختلف، تنش ها بالا گرفت. بمب گذاری در آسمان خراش مرکز تجارت جهانی در نیویورک، بدست بنیادگرایان اسلامی، بمباران مقر هیات سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران در منطقه مرزی ایران و عراق، آنهم در محدوده ای که جزو منطقه تحت حفاظت دول متحد محسوب می شود و به همین مناسبت مورد اعتراض و اخطار شدید دولت های فرانسه و آمریکا قرار گرفت. ترور محمد حسین نقدی، مسئول سازمان مجاهدین خلق در رم، فاش شدن لیست افرادی از مخالفان جمهوری اسلامی که ترور آنها برنامه ریزی شده است، تشدید ترور های کور در الجزایر و مصر و اسرائیل و انتشار مدارکی که حاوی مشارکت عوامل جمهوری اسلامی در بمب گذاری فرودگاه بومدین در الجزایر است، که به کشته شدن و زخمی گردیدن دهها مسافر و کارمند عادی منجر شده بود، از نمونه های آنند. شیمون پرنز، وزیر خارجه اسرائیل در ۲۶ اسفند ۷۸، جمهوری اسلامی را متهم به «دست داشتن در حادثه انفجار بمب در سفارت اسرائیل» در پایتخت آرژانتین کرد. و اظهار داشت که «تحقیقات انجام شده نشان می دهد که ایران مسوول حادثه بمب گذاری در سفارت اسرائیل بوده است». با وجود اینکه در انفجار عظیم بمب در نیویورک که به مرگ ۵ نفر و زخمی شدن بیش از هزار نفر انجامید، دستگیرشدگان از بنیادگرایان مصری و عرب بوده اند، اما مقامات امنیتی و اطلاعاتی آمریکا دست های جمهوری اسلامی را پشت سر آن می بینند و به جمع آوری مدارک و دلایل مطمئن تری مشغول اند. واقعیت اینست که جمهوری اسلامی، سال هاست در نتیجه کار سیستماتیک در میان حزب الله لبنان و فلسطینی ها و اینک در پایگاه های تربیت تروریستی در سودان و سرپازگیری از نیرو های متعصب مذهبی از درون جنبش های در حال گسترش اسلامی در کشور های مسلمان و یا کشور های مسلمان نشین غربی نظیر آلمان و فرانسه و انگلستان و از طریق مراکز مهم آموزش تروریستی، تحت پوشش های دیپلماتیک، در کشور هائی نظیر آلمان و سوئیس و ترکیه، موفق به ایجاد شبکه های تروریستی گسترده و خطرناک حرفه ای شده است. لذا بخشی از گروه های عملیاتی جمهوری اسلامی را تروریست های کشور های عربی تشکیل می دهند تا در صورت دستگیری آنها و یا لورفتن شبکه ها، رابطه با جمهوری اسلامی پوشیده بماند. نقش حزب الله در لبنان در جریان گروگان گیری ها، شرکت آدم کشان حرفه ای در ترور شرفکندی و یارانش، بمب گذاران سفارتخانه اسرائیل در آرژانتین و قتل هائی در ترکیه صورت گرفته است و محاکمه ۱۹ نفر از تروریست های بنیادگرای ترکیه که اعتراف کرده اند در پایگاه نزدیک قم تعلیم دیده و از سوی ایران حمایت مالی و تسلیحاتی می شده اند، نمونه های آنند. بنا به گزارش سازمان «سیا» در نیمه دوم مارس ۹۲، از مدتها پیش، تروریست های مورد حمایت جمهوری اسلامی،

در مقاله ای که تحت عنوان «رابطه ایران و آمریکا و تناقضات سیاست هاشمی رفسنجانی» در شماره ۲۶ راه آزادی به بررسی این موضوع پرداختیم، نشان دادیم: اولاً - برخلاف تبلیغات و سر و صدا های فراوان زمام داران کشور، رابطه جمهوری اسلامی فقط با آمریکا نیست که بحرانی است. جمهوری اسلامی در واقع با قاطبه کشور های جهان در کشمکش است. ثانیاً - علت الکل این تنش ها و رو در روئی جمهوری اسلامی با جهان، نهفته در استراتژی سیاست خارجی جمهوری اسلامی و برخاسته از ایدئولوژی جناح حاکم است. در آن مقاله تاکید کردیم که کلید چگونگی رفت ایران از انزوائی کشنده بین المللی، نه در خارج، بلکه در دست حاکمان کنونی کشور است. در آنجا توضیح دادیم که اگر ایران می خواهد روابطش با جهان عادی باشد باید سیاست خود را بر پایه ای معقولانه و بر اعتدال قرار دهد و از دخالت در امور داخلی کشور های دیگر و نیز از توسل به اقدامات تحریک آمیز و تروریسم بین المللی عدول کند. در يك كلمه، جمهوری اسلامی باید موازین و مقررات بین المللی را به طور واقعی و صادقانه رعایت کند. نیازی به تاکید نیست که اتخاذ چنین سیاستی و بیان حکم بالا، معنایش تطهیر دولت های بزرگ آزمند و یا بی توجهی و غفلت از نیات و انگیزه های سلطه جویانه و گاه شیطنانی آن ها که در منطقه و جهان در پی منافع خود هستند، نمی باشد. سیاستی که لزوم رعایت آن را از سوی جمهوری اسلامی، در مقاله قبلی، طی پنج عنوان مورد تاکید قرار دادیم، ناسخ اعتقاد راسخ خود برای حمایت از استقلال سیاسی ایران و تامین حاکمیت ملی نمی دانیم. آنچه ما می گوئیم اینست که راه دفاع از استقلال ایران و حاکمیت ملی و منافع کشور، با چنگ انداختن به ابر قدرت ها و چالش آنها و تنش آفریدن و بازی با دم شیر حاصل نمی شود. آنچه من در آن مقاله تاکید کردم و اینک با می فشرم، اینست که جمهوری اسلامی می تواند با تکیه بر زمینه جنبش های اسلامی که در حال رشد و پویائی اند و با کمک های مالی و آموزش و سازمان دهی گروه های تروریست بنیادگرای اسلامی، مزاحمت ها و مشکلات کم و بیش جدی، اینجا و آنجا، در این یا در آن کشور به وجود آورد. اما به هیچ وجه قادر به تغییر تناسب نیرو های جهانی و یا تزلزل نظام های قدرتمند بین المللی نخواهد بود و عاقبت، این جمهوری اسلامی است که از این درگیری ها با سر و دست شکسته بیرون خواهد آمد و بار دیگر به نوشیدن جام زهر تن خواهد داد. اما بدبختانه، قیمت آن را مردم ایران خواهند پرداخت. و نگرانی و حساسیت ما بدین مناسبت و بخاطر سرنوشت آتی ایرانست. قصد ما در این مقاله بررسی حوادث و نظریه های مطرح شده در آن مقاله، در پرتو آخرین حوادث است.

مجموعه اخبار، اظهار نظر ها و قطعنامه هائی که در همین یکی دو ماه اخیر بدست ما رسیده است، حاکی از يك حرکت استراتژیکی تهاجمی است که کشور های قدرتمند جهان در هماهنگی با کشور های حساس منطقه نظیر اسرائیل و مصر، عربستان سعودی، ترکیه و دیگران، در آن گام گذاشته اند. هدف این کارزار و اقدامات، مقابله و خنثی کردن سیاست خارجی جمهوری اسلامی و اقداماتی است که وی با همدستی و تباشی گروه های افراطی بنیادگرای اسلامی، در لبنان و فلسطین و مصر و الجزایر و تونس و سودان و هسته های مشابه در کشور های غربی صورت می دهد و هدفش متزلزل ساختن کشور های

دامنه فعالیت خود را به کانادا گسترش داده اند. بنا به همین منبع، واحد حزب الله کانادا با هدف عملیات تروریستی در سراسر آمریکا به وجود آمده است. عملاً، با کاهش فعالیت شبکه های تروریستی لیبیائی، عراقی و سوریه که در گذشته فعال بودند، اینک جمهوری اسلامی بخش مهمی از همین تروریست های حرفه ای را به خدمت گرفته است که کارشان قتل افراد در برابر پول است. ریشارد بوچر سخنگوی وزارت خارجه دولت کلینتون، در ۱۴ اسفند، طی بیانییه ای اظهار داشت: «دولت ایران در حال حاضر خطرناک ترین حامی تروریسم است». وی صریحاً گفت: «سرویس های اطلاعاتی ایران به طور مستقیم در قتل هائی که در اروپا و نقاط دیگر روی داده، دخالت داشته اند. ایران طی سال گذشته با چندین رشته برب گذاری و جنایت در خاور میانه، اروپا و آمریکای لاتین مربوط بوده است». ریشارد بوچر تاکید کرد که: «ایران حامی گروه های افراطی اسلامی و فلسطینی در دنیا بشمار می رود و پول و اسلحه در اختیار این گروه ها قرار می دهد و آنها را آموزش می دهد». جیمز وولزی، رئیس جدید سازمان «سیاه» در حکومت کلینتون، طی گفتاری در سنای آمریکا، چهار شنبه ۵ اسفند ۷۱ اظهار داشت: «ایران هم اکنون به قصد نابود کردن رژیم های خاور میانه، خشونت را به این کشور ها صادر می کند». و اضافه نمود: «افزودن سلاح های شیمیائی، میکروبی و اتمی بر مجموعه سلاح هائی که هم اکنون در اختیار ایران قرار دارد، دورنمای نگران کننده ای در برابر ما می گسترد».

هم زمان (۴ اسفند ۷۱)، رینالدو کالیندوپوهل، فرستاده ویژه سازمان ملل، در گزارش تکان دهنده خود به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در ژنو، بار دیگر رژیم جمهوری اسلامی را به نقض خشن حقوق بشر در ایران متهم کرد. گالیندو پوهل در گزارش خود از استمرار اعدام ها که لا اقل ۱۶۶۰ اعدام را می توان بدلائل سیاسی مربوط و متناسب کرده، از «رفتار وحشیانه و قساوت آمیز با زندانیان»، از وجود «طرق جاری در شکنجه های جسمی که طبق گزارش های واصله عبارت از معلق کردن افراد برای مدت طولانی در یک حالت ناراحت، سوزاندن با سیگار، وارد آوردن ضربات شدید و مکرر با کابل...» سخن گفته است. بر مبنای گزارش گالیندو پوهل و مجموعه اطلاعات دریافتی از سوی سایر نهاد های حقوق بشر و سازمان های سیاسی مخالف رژیم و خانواده ها و بستگان زندانیان، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، بتاريخ ۱۹ اسفند ۷۱، قطعنامه شدید اللحنی علیه سیاست نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی صادر کرده است. افزایش تعداد ترور ایرانیان مخالف رژیم و دگر اندیشان در ماه های اخیر موجب گردید که برای اولین بار، اینگونه اقدامات ضد آزادی و ضد بشری جمهوری اسلامی در قطعنامه محکوم شود. کمیسیون حقوق بشر اعلام می کند: دولت ایران «مسئول سوء قصد و حملاتی است که مأموران آنها در کشور های خارجی مرتکب می شوند». و نیز برای اولین بار به حمایت رهبران جمهوری اسلامی از فتوای سلمان رشدی اشاره شده و آن را «تأیید و ترویج تروریسم» اطلاق کرده و «سوء قصد ها و ترور» مخالفان در خارج از کشور محکوم گردیده است. این قطعنامه با ۲۳ رأی موافق (از جمله آمریکا و روسیه، انگلستان، فرانسه، آلمان و ژاپن و...)، در مقابل ۱۱ رأی مخالف (از جمله لیبی، سودان، کوبا، چین، پاکستان و سوریه، که همگی پرونده های سنگین نقض حقوق بشر دارند) به تصویب رسیده است. در ردیف این اقدامات اعتراضی، می توان به قطعنامه پارلمان اروپا اشاره کرد که از سوی نمایندگان سوسیالیست پیشنهاد شده و به تصویب رسیده است. در این قطعنامه، جمهوری اسلامی به ویژه بخاطر گسترش «بنیادگرایی اسلامی» و «تروریسم» در کشور های دیگر متهم شده و نیز سیاست مداخله گرانه و توسعه طلبانه وی در مصر و الجزایر و تونس محکوم گردیده و از تلاش های جمهوری اسلامی برای دستیابی به سلاح های اتمی اظهار نگرانی شده است. پارلمان اروپا از کشور های عضو جامعه اروپا خواسته است: «سیاست واحدی علیه فروش هرگونه تجهیزات مربوط به سلاح های کشتار جمعی اتخاذ نمایند». پارلمان اروپا در قطعنامه خود، از جمله از آزار زنان و اقلیت های مذهبی در ایران و سایر موارد نقض حقوق بشر را در جمهوری اسلامی محکوم ساخته است.

در ارتباط با حساسیت فزاینده جامعه بین المللی به سیاست های خارجی تحریک آمیز و مداخله گرانه جمهوری اسلامی، می توان قطع رابطه دیپلماتیک دولت الجزایر با ایران (۲۸ مارس ۹۳)، به عنوان

اعتراض به مداخلات دائمی و پشتیبانی های مالی و انواع کمک های دیگر به بنیادگرایان و تروریست های وابسته به جبهه نجات اسلامی الجزایر و نیز قطع رابطه دولت زامبیا با جمهوری اسلامی (۱۱ مارس ۹۳) با اتهام حمایت جمهوری اسلامی از کودتاچیان برای برانداختن دولت زامبیا را اضافه کرد. حسنی مبارک، رئیس جمهور مصر در نطق شدید اللحنی بتاريخ ۱۹ اسفند ۷۱، به خاطر حضور کشتی های جنگی ایرانی در آب های سودان و احتمال استقرار پایگاه نظامی برون مرزی ایران، به جمهوری اسلامی و سودان شدیداً اعتراض کرد. وی تحقّق چنین طرحی را «تهدیدی نسبت به امنیت مصر» ارزیابی کرد و تهدید نمود که در چنین صورتی، تاسیسات نظامی ایران را مورد حمله قرار خواهد داد. حامد القوری نخست وزیر تونس در ۱۲ اسفند، دولت ایران و سودان را به آموزش و تحریک بنیادگرایان اسلامی در تونس متهم کرد و مدعی شد که «کشورش این مساله را در شورای امنیت سازمان ملل مطرح خواهد کرد». اسحاق رابین نخست وزیر اسرائیل در جریان دیدار رسمی خود با مقامات ایالات متحده آمریکا، که اساساً به منظور گفتگو درباره صلح خاور میانه با وارن کریستوفر وزیر خارجه و آنتولیک رئیس شورای امنیت ملی آمریکا در نظر گرفته شده بود، بخشی از وقت خود را به تبادل نظر درباره چگونگی مقابله با «بنیادگرایی اسلامی در خاور میانه» و به ویژه در باره ایران و حمایت این کشور از گروه های مسلح و تروریست های مسلمان و مساله تسلیحات فزاینده جمهوری اسلامی پرداخت. روزنامه واشنگتن پست در تفسیر این مذاکرات و تلاش های دولت اسرائیل، بر اساس گفتگو های مخبرین خود با زمامداران اسرائیل می نویسد: «سیاست مداران اسرائیل امیدوارند آمریکا وارد صحنه شود تا مائمی در برابر توسعه طلبی ایران و اهداف اتمی این کشور قرار ده». با عنایت به روابط ویژه دولت اسرائیل با آمریکا و بخصوص دموکرات ها و نقشی که در ۴۰ سال گذشته، اسرائیل در ترسیم و جهت دهی سیاست آمریکا در خاور میانه داشته است، تشبّثات و موضع گیری های چند ماه اخیر دولت اسرائیل علیه جمهوری اسلامی را باید بسیار جدی گرفت و از عواقب مشخص آن غافل نماند. به این موضع گیری مقامات اسرائیل، باید گفتار اخیر هاتری کیسینجر، وزیر امور خارجه اسبق آمریکا و اندیشه پرداز برجسته سیاست خارجی آمریکا را در مصاحبه اش با شبکه تلویزیونی CNN اضافه کرد. وی، ایران را خطر عمده در ناحیه خلیج فارس خواند و به خطر ناشی از اقتدار ایران در منطقه هشدار داد. وزارت امور خارجه بلژیک، در ۱۴ اسفند ۷۱، موضع دولت خود را طی بیانییه ای اعلام کرد و پرده از تدارک برنامه ای برداشت که کشور های جامعه مشترک اروپا در حال تکوین آنند. در بیانییه آمده است که «بلژیک همراه با متحدان خود در جامعه اروپا قصد دارد به ایران بپیماند که تحریک جامعه بین المللی، به ویژه در مساله سلمان رشدی به ضرر ایران تمام خواهد شد». در بیانییه قید شده است که گفتگو های جدی با جمهوری اسلامی کافی نبوده و «اینک جامعه اروپا باید موضع قاطع تری اتخاذ کند. حتی دولت ژاپن که روابط حسنه و گسترده ای با ایران دارد و در حفظ این روابط وسواس نشان می دهد، سر و صدایش درآمده است. معاون وزارت خارجه ژاپن در دیدار با کاظم پور، سفیر جمهوری اسلامی در توکیو، بنام دولت ژاپن خواسته است تا ایران از مخالفت با مذاکرات صلح خاور میانه خود داری کند و به حمایت خود از گروه های بنیادگرایی اسلامی، همچون حزب الله لبنان و حماس خاتمه دهد» (سلام ۱۹ اسفند ۷۱).

این نمونه ها را از حوادث و اظهار نظر ها و مواضع نسبتاً مهم چند هفته اخیر انتخاب کردیم و به خاطر اجتناب از طولانی شدن نوشته از اشاره و نقل مطالب و تحلیل های بسیار جالبی که طی دهها مقاله و تفسیر در روزنامه ها و مجله های معتبر و و تخصصی و رادیو ها و تلویزیون های کشور های مختلف در همین سمت و سو گفته و نوشته شده است، اجتناب کردیم. آشکارا دیده می شود که تحمل و بردباری جهانیان از نقش آشوب آفرین و شرارت بار جمهوری اسلامی در صحنه جهان پسر آمده و به ویژه توهماتی که در آغاز ریاست جمهوری رفسنجانی پیش آمده بود، از میان رفته است. به روشنی ملاحظه می شود که برای اعمال فشار واقعی و جدی علیه جمهوری اسلامی، نیرو های جهانی به آرایش قوا پرداخته اند و کارزار تهاجمی گسترده ای در حال تکوین است و حلقه محاصره هر روز تنگ تر می شود. در این وضعیت خطرناک که حتی موجودیت

ایران را تهدید می کند، زمام داران از دنیا بی خبر سرگرم شعار دادن و مبارز طلبیدند!

می دانیم که ماه هاست که کشور های مهم طرف معامله های بازرگانی ایران، نظیر آلمان، فرانسه، ژاپن، دانمارک و حتی ترکیه، از بازکردن اعتبار برای انجام معاملات، بخاطر عدم توانائی دولت جمهوری اسلامی برای پرداخت بدهی های جاری خود، خود داری کرده اند و دریافت قرضه ها و اعتبارات چند میلیاردی دراز مدت که دولت رفسنجانی برنامه های «بازسازی» خود را به دریافت آنها متکی کرده بود، با عدم موفقیت روبرو شده است. طبق اظهار نظر مقامات رسمی دولتی جمهوری اسلامی، ۷۰ درصد قرضه های ۲۰ میلیارد دلاری دولت، کوتاه مدت با بهره های بالاست که بازپرداخت آن ها در سال جاری به ۹ میلیارد دلار بالغ می شود. دولت جمهوری اسلامی با ۶۰ میلیون نفر نان خور که ۷۵ درصد آنها زیر بیست سال هستند، با درآمد ارزی سالیانه بین ۱۲ تا ۱۵ میلیارد دلار، چگونه می خواهد بدهی های خود را بپردازد، واردات اساسی و اولیه مورد نیاز مردم را فراهم سازد و به «بازسازی» و اجرای برنامه های عمرانی جدید و توسعه کشور بپردازد و در عین حال میلیارد ها دلار هم صرف تسلیحات کند؟

وارن کریستفر در نطق شدید الحنی که چند روز پیش ایراد کرد، جمهوری اسلامی را «یاعی بین المللی و بزرگترین حامی تروریسم در دنیا» معرفی کرد. و بهمین جهت اعلام نمود که «ایالات متحده آمریکا از موسسات بین المللی نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول خواسته است که هیچ اعتباری و هیچگونه کمکی در اختیار جمهوری اسلامی قرار ندهند». وارن کریستفر تاکید کرد که موضع کشور خود را به اطلاع سایر کشور های دوست گفته و از آنها خواسته است که این مسأله را رعایت کنند. با توجه به سهم عمده ای که ایالات متحده آمریکا در این دو نهاد بزرگ بانکی و مالی جهانی دارد و نقش و اعتباری که وی در میان هفت ثروتمند ترین کشور های جهان از آن برخوردار است، تصور چشم انداز تیره ای که از این بابت در انتظار دولت جمهوری اسلامی است، دشوار نمی نماید.

در مقاله قبلی استدلال کردیم که صرف نظر از نادرست و غیرواقعی بودن سیاست خارجی جمهوری اسلامی، اساساً اگر زمام داران کشور فقط به حفظ قدرت نمی اندیشیدند و در برابر ملتی که یکپارچه قیام کرد و انقلاب پرشکوه بهمین را آفرید و حاکمیت کنونی را بر سریر قدرت نشاند، احساس مسئولیت و شرم بکنند، باید به طور اساسی نسبت به تغییرات پایه ای در سیاست های داخلی و خارجی خود بزنند. تا شرایط برای عادی کردن روابط کشور با جهانیان فراهم آید و نیز مشارکت واقعی و آزادانه و دموکراتیک مردم و دارندگان سرمایه، در سازندگی کشور تامین گردد و قانونیت و تفاهم و اعتماد ملی به وجود بیاید. ما در عین حال نشان دادیم که در وضع فعلی و بر مبنای تجربه چهار سال ریاست جمهوری رفسنجانی، زمامداران کنونی قادر به چنین تغییر و تحولی نیستند و اساساً در فکر آن نیز نمی باشند. کفایت به نمونه هایی از عکس العمل مقامات جمهوری در برابر تمام این اتهامات مستند مربوط به نقض حقوق بشر و حمایت جمهوری اسلامی از تروریسم بین المللی و شرکت مستقیم وی در ترور مخالفان و در اقدامات خرابکارانه و جنایت باری که در گوشه و کنار جهان روی می دهد اشاره کنیم تا شدت لج بازی ها، بگماتیسیم و بی کفایتی و بی خبری و ناتوانی از مواجهه با واقعیت های جهانی و الزامات ناشی از مشکلات و نیازمندی های فزاینده مردم جان به لب رسیده، آگاهی بیابیم. و علل بن بست همه جانبه ای که جمهوری اسلامی به آن برخورد کرده است، بشناسیم.

هاشمی رفسنجانی در نامه اول اسفند ماه ۷۱ به جان میجر نخست وزیر انگلستان، که مشابه آن را به سایر رهبران ۱۲ کشور عضو جامعه اروپا می فرستد، غرب را به «دو دوزه بازی و دروغ پراکنی درباره ایران» متهم می کند و همه گزارشات رسانه های غربی مربوط به نقض حقوق بشر در ایران را «تبلیغات دروغ» می خواند! رفسنجانی در مصاحبه مطبوعاتی خود (۱۲ بهمن ۷۱)، جمهوری اسلامی را در مقایسه با کشور های اروپای غربی، در زمینه حقوق بشر «طلبکار می داند» و می گوید «شما در این زمینه بدهکار ما هستید»! با وجود اینکه در بسیاری از ترور ها نظیر قاسملو و یارانش، دکتر بختیار و کتیبه سروش، دکتر کاظم رجوی، دکتر صادق شرفکنند و یارانش، تعدادی از شرکت کنندگان در این قتل های سیاسی دستگیر و شناسائی شده اند و ارتباط مستقیم جمهوری

اسلامی در این ترور ها مسلم گردیده است و یا در ترور اخیر محمد حسین نقدی، جمهوری اسلامی در اعلامیه های رسمی، شرکت خود را انکار می کند و ترور ها را با سفسطه بازی به منازعات و اختلافات درون سازمانی منتسب می کند! وقتی در ماجرای پمپ گذاری نیویورک به مشارکت در آن متهم می شود، صدای جمهوری اسلامی در برنامه ۱۶ اسفند خود، اسرائیل را متهم به دست داشتن در پمپ گذاری می کند و می گوید با این عمل: «ایسرائیل و آمریکا قصد دارند مردم را علیه بنیادگرایی اسلامی به شدت تحریک کنند!!». خامنه ای می گوید: «آنچه علیه جمهوری اسلامی ایران در مورد نقض حقوق بشر گفته اند، تهمت و دروغی بیش نیست و تهمت کمل به تروریسم نیز بیش از هر کس زیبنده خود آنهاست»! در این رابطه می توان با یک نگاه اجمالی به مطبوعات جمهوری اسلامی، نکات مشابه و با زبانی خشن تر و بی محتوا تر از آنچه نقل شد، از قول ناطق نوری رئیس مجلس، مقتدائی رئیس دیوان عالی کشور، و صانعی سرپرست بنیاد ۱۵ خرداد و امام جماعات و بسیاری دیگر شاهد آورد که کارشان دمیدن در آتش تشنجات بین المللی و شعار دادن و تحریک بنیادگرایان اسلامی در جهانست. حتی عناصر نسبتاً معقول حاکمیت نظیر خوشینی ها در روزنامه سلام که بلندگویی آنهاست، با حرکت از این حکم که «ضابطه حاکم بر روابط بین المللی حفظ منافع و گسترش و توسعه قدرت است و اصول اخلاقی کمتر می تواند در تبیین روابط میان دولت ها نقش داشته باشد» (سلام شماره ۹۲۵ ۱۹ اسفند ۷۱)، به دولت توصیه می کند: «هر نوع سیاستی که ناشی از فقدان قدرت باشد، راه به جایی ندارد و نمی توان تصور کرد که اگر ما بر اساس ضعف یا اخلاقیات یک قدم کوتاه بیاییم، طرف مقابل نیز آن را ناشی از حسن ظن تلقی می کند و آنها نیز یک قدم عقب نشینی می کنند». و با این درک در مقاله دیگری حتی نامه رفسنجانی به سران ۱۲ کشور اروپائی را «کج سلیقگی» می نامد و «حرکت تسنجیده ای» می شمارد. سلام در مقاله دیگری، حتی به حضور معاون رئیس جمهور در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و نفس این عمل را «سوال برانگیز و حرکتی خام تلقی» می کند! با این تفاسیل، معلوم نیست زمام داران و ستون های نظام جمهوری اسلامی با چنین سیاست و درکی از مسائل و واقعیت های جهانی، که سماجت بر آنها، کشور را به انزوی بیشتر و به رودر رویی های فزاینده تر با جهان سوق می دهد، می خواهند کشور را با وجود هزاران معضل اقتصادی - اجتماعی به کجا سوق دهند؟ آیت الله خمینی در ورود به ایران در انتقاد از رژیم گذشته، قریب کشید: شاه، ایران را به گورستان تبدیل کرد و گورستان ها را آباد ساخت! وی به مردم وعده ها داد، آب و برق را مجانی کرد. اینک مردم ایران بعد از ۱۴ سال با قلبی آکنده از خشم می بینند که چگونه خمینی و وفادارانش، آنچه را که به شاه نسبت می دادند، خود در مدت کوتاهی متحقق ساختند.

در میان گفتار ها و «استدلالات» سردمداران رژیم دو موضوع مرتب بر سر زبانتها و ترجیع بند موضع گیری های آنهاست. جا دارد که درباره آنها تأمل بیشتری بشود:

برهان اول اینست که منشور حقوق بشر «غربی» است و باید کشور های مسلمان منشور حقوق بشر اسلامی که به ادعای آنها انسانی تر و عادلانه تر از منشور حقوق بشر غربی است، تدوین کرد. در واقع، با این ادعا می خواهند به موازین و اصول جهانشمول حقوق بشر، مضمون شرقی - غربی بدهند و از حقوق بشر اسلامی صحبت می کنند. با این استدلال باید از حقوق بشر مسیحی، اسلامی، بودائی، با همه مشتقات و شاخه های این مذاهب، اصول یک منشوری را که نه رنگ می شناسد، نه جنس و نه مذهب، به چنگهای صلیبی برگردانند. در کنفرانس اسلامی داکا که یکسال پیش تشکیل شد، خبرگزاری ها از تصویب یک منشور اسلامی حقوق بشر خبر دادند که هرگز رؤیت نشد. محمد علی متقی نژاد معاون اداره حقوق بشر وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی، پنجمین ۸ بهمن ماه، در جلسه ای که به منظور بررسی مسائل حقوق بشر در شهر چاکارتا تشکیل شده بود، اعلام کرد «در کنفرانس حقوق بشر که قرار است در ماه ژوئن امسال تشکیل شود، کشور های اسلامی نظرات مذهبی خود را در مورد حقوق بشر مطرح خواهند کرد». وی افزود: «باید مانع از آن شد که غرب نظر خود را در مورد حقوق بشر بر کشور های اسلامی تحمیل کند».

بقیه در صفحه ۲۵

ایران در آستانه انتخابات جدید ریاست جمهوری

س. نورسته

آنچه می خوانید متن سخنرانی ای است که در سومین کنگره حزب دموکراتیک مردم ایران پیرامون تحولات اخیر سیاسی ایران انجام شد.

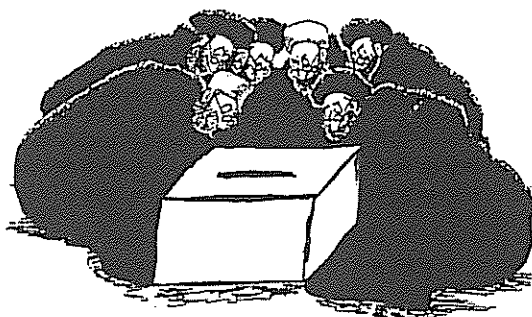
در آستانه پنجمین دور انتخابات ریاست جمهوری اسلامی اوضاع سیاسی و ترکیب نیرو هایی که اهرم های قدرت را در تهران در دست دارند، بدشواری اجازه می دهند درباره آینده کشور و روند تحولات آتی آن به داوری همه جانبه نشست و علیرغم شناخت کم و بیش دقیق از مجموعه حوادث چشم انداز بسیار روشنی از آینده ترسیم کرد. البته ابهام و جنگ قدرت پدیده های نو ظهوری در صحنه سیاسی ایران پس از بهمن ۵۷ نیستند. زندگی ۱۴ سال گذشته حاکمیت جدید همواره با بحران و تنش همراه بوده است. اما آنچه که در سه سال آخر در ایران گذشته است شرایط بکلی متفاوتی با سال های دور تر بوجود آورده است.

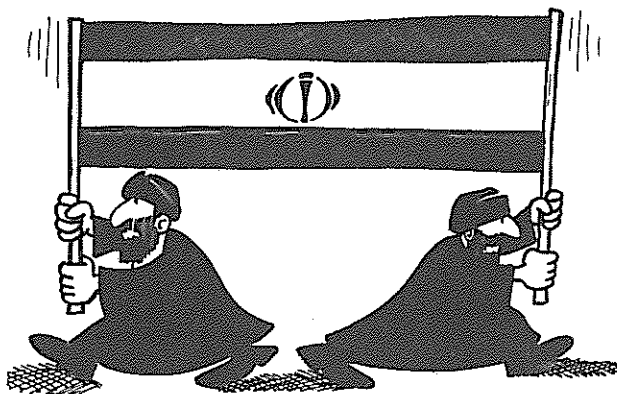
- آرایش نیرو ها در گروه حاکمیت پس از درگذشت خمینی و نیز در پی انتخابات مجلس چهارم دستخوش دگرگونی های ژرف شده است. نیرو های تند رو و بخش مهمی از «روشنفکران مذهبی» هوادار نظام جمهوری اسلامی بسیاری از مواضع خود را از دست داده اند و یا مورد بی مهری قرار گرفته اند و در برابر، ائتلاف محافظه کاران قشری و جناح های سنتی تر مذهبی از یکسو و تکنوکرات های مذهبی از سوی دیگر به قدرت قابل توجهی دست یافته اند. بخش قانونگزاری و قضایی حکومت در دست قشریون است و قوه اجرایی را تکنوکرات ها اداره می کنند. البته در این میان دگرگونی دامن گروه های تند رو و حزب الهی را هم گرفته است و تفاوت آشکار میان این نیرو ها با مواضع ناهمسان، نشانه های چندانی از همبستگی پیشین در میان همراهان دیروز و حریفان امروز باقی نگذاشته است.

با انتخاب رفسنجانی به ریاست جمهوری اینطور پنداشته می شد که دوران «تند روی ها» به پایان رسیده است و «میانه رو ها» بر سیاست و اقتصاد کشور حاکم شده اند. اما روند رویدادها و پروژه ترکیب جدید مجلس چهارم نشان دادند که فراستی «میانه رو ها» به رهبری رفسنجانی و تکنوکرات های پیرامون او در شرایط اتحاد با جناح های راست و محافظه کار و افراطی مذهبی سربازی پیش نبوده است و امروز قشری ها و سنتی های محافظه کار در عمل زورق سرگردان جمهوری اسلامی را در دریای طوفانی حوادث به آن سو که خود می خواهند می کشانند. به میدان آمدن فعال خامنه ای و سمت گیری های مجلس جدید نشانه های این تعادل نیرو ها در جمهوری اسلامی اند. چه در جریان انتخابات ریاست جمهوری و چه در جریان انتخابات مجلس اتحادی که حول رفسنجانی با شرکت فعال نیرو های سنتی و قشری مذهبی صورت پذیرفت، اتحادی بر پایه منافع مشترک در حذف رقبای افراطی جناح مقابل و نیز توافق اصولی بر سر سیاست اقتصادی لیبرالی بود. اما از همان زمان نیز پیدا بود که در زمینه های بسیار مهم اجتماعی، سیاست خارجی و حتی اقتصادی این دو گروه بناچار در برابر یکدیگر قرار می گیرند و چنین امری نیز بسیار زود تر از آنچه گمان می رفت بر وقوع پیوست. اگر برای رفسنجانی رونق اقتصادی

بناچار با کمی اعتدال در سیاست های اجتماعی و برخی تغییرات در سیاست خارجی می بایست همراه باشد، متحدان قشری او از رونق اقتصادی فقط آزادی بی چون و چرای سرمایه مالی را می فهمیدند. همین روایت درباره جناح های رقیب صدق می کند و اتحاد انتخاباتی آنها بیشتر بر پایه منافع انتخاباتی بود تا مواضع مشترک در زمینه های اساسی. اما نباید از نظر دور داشت که این جناح ها و نیرو ها باوجود همه درگیری ها و رقابت ها بر سر یک نکته اساسی با هم کنار آمده اند: حیات نظام آن ریسمانی است که همه این گروه ها بدان بسته اند و درگیری و تنش را تا آنجا برای خود «مجاز» می شمارند که ریسمان پاره نشود. در طول ۱۴ سال حیات جمهوری اسلامی می توان به موارد بی شماری از سازش، عقب نشینی، مصلحت اندیشی... اشاره کرد که این نیرو ها در لحظات بحرانی بدان تن داده اند تا موجودیت نظام را به خطر نیفتانند. خمینی معمار اصلی و پایه گذار این منطق رابطه بین گروه های قدرت بود و در زمان خود با سماجت آنرا پیش برد و امروز نیز تنظیم رابطه میان عناصر حاکمیت با عنایت به این اصل کلیدی اما با بشواری به مراتب بیشتری صورت می پذیرد و تعادل رژیم پیش از هر زمان شکننده به نظر می رسد.

- با پایان جنگ ایران و عراق، مرگ خمینی و دستیابی رفسنجانی به ریاست جمهوری اسلامی در حقیقت ناقوس مرگ واقعی «انقلاب اسلامی» و رهبر بی چون و چرای آن خمینی به صدا درآمده است. این پایان دوره «تخریب» و «آراده گراشی» انقلابی است که می خواست ارزش ها و باور های متحجر و کهنه خود را به جامعه بقبولاند. پرداختن به منطق نیاز های یک جامعه امروزی، حکومتی که سودای کاربست افکار عقب مانده مذهبی را در سر داشت بناچار از دوران «شعار» و «آرمان گرایی» به دوران «سازندگی» و لمس واقعیت های جامعه سوق داده است. این سمتگیری علیرغم فراز و نشیب های آن بحران اساسی جدیدی را در حاکمیت و نیرو های هوادار آن دامن زده است. حزب الهی ها و هواداران انقلاب اسلامی، آرمان های خود را از دست رفته می بینند و حاکمیت از نظر اخلاقی و معنوی نزد توده های خودی بی اعتبار می شود.





حکومت به بحران دائمی در کارکرد آن می انجامد و آنرا از درون می فرساید.

اما در يك چهارچوب گسترده تر باید سیاسی شدن مذهب و چنگ انداختن روحانیت بر حکومت و داعیه حکومت الهی در سرداشتن را در همه ابعاد فلسفی، سیاسی و جامعه شناسی آن مادر بحران ها نامید. گروه های مذهبی در ایران بنام اسلام و يك ایدئولوژی ۱۴۰۰ ساله حکومت را در دست گرفتند و طی ۱۴ سال حاکمیت در توهم پیاده کردن احکام الهی و قواعد و اصول شریعت جامعه ایران را از بحران به بحران دیگر کشانده اند. بحران آمیختن دین و قدرت سیاسی، مسائل زمینی با قواعد و اصول دینی، همه عرصه های سیاست، اقتصاد، جامعه و فرهنگ را در برمی گیرد. رهبران رژیم در چنبر نوآوری و تکیه به سنت ها، میان پراگماتیسم و وفاداری به اصول گرفتار آمده اند. عملکرد ماورای زمینی ولایت فقیه، نقش و جایگاه روحانیت در دستگاه حکومتی و تضاد آنها با سازماندهی يك جامعه مدرن، اولین نمود های خارجی چنین آمیختگی هستند. قدرت حکومتی، سیاست، مذهب زمینه های عمده ای است که سران مذهبی در ایران را به چنگ و ستیز با یکدیگر می کشاند. خمینی با همه نفوذ و قدرت سیاسی نتوانست مجموعه نیرو های مذهبی را بدنبال خود بکشد و جانشین وی بعنوان ولی فقیه مقام خود را فقط مدیون سازش و توافق سران رژیم است و جایگاه و اعتبار نازل مذهبی و سیاسی او امکان هر نوع اعمال نفوذ ولی فقیه بر جامعه ای که وی می بایست در والا ترین رده های آن قرار می گرفت را از میان بر می دارد. تا چه زمان می توان بزور و با حربه فشار بر این گسست اساسی سایه افکند؟ تعداد روحانیونی که در سال های اخیر به زندان افتاده اند بازتاب عمیق شدن شکاف نامبرده است.

جدال و درگیری های بی پایان میان جناح های حکومتی بر بستر این تضاد ها و در يك جامعه پسته بی قانون و غیر دموکراتیک صورت می پذیرد. چهار رویداد مهم در یکی دو سال اخیر برای روشن کردن روابط و چهارچوب کارکرد نظام می توانند بعنوان چهار مثال جالب در این بحث مورد توجه قرار گیرند:

- در انتخابات مجلس خبرگان بسیاری از مخالفین خامنه ای-رفسنجانی و همراهان آنها در آن زمان از نظر مذهبی واجد شرایط تشخیص داده نشدند و شماری از انتخاب در این ارگان مهم حکومتی بازماندند.

- وارد شدن مجدد منتظری به گود سیاست جمهوری اسلامی در ماه های اخیر از جمله با تکیه بر مقام مذهبی او صورت گرفته است و این آن جنبه ای است که مسئولین اصلی رژیم را با توجه به موقعیت متزلزل خامنه ای دچار نگرانی و آشفتگی می کند.

- سرانجام باید به چنگالی اشاره کرد که طی سال گذشته تحت عنوان مبارزه با «توطئه فرهنگی» براه افتاد و قشویون و تند رو های مذهبی و در پیشاپیش آنها خامنه ای میدان دار آن بودند. رفسنجانی با آنکه این هیاهو آشکارا حمله به سیاست های وی را هدف قرار داده بودند به نظر و رأی رهبر و ولی فقیه کردن گذاشت و با آنها همصدا شد.

« شدت و عمق بحران اقتصادی-اجتماعی بیش از هر زمان به این مسائل جای برجسته و ویژه ای در سیاست عمومی دولت و دیگر مراکز قدرت داده است. حوادثی مانند شورش های مردمی سال ۱۳۷۱ در مشهد، اراک، شیراز و بركان به مجموعه حاکمیت نشان دادند که جامعه به جان آمده از مشکلات و کمبود ها، تبعیض ها و زورگویی ها به دیک بخار بزرگی تبدیل شده است و خطر انفجار اجتماعی برای نخستین بار بطور واقعی موجودیت نظام را تهدید می کند و جمهوری اسلامی با درک سریع این واقعیت اساسی طی چند ماه گذشته به تجدید نظر های مهمی در رفتار و سیاست های خود دست زده است.

- سرانجام در میان اصلی ترین تغییرات سال های اخیر باید به موقعیت جدید ایران در منطقه اشاره کرد. عراق به عنوان قدرت نظامی-سیاسی بزرگ منطقه در پی شکست سنگین در جنگ خلیج فارس از موضع بسیار ضعیفی برخوردار است. فروپاشی اتحاد شوروی سابق و بوجود آمدن جمهوری های نوبنیاد آسیای مرکزی در کنار استقرار جمهوری اسلامی در افغانستان جغرافیای سیاسی منطقه را دستخوش تغییرات مهمی کرده است. در کنار این دگرگونی های مهم قدرت گرفتن نیرو های اسلامی در کشور های مختلف و گذار بسیاری از آنها از يك جنبش محدود و حتی تروریستی به يك جنبش توده ای که جمهوری اسلامی را نمونه آرمانی حکومت خود قلمداد می کنند و نیز پشتیبانی از حرکات تروریستی و بنیادگرایان اسلامی در سطح خاور میانه و شمال افریقا، ایران را رو در روی بسیاری از کشور های منطقه و کشور های غربی قرار داده است که «منافع حیاتی» در خاور میانه دارند.

دوران بحران ها

دگرگونی های چند سال اخیر بر بستر بحران هایی رخ داده اند که برخی از همان سال ۵۷ با نظام جدید همزیستی داشته اند و شماری نیز خود زائیده این تغییراتند. این بحران ها نقش مهمی در تضعیف و انزوای جمهوری اسلامی ایفا کرده اند. حاکمیت بار ها توانسته است مکانیزم های ضروری برای از سرگرداندن بحران را بیابد. ولی خود این تدابیر در موارد نه چندان اندک نطفه بحران های آتی را با خود حمل کرده اند. با این همه این دور بی پایان بحران ها هیچگاه نظام را بطور کامل به زانو در نیاورده است. حکومت دارای پایگاه اجتماعی معینی است که چه به لحاظ منافع خود و چه از نظر اعتقادی هوادار جمهوری اسلامی است و بصورت تکیه گاه آن عمل می کند.

در چهار چوب يك برخورد سیاسی باید گفت که ساختار قدرت و سازماندهی حکومت جمهوری اسلامی سرچشمه بسیاری از بحران ها در مجموعه گروه های صاحب نفوذ در نظام است. رهبر، خبرگان، شورای تشخیص مصلحت و شورای نگهبان در کنار طیف متنوعی از سازمان های غیر رسمی، سازمان های نیمه دولتی، نیرو های خارج از سازمان رسمی حکومتی مانند سلسله مراتب روحانیت

قدرت هایی هستند که فراسوی چهارچوب های متفاوت شناخته شده در سطح بین المللی بطور «قانونی» یا «غیر قانونی» بر سه قوه مجریه، مقننه و قضایی تاثیر ی گاه تعیین کننده دارند. سلسله مراتب قدرت پرتناقض و در هم ریخته در جمهوری اسلامی هر روز در زندگی نظام موجد تضاد ها، تنش ها و برخورد های پایانی می شود. این آشفتگی و کلاف سردرگم قدرت در پی مرگ خمینی تشدید شده است، چرا که علی خامنه ای بعنوان ولی فقیه نه از آن نفوذ سیاسی و نه از آن اعتبار و مقام مذهبی برای تکیه زدن بر چنین مقامی برخوردار است. حضور ولی فقیه در ساختار حکومتی هر نوع قانونی شدن رژیم و مشروعیت مردمی آنرا ناممکن می سازد. مجلس و دولت بطور واقعی توسط ولی فقیه «هدایت» می شوند. مورد تهدید و امر و نهی قرار می گیرند و هیچگاه قادر نیستند بر خلاف نظر او گامی بردارند. چالب اینست که حتی همین ساختار حکومتی و سازماندهی آن هم توسط روحانیت حاکم جدی گرفته نمی شود. زمانی «مجلس در رأس قدرت است»، زمانی شورای نگهبان یا شورای تشخیص مصلحت و زمانی رأی ولی فقیه معتبر تر از رأی همه مردم. سرورشته داران حکومت، به اقتضای صف آرایی نیرو ها و مصلحت اندیشی به تفویض و تعویض و تعبیر و تفسیر قوانین دست می زنند. همه این نارسائی ها در ساخت سازمان اجتماعی

شاه و هنرپیشه می رسد و فروش برخی از ارکان فقهی اساسی رژیم را مورد تهدید قرار می دهد. شهرداری تهران روزنامه همشهری را در قالبی نو و بدیع در جمهوری اسلامی منتشر می کند و سلام بسیاری از مرز های ممنوعه گذشته را در هم می نورد.

«توطئه فرهنگی» که از ماه پیش به پرچم مبارزه قشری ترین محافل حاکمیت علیه این گشایش اجتماعی و فرهنگی هرچند محدود بدل شده است در حقیقت بازگو کننده خلاء هویت و بحران ارزشی در دستگاه حکومتی امروز ایران است. بحران عدم کارایی، بحران ناتوانی در رویارویی با ارزش های غیر خودی، بحران شکاف جدی در صفوف خودی.

جالب است که در این جدال قشر های محافظه کار و افراطی روزنامه رسالت در همان موضعی قرار می گیرند که تندرو های مذهبی روزنامه کیهان، جمهوری اسلامی. در طرف دیگر فروش و مخملباف و خاتمی و روزنامه سلام و همشهری گاه با همان چوبی رانده می شوند که گریون و آدینه و دنیای سخن، چنجال «توطئه فرهنگی» که توسط خامنه ای، حوزه علمیه قم، روزنامه رسالت و کیهان... دامن زده می شود، نوعی هشدار به مخالفین و مردم در مورد محدوده این «تحمّل» فرهنگی و اجتماعی است. پیام دستگاه در این عرصه بسیار روشن است: پا از گلیم خودتان دراز تر نکند!

در حقیقت آن بسته از سر رشته داران حکومت و تکنوکرات های پیرامون آنها که این اصلاحات و عقب نشینی ها را در شمار الزامات بازسازی و جلب اعتماد «غیرخودی ها» و افکار عمومی به حساب می آورند در عمل در میان دو سنگ آسیاب گرفتار آمده اند: از یکسو حزب الله از پرباد رفتن انقلاب و اسلام به فغان آمده است و فعلا نه است به واکنش زده است و از طرف دیگر افکار عمومی به این اندازه از عقب نشینی بسنده نمی کند و سهم بیشتری می طلبد و این واقعیت به سهم خود موضع مخالفان اصلاحات را تقویت می کند. استعفای خاتمی، فشار به برخی از نشریات غیر وابسته، تشکیل گروه های جدید فشار به زنان از میان بسیجی ها، اختصاص سهم بیشتری از امکانات دستگاه های دولتی و آزاد به طرفداران رژیم، فعال شدن مجدد انجمن های اسلامی نشانه های دیگری از دشواری های روند اصلاحات در نظام جمهوری اسلامی به شمار می روند.

برای حکومتی که بخواهد پیر شکل قدرت سیاسی را حفظ کند، البته هر اقدامی تا آنجا مجاز شمرده می شود که به این اصل «اساسی» لطمه نزند. سیاست های نو سال گذشته در ایران مصداق واقعی چنین معادله و تعادل شکننده ای است. رهبران جمهوری اسلامی بویژه از سرنوشت فضای باز سیاسی شاه و تحولات کشور های اروپای شرقی بخوبی با خبرند و نیک می دانند که نارضایتی در ایران و بیگانگی مردم از حکومت از همه موارد نامبرده بیشتر است.

«تشدید بحران اقتصادی»

جمهوری اسلامی ده سال مدعی وجود اقتصاد اسلامی و راه های معجزه آسای حل مسائل اقتصادی از طریق فقه و احکام اسلامی بود. امروز مسئولین درجه اول کشور دیگر از اقتصاد اسلامی نامی به زبان نمی آورند. تنها «ثمره» اقتصاد اسلامی بانکداری اسلامی بر اساس حذف بهره بود که آنهم بتدریج کنار گذاشته شده است و سیاست های اقتصادی دولت کنونی که در چهارچوب برنامه پنج ساله اول و دوم به سیاست تعدیل اقتصادی معروف شده است چیزی جز همان سیاست Ajustement بانک جهانی (واگذاری بخش دولتی، گسترش نامحدود بخش خصوصی، حذف کمک های دولتی به پائین نگهداشتن قیمت ها و...) نیست. طی دهه شصت چنانچه دیگر از حاکمیت کوشش کرده بود، از طریق کاربست سیاسی متفاوت که تکیه اساسی آن بر نقش فعال دولت قرار داشت، به نوعی «عدالت اجتماعی اسلامی» به زعم خود دست یابد. از نتایج ویرانگر این سیاست همگان با خبریم. اما نکته جالب در این میان آنست که همه این جناح های حکومتی در فقه اسلامی تکیه گاه های نظری محکمی برای توجیه سیاست خود می یابند. تعادل کنونی نیرو ها در حاکمیت و فراستی بی چون و چرای طرفداران مالکیت خصوصی نامحدود سبب شده است که در عرصه سیاست اقتصادی اصلاحات با

در هر چهار مثال فوق می توان نحوه عملکرد درونی نظام و مکانیزم های تنظیم قدرت و بی قانونی، نقض اختلاط دینی مذهب و سیاست و محدودیت های گریز ناپذیر یک نظام بسته و خودکامه را مشاهده کرد. مجموعه این وضعیت در ۱۴ سال گذشته بما اجازه می دهند بگوئیم جمهوری اسلامی نه یک نظام سیاسی با اصول و کارکرد درونی متکی به قوانین و ارزش های معین بلکه نظامی است که در هر لحظه پرابر است با تعادل نیرو های آن در همان لحظه.

بسیاری از مطبوعات غرب در پی روی کار آمدن رفسنجانی خوشبینانه از «بهار تهران» و پا از ظهور «گورباچف ایران» سخن گفتند. این تحلیل ها ریشه در زمینه اصلاحاتی داشت که بنظر می رسید رفسنجانی به ناگزیر یا خراسته در پیش گیرد. اما تجربه ۲ سال گذشته بروشنی نشان داد که رفسنجانی نه تنها این اصلاحات کم دامنه را فقط در چهارچوب تحکیم نظام مطلوب خود و نه اصلاح اساسی آن به کار گیرد. بلکه وی باستانی قادر است آنچه که موقعیت او و مجموعه حاکمیت را بنوعی متزلزل کند بسرعت کنار گذارد و تحت فشار دیگرانی که صاحب نفوذ فراوانی در حاکمیت اند سیاستش را عوض کند و راه رفته را بازگرد و در جهت موج شنا کند.

تضاد های پیش گفته بنوعی «اصلاح ناپذیر بودن» نظام در شرایط کنونی را هم بدنبال می آورند. بند هائی که این تضاد و آشفتگی ها در نظام حکومتی و مذهبی بودن آن بر بست و پای هر بولتی که از درون این حاکمیت بدر آید می بندد، راه اصلاحات اساسی را هم مسدود می کند. داستان فتوای قتل سلمان رشدی و روایت رفسنجانی از آن و یا درگیری بر سر مسئله حقوق بشر با افکار عمومی بین المللی نمونه هایی از این بن بست هستند. رفسنجانی در مصاحبه مطبوعاتی دی ماه ۷۱ می گوید «چون امام خمینی زنده نیست، امکان لغو این حکم هم وجود ندارد». روشنتر از این نمی توان محدودیت های یک نظام بسته و حلقه هائی که آنرا به اصول و احکام غیر قابل تغییر قفل می کنند بیان کرد.

«اصلاحات نیم بند اجتماعی»

در زمینه اجتماعی طی سال های اخیر عرصه های جدیدی از بحران در جامعه پدید آمده است. تضاد میان جامعه مدنی امروزی با ارزش ها و باور های دینی متعلق به قرن ها پیش، از همان ابتدای انقلاب هم بسرعت چشمگیری بروز کرد. اما دوران اخیر یعنی دورانی که سر رشته داران حکومت به آن دوران «بازسازی» و «سازندگی» نام داده اند، به این تضاد ابعاد جدیدی داده است. حاکمیت که کوشش کرده است برخی «زیاده روی های» سال های اول را تعدیل کند و چهره ابرومند تری از خود به نمایش گذارد، با نوعی بحران و خلاء هویت جدی مواجه شده است. نه تنها ولعی که مردم پس از ۱۴ سال «تبلیغات اسلامی» برای دیدن یا دست یافتن به چیز هایی که «غیر اسلامی» نامیده می شدند و در دوره جدید از سوی حکومت «تحمّل» می شوند، شکست جدی سیاست های فرهنگی و اجتماعی گذشته را به نمایش می گذارد، بلکه هواداران جمهوری اسلامی را با خشم و غضب به رویارویی آشکار با چنین سیاست هایی می کشاند. داستان «قانونی کردن» ویدئو در ایران طی ماه های اخیر پس از سال ها مبارزه بی نتیجه و علیرغم سماجت قشری ها و محافل تند روی مذهبی نمونه جالبی از این موج مقاومت منفی در میان مردم و روشنفکران و استیصال حاکمیت در تحمیل سیاست های فرهنگی خویش در جامعه است. جدید ترین نمونه این رویارویی بی پرده درگیری های گسترده چهارشنبه سوری امسال میان جوانان و مردم و مأموران رژیم بود که می خواستند به بهانه عزا داری ماه رمضان از جشن و سرور مردم جلوگیری کنند. این موج را می توان در همه عرصه های فرهنگی و بسیاری از زمینه های اجتماعی مشاهده کرد. نشریات غیر وابسته، سینما و تئاتر، کتب و نمایشگاه ها، موسیقی و... طی سه سال اخیر جهش بزرگی کرده اند و اکثر آنها آشکارا با ارزش ها و دنیای باور های حاکمیت درافتاده اند. تضاد در ارزش های اجتماعی و فرهنگی فقط مردم و حاکمیت و هوادارانش را در برابر هم قرار نداده است. شکاف بزرگی در خود حاکمیت بروز کرده است. روشنفکرانی که تا دیروز ثنوی پرداز و هنرمند طرفدار جمهوری اسلامی بوده اند، بتدریج راه خود را جدا می کنند. مخملباف از فیلم پایکوت به توبت عاشقی و ناصرالدین

کمترین مقاومت مواجه شوند.

اما اصلاحاتی که در سال گذشته توسط دولت رفسنجانی صورت گرفته اند، نه تنها بطور مؤثر به حل مشکلات و مسائل اقتصادی کمک نکرده اند، بلکه حتی انتظارات و پیش بینی های دولت را هم برآورده نکرده اند. دولت همچنان به نفت فروشی ادامه می دهد و درآمد های نفتی منبع اصلی تأمین نیاز های اولیه کشور به شمار می روند. قرار بود طی برنامه پنج ساله اول صادرات غیر نفتی به ۲۰ میلیارد دلار افزایش یابد و ایران سالانه حدود یک میلیارد دلار کالا های صنعتی به خارج صادر کند، در حالیکه مجموعه این صادرات بزحمت به ده میلیارد می رسد و بخش عمده آنرا صادرات فرش و پسته تشکیل می دهند.

شکست برنامه های اقتصادی به اینجا محدود نمی شود و عرصه های بسیار وسیعتری را در برمی گیرد. سرمایه گذاری در بخش های تولیدی و کشاورزی از هدف های اعلام شده در برنامه پنج ساله اول فاصله بسیار دارند. دولت در جذب سرمایه خارجی و نیز سوق دادن سرمایه های مالی بسوی تولید ناموفق بوده است. مناطق آزاد اقتصادی بجای گسترش تولید و سرمایه گذاری مولد به مراکز خرید و فروش کالا های خارجی تبدیل شده اند. کشور ما بتدریج به مجموعه کشور های مقروض دنیا می پیوندد، بدون آنکه بدهکاری های موجود بطور مفید در داخل کشور سرمایه گذاری شده باشند. ۱۵ میلیارد دلار درآمد نفت ما و تنها تکیه گاه ارزی مطمئن ما بطور عمده صرف خرید مواد خوراکی ضروری، اسلحه و بهره وام ها می شود. دولت حتی نتوانسته است کارخانه های خود را به بخش خصوصی بفروشد و واحد های تولیدی دولتی ۱۴۰ میلیارد تومان در سال ضرر می دهند.

دهه شصت را باید بدروستی سیاه ترین دهه قرن حاضر ایران دانست. تولید ناخالص ملی ایران در سال ۱۳۶۷ پس از یکدوره کاهش به سطح سال ۱۳۵۲ تنزل یافت، در حالیکه در همین مدت جمعیت ایران ۷۰ درصد زیاد تر شد. در سال ۱۳۵۵ سرمایه گذاری ها به حدود ۲۲ در صد تولید ناخالص ملی بالغ شده. این رقم در سال ۱۳۶۷ حدود ۱۰ درصد و در سال ۱۳۶۸ برابر ۱۲/۴ در صد بوده است. این کاهش شدید سرمایه گذاری فرسودگی و عقب ماندگی صنایع و عدم نوسازی ماشین لات، پائین ماندن کارائی و کیفیت تولید را بدنبال آورده است. امروز با تفاوت مصرف بنزین یک پیکان با یک اتومبیل جدید خارجی در صد هزار کیلو متر می توان یک دستگاه ماشین نوی کره ای خرید.

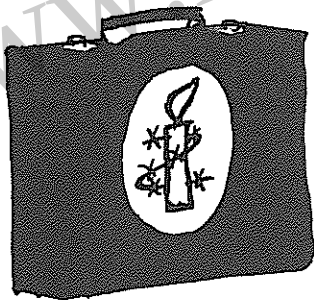
در سطح جامعه این افت وحشتناک با افزایش شدید جمعیت مقارن شده است و اوضاع را دو چندان دشوار کرده است. رشد ۲/۹ در صدی جمعیت تا سال ۶۵ و رشد ۲/۲ در صدی جمعیت در سال برای دوره ۷۰-۱۳۶۵ جمعیت ایران را از ۳۲ میلیون نفر در سال ۵۵ به حدود ۵۸ میلیون نفر در سال ۱۳۷۰ رسانده است. رشد سریع جمعیت در شرایط کنونی رکود اقتصادی همه شاخص های رفاهی را بزیان مردم تغییر داده است. درآمد سرانه به ۱۰۰۰ دلار کاهش یافته است و ایران که زمانی در رده فوقانی کشور های با درآمد متوسط قرار داشت، امروز به چرکه کشور های با درآمد کم پیوسته است. امروز ما به نسبت جمعیت ۸ برابر کمتر از کشور های پیشرفته و ۴ برابر کمتر از کشور هایی مانند تایلند پزشک داریم. تعداد دانش جویان ما نسبت به سایر کشور های رشد یافته تر جهان سوم ۲ برابر کمتر است. ما نسبت به مساحت خود یک چهارم ترکیه، یک سی و پنجم ژاپن، یک سوم سوریه و یک بیستم کره جنوبی است. از نظر نیروی انسانی کارا، اوضاع به همین اندازه نگران کننده است. کمتر از ۴ در صد نیروی انسانی فعال کشور از سطح آموزش عالی برخوردار است. در حالیکه هر سال حدود ۴۰۰ هزار نفر به جمعیت فعال جویای کار کشور اضافه می شود، فارغ التحصیلان دانشگاه ها از ۷ در صد و فارغ التحصیلان مراکز فنی حرفه ای از ۷/۵ در صد این تعداد تجاوز نمی کنند. تنها نکات مثبت در کارنامه جمهوری اسلامی نتایج قابل قبول در زمینه سواد آموزی و گسترش نسبی دانشگاه می باشند.

این کمبود های وحشتناک و افزایش شکاف ما با کشور های پیشرفته تر البته فقط نتیجه سیاستهای جمهوری اسلامی نیست. اما آنچه بویژه در ۱۲ سال گذشته بر سر ما آمده است، اوضاع را به مراتب وخیم تر کرده است. آثار شرم این بحران را می توان در

زندگی مردم مشاهده کرد. ۷ میلیون حقوق بگیر بخاطر رشد قیمت ها بدون کار دوم قادر به گرداندن زندگی خود نیستند. معلمان گاه هفته ای ۵۰ ساعت کار می کنند و برابر برآورد های رسمی حدود ۲۰ میلیون در خط فقر یا زیر فقر زندگی می کنند. ۱۵ سال پیش يك كارمند متوسط با حقوق ۱۰ ماه خود می توانست يك خانه بخرد. امروز برای خریدن يك پیکان حقوق ۱۰۰ ماه و برای خرید يك خانه حقوق ۵۰۰ ماه يك كارمند متوسط لازم است. یکسان شدن قیمت ارز و کاهش رسمی ارزش ریال که بالا رفتن تورم در ماه های آینده را بدنبال خواهد داشت وضعیت را از اینهم بد تر خواهد کرد.

سیاست خارجی تنش آفرین

سیاست خارجی دولت رفسنجانی از بحث انگیز ترین زمینه های کار وی بوده است. به نظر می رسد جنگ خلیج فارس و شکست عراق و نیز عدم دخالت جمهوری اسلامی در بحران زمینه مساعدی برای رونق مجدد روابط ایران با غرب بوجود آورده است. اما حوادث ۲ سال اخیر نشان دادند که بهبود روابط غرب با ایران در شرایط جدید منطقه و بویژه با توجه به رشد جنبش های بنیاد گرای اسلامی و همراهی جمهوری اسلامی با آنها و نیز هدف های جاه طلبانه رهبران تهران در صحنه سیاسی منطقه کار چندان آسانی نیست. امروز سودان اسلامی به متحد شماره یک جمهوری اسلامی در شمال افریقا تبدیل شده است و جنبش های افراطی اسلامی در الجزایر، مصر، فلسطین، اردن و حتی کشور های نوپنیدار آسیای مرکزی همبستگی خود با تهران را پنهان نمی کنند و ایران نیز این نیرو ها را زیر چتر حمایت خود قرار داده است. سیاست خارجی ایران طی سالهای اخیر تلاش کرده است دو هدف ناهمگون را بطور موازی پیش برد: از یکسو بهبود روابط با غرب و کشور های میانه روی منطقه بویژه در منطقه خلیج فارس و همزمان توسعه نفوذ خود در میان کشور های منطقه از طریق رهبری جنبش های بنیادگرای اسلامی. به نظر می رسد تجربه حزب الله لبنان و گروگان گیری رهبران جمهوری اسلامی را به این نتیجه رسانده است که باید از «موضع قدرت» با غرب روبرو شد تا غرب با در نظر گرفتن این «حوزه نفوذ» از اعمال فشار به ایران خود داری کند. البته انترناسیونالیسم اسلامی جمهوری اسلامی نمی تواند از چنین انگیزه هایی بدور باشد. ضمن آنکه در شرایط خلاء سیاسی و فکری



کنونی در منطقه برای توده های تحقیر شده و غرق بحران چنین عملکرد هایی از جاذبه معینی برخوردار است، عوامل دیگری در این معادله به زیان جمهوری اسلامی عمل کردند. ازهم پاشیدن اتحاد شوروی از اهمیت استراتژیک ایران در منطقه کاسته است. مسئله سیاست های جمهوری اسلامی در مورد حقوق بشر، زنان، فتوای قتل سلمان رشدی و کشتار رهبران اپوزیسیون در خارج از کشور از جمهوری اسلامی بیش از همیشه چهره یک رژیم خودکامه و ضد دموکراتیک تمام عیار نزد افکار عمومی ساخته است و دولت های غرب حتی اگر بخواهند هم نمی توانند به سادگی روابط خود را بطور همه جانبه با تهران گسترش دهند.

مجموعه این تحولات سبب شده اند که بسیاری از محافل غربی و در رأس آنها امریکا خورشبینی و ساده انگاری در مورد روند تحولات ایران را کنار بگذارند و در عرصه های معینی به رویارویی با جمهوری اسلامی دست زنند. در جو بحران میان ایران و غرب البته کشور های اروپایی و امریکا بیش از همه به منافع خود می اندیشند. تلاش برای گرم کردن بازار خرید اسلحه در خلیج فارس

تحت عنوان مقابله با ایران از جمله این سیاست هاست. اما باید همزمان از اغراق در نقش غرب در تحولات آتی ایران و نقش کلیدی تعیین کننده آن، دوری جست، زیرا تجربه فشار اقتصادی و سیاسی به کشور های مختلف در ۲ سال اخیر حاکی از کارائی اندک چنین اقداماتی است.

• توهم فرو ریخته

جمهوری اسلامی امیدوار بود با برخی اصلاحات در زمینه های اقتصادی و اجتماعی و سیاست خارجی چرخ های از حرکت بازایستاده اقتصاد ایران را از چاله بحران بدر آورد و موجبات رونق مجدد اقتصادی را فراهم کند. رفسنجانی در این روند امید داشت نه تنها نیرو های انسانی ورزیده و کاردان داخل و خارج را جلب کند، بلکه سرمایه های آنها و نیز سرمایه خارجی را به اقتصاد ایران تزریق کند و در سایه برخی اصلاحات زمینه رشد سریع اقتصادی را فراهم نماید. دو سال نخست زمامداری او اقتصاد ایران پس از سالهای رکود تکان کوچکی خورد، اما عوامل بازدارنده اساسی بسرعت وارد میدان شدند و اکثر انتظارات فوق برآورده نشدند. عدم تغییر اساسی در ساختار سیاسی حاکمیت ایران و بی ثباتی آن در کنار ادامه سیاست های اجتماعی تجدد ستیزانه، زمینه هر نوع شرکت فعال نیرو های متخصص و سرمایه داران ایرانی و خارجی در بازسازی اقتصاد ایران را از میان برداشتند. از سوی دیگر پیشبرد یک سیاست خارجی نابخردانه در سطح منطقه و درگیری و تنش دائمی در رابطه با کشور های منطقه و دول دیگر غربی ایران را از وارد شدن فعال به مدار اقتصاد جهانی باز می دارد. همه این

عوامل تنش زا و بحران آفرین همراه با ادامه بی قانونی ها، قدرت بی چون و چرای ولایت فقیه و روحانیت، عربده جویی های دائمی حزب الله بصورت دشمنان هر نوع رونق اقتصادی و بازسازی کشور عمل می کنند. اصلاحاتی که بسیاری از آنها هم نیمه کاره رها شدند بسیار محدود تر از آن بودند تا بتوانند به تغییر واقعی شرایط و فراهم آوردن زمینه های مساعد عینی و روانی لازم برای دوران سازندگی همه جانبه و مشارکت عمومی بینجامد.

از سوی دیگر ادامه این بحران و وخیم تر شدن اوضاع پر خشم و ناراضیاتی عمومی افزوده است. سال گذشته را باید سال اوج گیری جنبش اعتراضی مردم نام برد. هر چند شورش مشهد و تظاهرات گسترده شیراز، اراک و بوکان برجسته ترین حوادث در این زمینه بودند، اما ده ها اعتصاب کارگری و اعتراضات در محلات و محیط های کار نشان دادند که جنبش های توده ای خود جوش و حرکات مطالباتی وارد مرحله جدیدی شده اند. گسترش چشم گیر اعتراضات مردم و حرکات شورشی، جمهوری اسلامی را نسبت به آینده خود بیمناک کرده است و بسیاری از اصلاحات نیم بند گذشته را زیر علامت سؤال برده است.

همه این حوادث در شرایطی وقوع می پیوندند که برای حل معضلات اقتصادی-اجتماعی، برای از سرگرداندن این دوران دشوار، جامعه نیاز به یک تلاش فداکارانه و تحمل و ریاضت چندین ساله دارد. این دوران دشوار را فقط از طریق مشارکت ملی، همبستگی عمومی و استفاده حد اکثر از امکانات و مدیریتی کارا و هوشیارانه می توان با آسیب و زیان کمتر و در زمانی کوتاه تر از سرگرداند. جمهوری اسلامی بدون توجه به این واقعیت اساسی و با لجاجت و سماجت کم نظیری امر خود را پیش می برد و نسبت به عواقب ادامه سیاست های ضد ملی و مخرب خود بی اعتناست.

تجربه سال های اخیر باید یکبار دیگر به رهبران جمهوری اسلامی آموخته باشد که بدون اصلاحات اساسی در ساختار سیاسی کشور، بدون احترام به قانون و رعایت حقوق مردم، بدون فراهم آوردن زمینه های لازم برای جلب مشارکت وسیع مردم و نیرو های متخصص و صاحبان سرمایه، بدون برخورداری از روابط بین المللی بدور از بحران و درگیری، بدون دست برداشتن از سیاست های عقب مانده و متحجر اجتماعی و فرهنگی، بدون طرد روش های خودکامه گذشته، نمی توان شرایط ضروری رونق اقتصادی را فراهم کرد.

از سر گرداندن بحران بزرگ اقتصادی کنونی ما نیاز به یک تکان واقعی و بزرگ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داریم و اصلاحات نیم بند و ناپیکار کار چندانی از پیش نمی بردند.

• ایران در بن بست!

کشور ما در بن بست کامل گرفتار آمده است. این بن بست پیش از همه به حاکمیت جمهوری اسلامی باز می گردد. شکست آشکار و همه جانبه جمهوری اسلامی در اصلی ترین عرصه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و گریز از داوری و رأی مردم بخاطر حفظ قدرت بهر قیمتی دلیل اصلی این بن بست است. از سوی دیگر، سیاست خارجی کنونی برپایه سمبگیری ماه های اخیر جمهوری اسلامی را پسوی درگیری جدی تر با کشور های غربی و بویژه امریکا سوق داده است. این زورآزمایی نابخردانه و بی ثمر نه تنها به زیان منافع ملی و مردم ایران است بلکه بطور واضح بزیان جمهوری اسلامی هم عمل می کند.

بن بست کنونی به مردم و وضعیت نیرو های مخالف دولت هم باز می گردد. مردم باوجود ناراضیاتی شدید، باوجود همه فشار های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بدلائیل روشن نبودن چشم انداز تغییر شرایط در ایران و محدودیت امکانات عملی مقابله با حکومت پترومی روانشناسی «بن بست» دچار شده اند و سال هاست مبارزه منفی و نفی ارزش ها و هر آنچه نام و نشانی از حکومت دارد به تنها شکل اصلی مبارزه آنها تبدیل شده است. در شرایطی که همه افق های آینده در نظر افکار عمومی تار و مبهم بنظر می رسند، مردم از میان «ممکن ها» بد را به بد تر ترجیح می دهند و همه امیدشان به این خلاصه می شود که اوضاع از این بد تر نشود، تند رو ها سرکار نیابند، ایران به لبنان دوم تبدیل نشود، آتش جنگ خانگی دامن ما را نگیرد. وجود چنین روانشناسی نزد مردم قابل درک است. تجربه ۱۴ سال گذشته، درگیری های خونین داخلی، سرکوب، حوادث کشور های منطقه و ناتوانی اپوزیسیون دموکرات در بوجود آوردن یک حرکت جدی و معتبر و بالاخره چشم انداز هایی چون احتمال به قدرت رسیدن بخش های اپوزیسیون غیر دموکرات، مردم را پسوی چنین تلقی از اوضاع سوق داده اند و لذا برخورد آنها چندان هم بدون منطق نیست. حتی مردم وقتی در جریان حوادثی از قبیل شورش مشهد، تظاهرات گسترده شیراز، اراک، بوکان و... براین روانشناسی فائق می آیند و دست به حرکات عصیانگرانه و شورشی می زنند، خلاصه پیش گفته پلانفاصله عمل می کند و چنین حرکاتی قادر نمی شوند راه بجایی بروند و سرکوب خشن دستگاه امنیتی بسرعت دامنه شورش را فرومی نشاند.

در سمت دیگر اپوزیسیون در بخش سازمان یافته آن ضعیف و بی رمق است و از اثربخشی چندانی برخوردار نیست. اپوزیسیون غیر دموکرات در پی کسب انحصاری قدرت است و از شیوه های متناسب با چنین درکی برای رویارویی با جمهوری اسلامی سود می جوید. نمونه برجسته چنین نیرو هایی مجاهدین خلق و نیرو های سلطنت طلب هستند که با امکانات فراوان به تبلیغات در داخل و خارج کشور دست می زنند و از این میان بویژه مجاهدین خلق با استفاده از پشتوانه مالی و نیروی انسانی خود را بعنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی طرح می سازند. وزن و اعتبار بین المللی اپوزیسیون دموکرات و آزدیخواه در برابر سایر بخش های اپوزیسیون ناچیز است و اینان از امکانات کمی برای طرح نظرات خود و اثرگذاری بر افکار عمومی داخل و خارج کشور برخوردارند. این ضعف اساسی در کنار نوع عملکرد دیگر نیرو های اپوزیسیون آن بن بست است که نیرو های مخالف جمهوری اسلامی بدان نچارند. جمهوری اسلامی با زیرکی سعی می کند ضعف های پیش گفته را از طریق ادامه سرکوب داخلی و ترور رهبران و کادر های خارج از کشور تشدید کند و از شکل گیری یک آلترناتیو دموکراتیک در داخل کشور جلوگیری بعمل آورد.

با همه این مشکلات نباید فراموش کرد که اپوزیسیون دموکرات ایران، احزاب و سازمان های چپ و احزاب و گروه های میانه تا راست از نیروی بالقوه عظیمی در جامعه ایران برخوردارند و در صورت بهبود امکانات و فائق آمدن به برخی از مشکلات کنونی می توانند در تحولات آتی کشور و شکست بن بست کنونی نقش مؤثری ایفا کنند. در حقیقت چند و چون گذار به دموکراسی در ایران تا حدود زیادی به کارایی این نیرو ها و هوشیاری و دامنه عمل آنها بستگی دارد. دموکراسی بدون نیرو هایی که پایبند بدان باشند به ایران نخواهد آمد.

بخش اول

اقتصاد ایران فاقد يك استراتژی واحد و منسجم است.

مصاحبه از س. پیوند

تذکر ضروری

مصاحبه با فریدون خاوند استاد دانشگاه پاریس با هدف بررسی وضعیت اقتصادی ایران در شرایط جدید یعنی یکسان کردن نرخ ارز و نیز برخورد به سیاست های کلی اقتصادی دولت صورت گرفته است. در این گفتگو همچنین به برخی بحث های مربوط به مسائل عمومی تر مربوط به رشد و سمتگیری اقتصاد ایران نیز اشاره شده است. تعداد سؤالات و حجم مسائلی که در این مصاحبه مطرح بودند گاه ما را از وارد شدن در جزئیات برخی مسائل که اتفاقاً بسیار هم جالبند بازداشتند. به امید آنکه در فرصت های دیگری بتوانیم با دکتر خاوند و یا دیگر کارشناسان اقتصادی بر سر این مسائل به گفتگو بنشینیم. این مصاحبه به علت طولانی بودن در ۲ بخش تنظیم شده است. در بخش اول بیشتر به مسائل کلی مربوط به سیاست های اقتصادی، توسعه و وام و سرمایه خارجی پرداخته می شود. در بخش دوم مسائل روز اقتصاد ایران خواهد آمد.

سؤال اول من به وضعیت کلی اقتصاد ایران باز می گردد. شما در سمینار ایران در آستانه سال ۲۰۰۰ تصویر بسیار تیره ای از وضعیت کنونی اقتصاد ایران ترسیم کردید، اصلی ترین شاخص هایی که وضعیت بحرانی کنونی را توضیح می دهند کدامند؟

ف. خ - بهترین شیوه برای بررسی وضعیت اقتصاد يك کشور مقایسه آن با اقتصاد کشور های دیگر است. در اواخر قرن نوزدهم و در آستانه انقلاب مشروطیت، ایرانیان اقتصاد خودشان را با اقتصاد چند کشوری مقایسه می کردند که انقلاب اول و دوم صنعتی را پشت سر گذاشته بودند و در مرحله پیشرفت صنعتی قرار داشتند. در حال حاضر که ما در اواخر قرن بیستم قرار داریم، ملت ایران اقتصاد خودش را نه با کشور های پیشرفته صنعتی بلکه با اقتصاد هایی مقایسه می کند که تا چندین سال پیش از اقتصاد ایران عقب تر بودند و امروز در مرحله ای بسیار پیشرفته تر از ما بسر می برند.

اقتصاد ایران بطور عمده وابسته به نفت است. در شرایطی که قیمت نفت در بازار جهانی از شرایط بسیار نامطلوبی برخوردار است و نفت موقعیت ممتاز خودش را از دست داده است. سازمان کشور های صادر کننده نفت اوپک که در سالهای ۱۹۷۰ بعنوان يك نیروی مقتدر عمل می کرد، دیگر نفوذ و قدرت گذشته را ندارد. بهای اسمی نفت هر چند بین ۱۶ تا ۱۸ دلار در نوسان است، اما اگر بهای دلار ثابت را مبنا قرار دهیم، قیمت واقعی نفت چیزی است حدود نصف بهای نفت در سال ۱۹۷۳. بررسی چندی پیش بانک یاری با از ارزش نفت نشان می دهد که قدرت خرید هر بشکه نفت برابرست با قدرت خرید آن در سال ۱۹۰۸ یعنی سال کشف اولین چاه نفت در مسجد سلیمان. این در حالی است که ایرانی ها امروز ۶۰ میلیون نفر هستند و این ۶۰ میلیون نفر با نفت زندگی می کنند. سالیان درازی است که مردم ایران آرزو دارند از يك کشور تك محصولی به کشوری با صادرات متنوع تبدیل شوند. بررسی وضعیت صادرات غیر نفتی اجازه می دهد میزان موفقیت خود در این زمینه را مورد ارزیابی قرار دهیم. در برنامه پنج ساله اول ج.ا که در سال ۶۸ تصویب شد، قرار شد ایران طی ۵ سال ۱۸ میلیون دلار صادرات غیر نفتی داشته باشد. ولی این برنامه تحقق پیدا نکرده است. ما در ۱۱ ماهه اول سال

استراتژی توسعه اقتصادی ایران

س - مسئله استراتژی توسعه و سمبلی اقتصاد تا چه اندازه بر این رشد شتابان یا رکود تاثیر می گذارند. کشور هایی مانند مالزی یا تایلند و حتی کره و تایوان در ابتدا با سرمایه گذاری بسیار مهم در بخش صنایع سنگین شروع نکردند و سیاست آنها ورود به بازار جهانی از طریق تولید کالا های مصرفی ساده با سطح تکنولوژی موجود بومی بود. در حالیکه در ایران استراتژی توسعه همواره بر رشد صنایع سنگین و یا خود کفایی اقتصادی در همه زمینه ها تاکید داشته است. این برنامه با توجه به توان و ظرفیت اقتصادی ما گاه بسیار بلند پروازانه به نظر می رسند. نظر شما درباره استراتژی توسعه در ایران چیست؟

ف. خ: مشکل بزرگ اقتصاد ایران در شرایط کنونی فقدان يك استراتژی توسعه است. بعنوان نمونه اگر استراتژی توسعه برنامه اول پنج ساله را مطالعه کنید، می بینید که در این برنامه هم می توان استراتژی صنایع جانشین را مشاهده کرد و هم استراتژی توسعه صنایع صادرات به کشور های بزرگ صنعتی، استراتژی صنایع جانشین استراتژی است که ایران در اولین دوره صنعتی شدن خود در دوره رضا شاه در پیش گرفت. این استراتژی صنایع ایران را بر اساس ارضای نیاز های بازار داخلی شکل می دهد. کشور های جنوب شرقی آسیا استراتژی عکس اینرا پذیرفتند. به این معنی که با تکیه بر نیروی کار ارزان سعی کردند کالا های بطور نسبی ارزان و مصرفی را تهیه کنند و آنها را به کشور های بزرگ صنعتی مانند امریکا و اروپا بفروستند. مسئله جالب در استراتژی صنعتی ایران که در برنامه ۵ ساله اول منعکس شده است اینست که دولت هم استراتژی صنایع جانشین را نگذاشته است و هم به طرف استراتژی صنایع قابل صدور، به بازار های جهانی روی آورده است. به نظر من خارج از این مسائل مشکل اصلی اقتصاد ایران نداشتن يك استراتژی واحد است. مسئولین اصلی هنوز نمی دانند که استراتژی اقتصادی ایران بر چه پایه ای استوار است و اولویت های ما در زمینه سیاست های صنعتی و بازرگانی خارجی و سیاست های مربوط به توزیع ثروت در ایران چگونه خواهد بود. در جمهوری اسلامی بر سر همه این مسائل مهم اختلاف نظر های مهمی وجود دارد. ما می دانیم که در شرایط کنونی اقتصادی جهان هیچ کشوری قادر نیست بدون يك استراتژی هماهنگ، پویا و برخورداری از پشتیبانی اقشار قابل ملاحظه ای از مردم بست به سالم سازی اقتصادی و متنوع کردن صادرات بزند و به بازار های جهانی راه یابد. ایران از هیچیک از این اهرم ها برخوردار نیست. بنابراین گاه حتی علیرغم حسن نیت ها و اراده هایی که برای بیرون کشیدن جمهوری اسلامی از وضعیت بسیار دردناکی که بدان دچار شده است وجود دارد، کار چندان پیش نرفته است. ما هنوز در اول راه قرار داریم و حتی در سطح منطقه ما قدرت رقابت با اقتصاد ترکیه که هیچ قدرت مقابله با اقتصاد پاکستان را هم نداریم.

س - در راستای سیاست گسترش سرمایه گذاری داخلی و خارجی، چ.ا با متد چین یا برخی کشور های دیگر بست به ایجاد مناطق آزاد اقتصادی زده است. در یکی از شماره های ایران فردا دکتر سبحانی از این مناطق که قرار است سرمایه های خارجی را جذب کند بعنوان مراکز ورود و

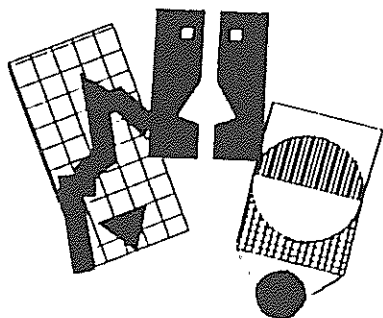
با اینهمه ما در مورد اصلاحاتی که هم اکنون در بسیاری از کشور های جهان سوم جریان دارند يك نکته را نباید فراموش کنیم: اصلاحات اقتصادی با مقداری از اصلاحات سیاسی هم همراهند، در جمهوری اسلامی بسیاری از مسئولین به این نتیجه رسیده اند که اصلاحات اقتصادی جاری می توانند موجودیت نظام را مورد تهدید قرار دهند. چرا که میدان دادن به سرمایه های داخلی و خارجی، توسعه بخش خصوصی و تشویق کادر ها به بازگشت به کشور و یا نقش فعال آنها در بازسازی امکاناتی فراهم می کرد که مقداری پایه های رژیم سست شوند. در مورد بیلان سیاست تعدیل اقتصادی باید اعتراف کرد که بسیاری از اصلاحات نتوانسته اند به نتیجه برسند. سرمایه گذاری در داخل نتوانست رونق گیرد، بسیاری کادر ها از بازگشت به کشور خود داری کردند، نظام اسلامی ایران از جذب سرمایه های خارجی بازمانده است. مبارزه با تورم نتایج درخشانی ببار نیاورد. تنها موردی که دولت رفسنجانی بعنوان موفقیت بزرگ از آن یاد می کند رساندن کسری بودجه به میزان صفر در سال جاری است که آنهم بطور عمده نتیجه یکسان کردن قیمت ارز خارجی و محاسبه درآمد های دولت بر پایه قیمت جدید ارز است.

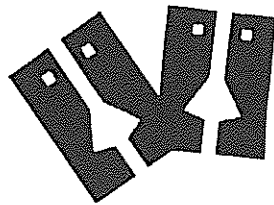
بحران جهانی و اقتصاد ایران

س - ما در سطح جهان شاهد بحران جدی اقتصادی هستیم و در حقیقت بجز کشور های جنوب شرقی آسیا و چند کشور دیگر آسیایی که رشد اقتصادی سالانه آنها گاه از ۱۰ درصد هم بالا تر می رود، در بقیه جهان بویژه در کشور های جهان سوم از رشد اقتصادی خبری نیست. این بحران تا چه اندازه دامن اقتصاد ایران را می گیرد و بر آن تاثیر می گذارد؟ آیا ایران دارای شرایط لازم برای دستیابی به رشد بالای اقتصادی هست؟ حامل بازدارنده رشد اقتصادی ایران کدامند؟

ف. خ: قبل از پرداختن به مسئله بحران اقتصادی در سطح جهان باید به این نکته اشاره کنم که اکنون حدود ۳۵ تا ۴۰ کشور جهان سوم در حال اجرای اصلاحات بنیادی اقتصادی هستند. ما شاهد اجرای این اصلاحات در برخی کشور های آمریکایی لاتین، در هند، ترکیه و چین و حتی ویتنام هستیم. همانطور که اشاره کردید کشور های جنوب شرقی آسیا از رشد چشمگیر اقتصادی برخوردار هستند و این بطور عمده شامل کشور های تازه صنعتی شده منطقه اقیانوس آرام هستند. کشور های مروج دوم تازه صنعتی مانند اندونزی، تایلند و مالزی بدنبال آنها می روند و همه آنها در رونق اقتصادی منطقه که توسط ژاپن ایجاد شده است سهیم هستند. و حتی جمهوری توده ای چین هم طی دو سال گذشته از رشد اقتصادی حدود ۱۲ درصد برخوردار بوده است و حتی چیزی که چین را تهدید می کند نه خطر رکود بلکه خطر داغ شدن شدید اقتصادی است. خارج از این کشور ها می توان گفت که برخی کشور های آمریکایی لاتین هم به نتایج موفقی رسیده اند. مثلاً اگر به نتایج اقتصادی کشور هایی مانند مکزیک یا شیلی بنگریم، مشاهده می کنیم که این کشور ها که در اوایل دهه هشتاد با دشواری های مهمی چون قرض مواجه بودند و بحران بزرگی از نظر بانکداری بوجود آورده بودند، توانسته اند که بحران های خودشان را حل کنند و در حال حاضر از رشد کم و بیش خوبی برخوردارند.

اما آیا این بحران در سطح جهان در وضعیت جمهوری اسلامی تاثیر گذاشته است؟ بدون شك تاثیر گذاشته است. این تاثیر بویژه از این نظر مهم است که ایران بشدت به صادرات نفت خود وابسته است. بنابراین وابسته بودن به صادرات نفت تاثیر این بحران بر روی اقتصاد ایران را تشدید کرده است. اگر مقایسه کنیم، کشور هایی مانند ترکیه، هندو چین در جاده اصلاحات مهم اقتصادی پیش می روند، اما موفقی شده اند وضعیت خودشان را هم در داخل و هم در خارج بهبود بخشند. مسئله بزرگ ما همانطور که پیشتر اشاره کردم اینست که کشور ما يك محصولی است، به همین خاطر وزارت برنامه و بودجه از هم اکنون در رهنمود های مربوط به برنامه پنج ساله دوم بطور رسمی اعتراف کرده است که درآمد سالانه ایران چیزی حدود ۱۰۰۰ دلار است. با این رقم ایران در حد کشوری مانند کامرون قرار دارد.





توزیع کالا های خارجی نام برده است. بنظر شما با این وضعیت این مناطق می توانند در خدمت رونق اقتصادی در ایران باشند؟

ف. خ: اولین مسئله در رابطه با این مناطق مشخص نبودن جهت گیری اقتصادی آنها است. آیا در این مناطق قرار است سرمایه خارجی دست به فعالیت تولیدی با هدف صادر کردن به کشورهای دیگر بزند یا فقط اینها مراکز ورود توزیع کالا های ساخته شده خارجی در ایران یا کشورهای همسایه هستند. در این زمینه هم من باز روی این نکته تاکید می کنم که حتی در مورد منطق صنعتی و تجاری هم در جمهوری اسلامی اشتراك نظر وجود ندارد مهمترین دلیلش هم اینست که هنوز برای این مناطق از نظر حقوقی هیچ قانونی تصویب نشده است. یعنی مجلس شورای اسلامی تا بحال تکلیف این مناطق را از نظر حقوقی روشن نکرده است، بنا براین معلوم نیست بطور واقعی این مناطق چه نقشی را در اقتصاد ایران بازی می کنند. از سخنان مسئولین اینطور بر می آید که قرار است از این مناطق بعنوان گذرگاهی برای انتقال کالا از جمله به کشورهای آسیای میانه استفاده شود. ولی تا بحال تلاش هایی که برای جذب سرمایه های خارجی صورت گرفته است، ناموفق باقی مانده اند. برای مثال شما مناطق آزاد تجاری کیش و قشم را با منطقه جبل علی در دبی مقایسه کنید، جبل علی موفق شده است مقدار قابل ملاحظه ای از سرمایه گذاری های خارجی را جذب کند، در حالی که در کیش و قشم با وجود این تلاش ها یا مقدار سرمایه گذاری خارجی بسیار اندک است و یا هدف صادراتی ندارند. بنا براین فکر می کنم نظر دکتر سبحانی درست باشد که این مناطق بطور عمده در خدمت افزایش حجم کالاهای وارداتی به ایران هستند.

اقتصاد منطقه ای، اقتصاد آسیایی

س - در سمینار ایران در آستانه سال ۲۰۰۰ شما از ضرورت آسیایی شدن ایران و حرکت به سمت همکاری های منطقه ای با کشورهای آسیایی و جدا شدن از خاور میانه صحبت گردید. آیا این برخورد شما بیشتر به مسئله رشد کنونی اقتصاد کشورهای آسیایی و پویایی اقتصادی این مناطق بر می گردد یا بیشتر جنبه سیاسی دارد؟

ف. خ: به نظر می رسد اقتصاد و صنایع ایران پسوی سه گرایش عمده تمایل دارند. تبدیل اقتصاد خاور میانه ای به اقتصاد آسیایی، تبدیل اقتصاد ملی به اقتصاد منطقه ای و تبدیل صنعت معطوف به بازار داخلی به صنعتی که به بازار جهانی توجه دارد. به نظر من اقتصاد خاور میانه ای اقتصادی است که بر پایه صادرات نفت و استفاده از دلار های نفتی بنا شده است. مهم ترین بیماری اقتصاد ایران همین وابستگی است. نفت تمام ارگان اقتصادی و اجتماعی جامعه ما را بیمار کرده است. بسیاری از کارخانه های ما فقط با دلار های نفتی سر پای خودشان ایستاده اند و بدون سوپسید های نفتی قدرت بقاء ندارند. همین طور زندگی مصرفی در ایران تا حدود زیادی بر اساس مصرف نفت شکل گرفته است. گرایش بطرف اقتصاد آسیایی بخاطر نجات از وابستگی به نفت است. اقتصاد آسیایی من به اقتصادی اطلاق می کنم که واحد های تولیدی آن علاوه بر بازدهی مناسب با ارضای نیاز های داخلی و نیز صدور بخشی از تولید خود به کشورهای دیگر قادر به خلق ثروتند. در حال حاضر این تمایل نزد ملت ایران وجود دارد که خود را از اسارت در دام نفت رها کند و به طرف اقتصاد هایی نگاه کند که از طرق شرافتمندانه ای زندگی خودشان را تأمین می کنند. من فکر می کنم که با تحولاتی که در آسیای مرکزی بوجود آمده است و با باز شدن راه های کشورهای آسیایی و بخصوص کشورهای پویای آسیایی این تمایل در میان ایرانی ها هست که به همان راه بروند.

اشاره به این نکته خالی از فایده نیست که ما تا کنون به دو بازار آمریکا و اروپا متکی بوده ایم. هم اکنون ما شاهد پیدایی يك بازار بزرگ جهانی هستیم که بازار آسیایی نام دارد و این بما امکان می دهد که از نظر صدور کالا از امکانات مانور بیشتری برخوردار باشیم.

مسئله دوم سمتگیری صنایع ماست. من بیشتر اشاره کردم که صنایع ما بیشتر ارضای بازار داخلی را هدف قرار داده بودند و این صنعت فقط به بهای يك حمایت شدید می توانست به حیات خودش

ادامه دهد و قابلیت مقابله با کالاهای وارداتی را نداشت و به همین علت قابلیت صدور به بازار های جهانی را نداشت. صنایع ما این گرایش را بتدریج می پذیرند و این اراده بوجود آمده است که بطرف بازار های جهانی نگاه کنند و بدانند که می توانند بتدریج صدور این کالا ها را جانشین صدور نفت کنند.

و بالاخره مسئله سرم اینست که اقتصاد ایران مانند اکثر کشورهای دنیا از مرز های ملی فرا تر خواهد رفت و مرز های منطقه ای بوجود خواهد آمد. ما در حال حاضر شاهد گسترش مناطق اقتصادی در دنیا هستیم و بازار مشترک و اتحادیه اروپایی مبادله آزاد AELE اخیراً با هم فضای اقتصادی اروپا را تشکیل داده اند. آمریکا، مکزیک و کانادا بازار مشترک امریکای شمالی را بوجود آورده اند و ما اکنون شاهد تشکیل گروه بندی های اقتصادی جدید در دنیا هستیم. ایران، پاکستان و ترکیه سازمان همکاری های اقتصادی (اگو) را به ده کشور گسترش داده اند و افغانستان، آذربایجان و ۵ کشور آسیای میانه به این اتحادیه پیوسته اند. البته این بازار فقط بروی کاغذ بوجود آمده است و هنوز با يك بازار مشترک اقتصادی واقعی فاصله زیادی داریم. ولی این نکته را بایدتاکید کنیم که برای ایران ما منطقه ای شدن اقتصاد اهمیت زیادی دارد. البته مسئله فقط از بعد اقتصادی مطرح نیست. مسئله از بعد سیاسی هم مطرح است. به عبارت دقیقتر در آینده کشورهای مورد بحث از نظر سیاسی و مسئله اقلیت ها نمی توانند در جو سالی همزیستی کنند مگر آنکه همکاری های اقتصادی و در ورای آن همکاری های سیاسی و فرهنگی میان خود را گسترش دهند.

استقلال اقتصادی

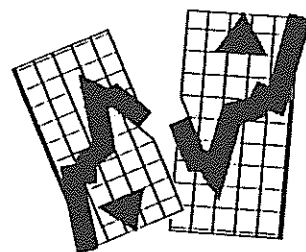
س - از گذشته دور تا حال مسئله استقلال اقتصادی و خودکفائی بصورت یکی از خراست های اساسی بسیاری از نیرو های سیاسی و روشنفکران ایرانی طرح شده است. امروز وقتی برای مثال نشریه ایران فردا را ورق می زنید می بینید دکتر سبحانی، دکتر پیمان و دیگران کماکان بر این فکر پا می فشارند. آیا اصولاً این استراتژی درستی است و آیا اصلاً این امر با توجه به در هم تنیدگی بازار جهانی تحقق یافتنی است؟

ف. خ: مسئله استقلال اقتصادی در سال های ۶۰ به یکی از مسائل عمده در کشور های در حال توسعه تبدیل شده بود. به این معنی که همه این کشور ها به این نتیجه رسیده بودند که استقلال سیاسی به تنهایی کافی نیست و حاکمیت ملی واقعیت پیدا نمی کند مگر اینکه از بعد اقتصادی هم برخوردار باشد. مساله عمده ای که در پیوند با حاکمیت یا استقلال اقتصادی مطرح می شد این بود که هر کشور بتواند خط مشی سیاسی و اقتصادی خودش را تعیین کند و از دخالت کشورهای بزرگ صنعتی و دخالت شرکت های چند ملیتی در امور خودش جلوگیری کند و اهرم های اقتصادی خودش را بمعده گیرد، حاکمیت اقتصادی بیشتر از بعد حاکمیت بر منابع طبیعی و حاکمیت بر فعالیت های اقتصادی طرح می شد.

در ایران این مسئله بر بسیاری از نیرو های سیاسی تأثیر گذاشت و مسئله تأمین حاکمیت اقتصادی در سرلوحه بسیاری از برنامه های سیاسی قرار گرفت. در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز بطور مشخص به مسئله خودکفائی اشاره می شود. در اصل قضیه کسی تردید ندارد. یعنی هیچ کشوری نمی تواند نسبت به ثروت های ملی

خودش بی تفاوت باشد و یا به حاکمیت اقتصادی فکر نکند. ولی به نظر من این مسئله هم در دنیا و هم در ایران به شکل تنگ نظرانه ای بدون توجه به دگرگونی های بزرگی که در اقتصاد جهانی جریان دارد طرح شده است. در رابطه با خودکفائی و استقلال اقتصادی اشتباهات عظیم اقتصادی اتفاق افتاده است. بعنوان نمونه در الجزایر بنام حاکمیت اقتصادی تصمیم گرفته شد بسیاری از کارخانه های بزرگ صنایع سنگین ایجاد شود، در حالیکه این کارخانه های صنایع سنگین با هیچیک از ملاک های مربوط به بارآوری و سودآوری اقتصادی قابل توجیه نبودند. کارخانه هایی ایجاد شدند که زیربنای اقتصادی این کشور را تأمین کنند، در حالیکه این کارخانه ها با ۲۰ یا ۴۰ درصد ظرفیت کار می کردند و بار سنگینی بر بوجه کشور تحمیل می کردند و به هیچیک از هدف های خود نرسیدند و در حقیقت علت ورشکستگی اقتصاد الجزایر بودند. در نتیجه الجزایر نه تنها به حاکمیت اقتصادی دست پیدا نکرد بلکه کشور زیر قرض خارجی بسیار سنگین رفته است و الان در وضعیتی قرار دارد که همه ما شاهد آنیم. بنا بر این مسئله حاکمیت اقتصادی را باید امروز به گونه دیگری مطرح کرد. این مسئله را اولاً باید در نظر گرفت که روابط متقابل اقتصادی در دنیا روز بروز گسترده تر می شود. هیچ اقتصادی در دنیا از موقعیت مسلط و از یک هژمونی مطلق برخوردار نیست. ما می دانیم که بعد از شکل گرفتن سرمایه داری صنعتی یعنی از ابتدای قرن نوزدهم به این طرف اقتصاد جهانی پیرامون قطب بریتانیا شکل گرفت و قدر قدرتی بریتانیا تا بعد از جنگ اول جهانی ادامه یافت. در پی جنگ اول جهانی این قدر قدرتی به امریکا رسید. از اواسط سال های ۷۰ به اینسو می توان گفت که هیچ اقتصادی در دنیا از موقعیت مطلق و مسلط برخوردار نیست. دنیای ما سه قطبی شده است. یعنی ما از سه قطب امریکایی، اروپایی و آسیایی می توانیم صحبت کنیم و پا به پای این سه قطب کشور های تازه صنعتی سر برآورده اند، مثل کشور های تازه صنعتی در آسیا و کشور های دیگری مانند چین و هند که می توانند طی ۲۰ تا ۴۰ سال آینده به غول های بزرگ اقتصادی تبدیل شوند. هیچ کشوری نمی تواند در های اقتصادی خودش را ببندد، هیچ مرزی را نمی توان بست. در شرایط فعلی، مسئله «ملی بودن» اقتصاد را نباید به شکل تنگ نظرانه مطرح کرد. فرانسوی ها بدون توجه به نرخ بهره در آلمان نمی توانند نرخ بهره خودشان را پائین یا بالا ببرند و آلمان ها نمی توانند تصمیمات اقتصادی خود را بدون وضعیت بازار ژاپن و امریکا اتخاذ کنند. ژاپنی ها بدون تکیه به بازار های دیگر قدرت زیست اقتصادی ندارند. در داخل هر منطقه ما شاهد افزایش شدید همکاری های اقتصادی هستیم و بنا براین ما حاکمیت اقتصادی و خودکفائی را نباید بصورت تنگ نظرانه مطرح کنیم و فکر کنیم که اقتصاد ما از اقتصاد سایر کشور ها بی نیاز خواهد شد. بر عکس ما باید اصل وابستگی اقتصادی را پرسمیت بشناسیم، منتها این وابستگی را مهار کنیم، یعنی بر این وابستگی مسلط شویم نه اینکه وابستگی بر ما مسلط شود. به عبارت دیگر ما باید سعی کنیم در درجه اول در سطح منطقه خودمان پیوند های اقتصادی را بوجود آوریم و بعد بر صناعی تکیه کنیم که برایمان ایجاد ثروت کنند و نه اینکه باری بر دوش ما باشند. به عبارت دیگر حاکمیت اقتصادی نباید بر دوش ملت ایران سنگینی کند.

س - در همین رابطه مسئله وام از خارج و سرمایه گذاری خارجی مطرح می شود. البته تاکنون کار جدی در امر سرمایه گذاری خارجی صورت نگرفته است و در زمینه قرض نیز بیشتر وام های ما که به ۲۰ میلیارد دلار بالغ می



شوند، بیشتر کوتاه مدتند و صرف خرید مواد مصرفی شده اند. برخورد شما با مسئله سرمایه گذاری خارجی و وام با توجه به تجربه تلخ بسیاری از کشور های جهان سوم چیست؟ سیاست معقول در این زمینه کدامست؟

ف. خ: در مورد وام من با نظر کسانی موافقم که معتقدند وام بخودی خود خوب یا بد نیست، بلکه مسئله بر سر آنست که از این وام چگونه استفاده شود. بعنوان نمونه ما در تاریخ اقتصادی جهان کشور هایی مانند امریکا، سوئد و استرالیا را داریم که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم کشور های بسیار وام دار بودند ولی از قرض خودشان برای سرمایه گذاری استفاده کردند و این قرض را برای تثبیت پایه های اقتصادی خودشان بکار بردند.

در ایران ما اکنون نیاز به سرمایه داریم. ما از نظر سرمایه در مضیقه هستیم. بنابراین خود وام بتنهایی نمی تواند محکوم شود. ولی اگر قرار باشد کشوری وام بگیرد، با پول آن کسری موازنه پرداختی خودش را جبران کند و یا کالای مصرفی وارد کند، بطور طبیعی اسارتی را بوجود می آورد که يك ملت تا سال های سال از یوغ آن رهایی پیدا نخواهد کرد. برعکس کشور هایی مانند کره جنوبی را می بینید که جزء کشور های مقروض دنیا بوده است و هنوز هم قرض دارد، ولی از این قرض برای ساختن يك زیربنای اقتصادی استفاده کرده است، الان از طریق صدور کالا های صنعتی وام خودش را پس می دهد. و اما روند افزایش بدهی های ایران يك پدیده شدیداً منفی است. ریرا از این وام ها بطور عمده برای وارد کردن کالا استفاده شده است و آنهم نه کالای سرمایه ای بلکه کالا های مصرفی

س - آیا در مورد سرمایه خارجی هم به همین گونه می توان برخورد کرد؟

ف. خ: در مورد سرمایه های خارجی نکته بسیار مهمی وجود دارد. پس از انقلاب حکومت جدید با سرمایه های خارجی موجود، در ایران به شکل بسیار خشک و غیر منطقی برخورد کرد و فکر می کرد که هر سرمایه گذاری خارجی بد است و به همین دلیل در قانون اساسی اصل ۸۱ پذیرفته شده است که مطابق آن دادن امتیاز به خارجی ها مطلقاً منع شده است. در حالیکه کشور هایی مانند ایران برای بازسازی نیاز به سرمایه و مهم تر از همه نیاز به تکنولوژی دارند. ما این سرمایه و تکنولوژی را فقط از طریق خارج می توانیم بدست آوریم. گفته می شود که سرمایه های خارجی بدنبال تأمین منافع خودشان هستند. این کشف بزرگی نیست. معلوم است که شرکت های خارجی در جستجوی منافع خود هستند. ولی ما می توانیم سرمایه گذاری را به سمت هایی گرایش دهیم که خود می خواهیم. فقط با اتخاذ سستگیری اقتصادی درست می توانیم پشت میز مذاکره با سرمایه داران خارجی راهی پیدا کنیم که هم آنها به منافع خودشان برسند و هم ایران به اهداف خود دست یابد. اینها به سیاست و برخورد ما بستگی دارد. الان در همه دنیا تلاش می کنند سرمایه گذاری خارجی را پسوی خود جلب کنند. کدام کشور این سیاست را ندارد؟ از امریکا و ژاپن گرفته تا چین همه سعی می کنند سرمایه خارجی را جلب کنند. فکر های ساده ای که می گویند سرمایه گذاری خارجی مطلقاً بد است فقط متعلق به چریانات روشنفکری ایران در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی است که از اقتصاد جهانی اطلاع دقیقی نداشتند. به همین علت است که از یکسال پیش مسئولین دولتی بار ها تکرار کرده اند که سرمایه گذاری خارجی در ایران بدون منفعت آزاد است. آقای نوربخش و نعمت زاده در خارج از کشور اعلام کردند که اصل ۸۱ و ۹۹ در مد دیگر وجود ندارد و شرکت های خارجی می توانند تا صد درصد سهام خودشان را در دست داشته باشند. مشکل بزرگی که وجود دارد مغایرت این سیاست با قانون اساسی است. به همین علت گروه های مخالف با این سیاست مخالفت می کنند. فشار این نیرو ها که از حمایت خامنه ای برخوردارند، مقامات دولتی را وادار به عقب نشینی کرده است و صحبت از بازگشت به قانون جذب و حمایت سرمایه های خارجی مصوب ۱۳۲۴ است. با توجه به همه این ابهام ها و شفتگی ها، سرمایه گذاران خارجی طبعاً به ایران پشت میکنند. می بینیم که در زمینه های چنین حیاتی، مسئولین از روشن کردن سیاست خود عاجزند.

بخش دوم مصاحبه را در شماره آینده می خوانید.

آخرین قسمت از مصاحبه اختصاصی فریدون آذر نور درباره حوادث مربوط به کودتای ۲۸ مرداد

چگونه عملیات ضد کودتائی به شکست انجامید!

- - تشقائاتی ها که طرفدار مصدق بودند پانزده هزار سوار مسلح داشتند.
- - مذاکرات محرمانه حزب توده با ناصر تشقائی چگونه انجام شد؟
- - برای جلوگیری از حمله هوائی به شورش احتمالی تشقائی ها در جنوب کشور، سازمان افسری طی عملیاتی، کلیه هواپیماهای مستقر در قلعه مرفی را منهدم کرد.
- - به اعتقاد من، يك جاسوس ركن دوم ارتش در ارگانهای رهبری حزب وجود داشت!
- - چگونه سرگرد رستمی که طراح عملیات نظامی علیه رژیم بود، ناگهان دستگیر و به فلك الافلاك منتقل می شود!
- - سازمان افسری حزب محکوم به لو رفتن بود!
- - مپاسی - که فرد بسیار فداکار و مقاومی بود - از یکماه پیش از دستگیری می دانست که تحت تعقیب است و تقاضا کرده بود که با اطلاعات وسیعی که دارد، از کشور خارج شود، اما گوش رهبری به این حرف ها بدهکار نبود!
- - مپاسی ۹ روز تمام، زیر وحشیانه ترین شکنجه ها، دلیرانه پایداری می کند و سرانجام روزی که به فرمان شاه، او را بقصد مرگ شکنجه می کنند، درهم می شکند.
- در آغاز هشتمین دهه زندگی خود، این احساس، به توت سابق، الهام بخش فعالیت های سیاسی من است، که به وصایای دهها رفیق انسر و وفادار باشم.



یادآوری:

آخرین قسمت از مصاحبه اختصاصی راه آزادی با فریدون آذر نور، در این شماره، از نظر خوانندگان میگذرد. همانطور که بخاطر دارید، این مصاحبه در آستانه سالگرد کودتای ۲۸ مرداد و به همین مناسبت انجام گرفت.

پیش از انجام این مصاحبه آذر نور دو نامه منتشر نشده از رهبران حزب را که درباره حوادث کودتا و در همان زمانها نوشته شده بودند، در اختیار نشریه قرار داد و راه آزادی نیز برای اولین بار آنها را منتشر کرد. از آنجا که رفیقمان آذر نور معتقد بود که انتشار این اسناد، زوایای تاریکی از حوادث کودتا را روشن می کنند، راه آزادی از فرصت استفاده کرده و ارزیابی نامبرده درباره کودتا را، طی مصاحبه ای در اختیار خوانندگان خود قرار داد. هیئت تحریریه، بدین وسیله از فریدون آذر نور بخاطر این مصاحبه تشکر و قدردانی می کند.

راه آزادی: بعد از استقرار دولت برآمده از کودتا، از سوی رهبری حزب توده ایران يك رشته اقدامات ضد کودتائی صورت گرفت. نظر شما درباره آنها چیست و در این مورد آیا میتوانید مطالب روشنگرانه ای در اختیار خوانندگان راه آزادی بگذارید؟

بجاست به قسمتی از نامه تسلیم آمیز، سراسر ننگ و نفرت انگیز مورخه ۲۴/۹/۸۱ دکتر یزدی اشاره شود که خطاب به رئیس دادرسی ارتش مینویسد: «با توجه به خدمات گذشته این جانب که مانع از اعمال ماجراجویانه عده ای از رهبران خائن حزب توده ایران شدم... استدعای هرگونه بذل توجه و عواطف بی پایان شاهنشاه را دارم». بنظر من اشارات فوق مستقیماً ناظر بهمین موضوع است. دکتر یزدی از ضعف، ترس و زبونی، با هرگونه تصمیمات غیر مسالمت آمیز و خصمانه ای که بعد از کودتا در کمیته ستاد اتخاذ میشد مخالفت میکرد. او پس از دستگیری، بمنظور نجات جان بی ارزش خود، این مخالفتها را سالوسانه و ریاکارانه بعنوان «خدمات گذشته» خود بازگو میکند که متأسفانه همه تاریخ نویسان، مفسران و غیره، چمלקی آنها به روز ۲۸ مرداد مربوط می کنند در حالیکه در روز کودتا دکتر یزدی موافق پیشنهاد علوی بوده که اعلام اعتصاب و مقاومت را تجویز میکرد.

در هر صورت نتیجه جبری این نوع مخالفتها میتوانست به خنثی شدن هرگونه تصمیمی بیانجامد که درست یا نادرست در کمیته ستاد اتخاذ میشد. آنچه مربوط به مبارزات مسلحانه است، ظرفیت حزب از نظر سلاح و مهمات چه به هنگام کودتا و چه در تدارکات بعدی برای انجام عملیات ضد کودتائی بکلی ناچیز بود. اگر چه بعد از وقایع ۲۰ - ۲۶ تیر ۱۳۳۱ برنامه هائی برای تهیه و جمع آوری سلاحهای مختلف در نظر گرفته شد اما در این راستا پیشرفت چشم گیری حاصل نشد. حزب فقط توانسته بود بوسیله سازمان ایالتی آذربایجان در حدود چهارده قبضه تفنگ و مسلسل دستی خودکار، که برخی افراد فرقه دموکرات آذربایجان آنها را مخفی کرده بودند تهیه نماید. اتفاقاً سازماندهی انتقال آنها به تهران، با معرفی دو افسر خلبان اهل تبریز ولی ساکن تهران بعهد من گذاشته شده بود که پس از جاسازی در محموله های لحاف و تشک به تهران فرستاده شد و من وقتی عکس این سلاحها را که پس از کشف آنها در روزنامه های عصر تهران چاپ شده بود دیدم همه آنها برای من آشنا بودند. حزب تعداد قابل ملاحظه ای فشنگ و در حدود ۱۶۰ عدد موشک بازوکاری هند تانک داشت که بوسیله سرگرد شفاپخش تهیه شده بود با این توضیح که این موشکها فاقد خود بازوکار بودند که قادر باشند موشک را به هدف مربوطه هدایت نمایند.

بطوریکه دیده میشود تهیه سلاح و مهمات برای ایجاد جنگهای پارتیزانی مساله بسیار پیچیده ای را تشکیل میداد که یگانه راه عملی، تکیه به امکانات سازمان افسری بود که یا میتوانست با خلع سلاح واحد هائیکه فرماندهان آنها عضو سازمان بودند تحقق پذیرد و یا تدابیر دیگری که در حال شرکت و مداخله افسران عضو سازمان را طلب میکرد. درباره سرگرد رستمی گوران فرمانده گوران از کرمانشاه و عضو سازمان افسری که واحد های تحت فرماندهی وی در حساس ترین نقاط پایتخت مستقر شده بودند صحبت کردم. ایشان نیز پس از تماس با خسرو روزبه، پیشنهاد یک رشته عملیات قهرآمیز نظامی میکند که پس از طرح در ستاد و سپس بررسی و تکمیل آن در جلسه ای مرکب از سرهنگ مبشری، سرگرد وکیل، سرگرد شفاپخش و خود رستمی، به تدوین طرح جامع تری می انجامد و برای تصویب نهائی از طرف ستاد به هیئت اجرائیه تسلیم میگردد. سرگرد رستمی در انتظار پاسخ، در واحد های خود مشغول سازمان دادن و تعویض افراد مناسب برای انجام موفقیت آمیز برنامه بوده که ناگهان بطور غافلگیرانه دستگیر شده و به زندان فلك الافلاك اعزام میگردد. من از کم و کیف این طرح و نیز تصویب نهائی و یا رد آن بوسیله هیئت اجرائیه اطلاعی ندارم. اما بعلمت حساسیت ویژه ای که در پیدا کردن رد پای عامل نفوذی رکن دوم در مقامات بالای حزب دارم تاکید می کنم که یکی از گره های اصلی و اسرار آمیز دستگیری رستمی در همین پره زمانی و در این چهار چوب قرار دارد. البته مورد دیگری بعنوان جنبه شاخص درباره این مسئله وجود دارد که در صورت مقتضی بآن اشاره خواهم کرد.

مجدداً خاطر نشان میسازم که شرط پیروزی برنامه های پیش بینی شده در گرو ایجاد جبهه ای بود که میبایستی عملیات قهرآمیز را با شرکت قشقاتیها و پشتیبانی طرفداران جبهه ملی هم آهنگ نماید. لیکن از سونی ضعف عوامل روحی و ظرفیت نظامی - عملیاتی، مداخلات پیش از پیش وقیحانه و گستاخانه سازمان «سیاه» تزلزل مدعیان طرفدار نهضت ملی و نیز سوابق ذهنی منفی از

آذرنور: بطوریکه خاطر نشان ساختم مدت کوتاهی بعد از کودتای ۲۸ مرداد من بازداشت شدم. مرا با مراقبت خاصی، یعنی با يك افسر به همراه ۶ نفر درجه دار مسلح نخست به اقدسیه تهران بردند و همان شب با عده زیادی از افسران بازداشتی دیگر به قلعه فلك الافلاك اعزام داشتند. لذا من فقط در جریان مستقیم دو اقدام از طرف حزب بودم که به یکی از آنها اشاره کردم و مربوط به بررسی ظرفیت و توانائی شاخه سازمان افسری تبریز برای خلع سلاح پادگانها و همکاری با نیرو های حزبی برای تسخیر قدرت بود. يك فقره دیگر بستوری بود مبنی بر اینکه افسران عضو با لباس غیر نظامی، افرادی را که از طرف حزب معرفی میشوند در کوههای اطراف شهر تعلیمات نظامی بدهند. صدور چنین بستوری بیانگر يك نوع سردرگمی، نیت پاچگی و ذهنیگری تصمیم گیرندگان آن بود که اجرای آن نه تنها در شرایط، اوضاع و احوال پایتخت قابل توجیه نبود بلکه تعمیم آن بطور خشک و قالبی به شهرستانهای مانند تبریز، اصفهان، شیراز و غیره یکنوع خودکشی بحساب میآمد تا جائیکه من از اجرای آن سرپیچی نمودم و علل آنرا گزارش دادم که در همین روز ها دستگیر شدم، بعداً معلوم شد که سرهنگ خطیبی مسئول شیراز ضمن اعتراض به این تصمیم، از اجرای آن خود داری کرده است.

باید بگویم که در انموثق این تصمیمات و تدابیر مشابه دیگر، نه بوسیله هیئت اجرائیه بطور مستقیم، بلکه توسط هیئت دیگری اتخاذ می گردید. در این مورد توضیح میدهم: همانطور که می دانید علیرغم شعار های تجهیز کننده و انقلابی حزب قبل از کودتای ۲۸ مرداد که گوش آسمان را کر کرده بود، رهبری حزب در مقابله با اقدامات نرمدانه آمریکا و انگلستان که با تکیه به اوباش و رجاله های داخلی انجام گرفت، به فلج، عدم تحرك و ندانم کاری دچار شد و در دفاع از دستاوردهای نهضت ناتوان ماند و کودتاچیان به يك پیروزی سهل و آسان دست یافتند. بحران عمیقی سراسر حزب را فرا گرفت. در چنین وضعی وقتی فشار و انتقادات کادر ها و توده های حزبی بطور تصاعدی رو به تزاید گذاشت، اندیشه انجام يك رشته عکس العمل های ضربتی، برای جبران این شکست فضاحت بار قوت گرفت. لیکن بعلمت وجود دسته بندی های مخرب و تشنّت آراء و نظریات در دستگاه رهبری، اتخاذ هرگونه تصمیم و اقدام به هر نوع حرکتی عملاً خنثی میگردد. تا اینکه هیئت اجرائیه ناچار به تشکیل هیئتی بنام «ستاد» شد تا با ترکیب متعادل و متوازنی، بتواند متناسب با شرایط بحران، درباره تعیین خط مشی و سیاست های روز تصمیم بگیرد و به امور فوری و فوری حزب رسیدگی نماید.

ترکیب اعضای این ستاد بشرح زیر بودند:

کیانوری، جودت و علوی از هیئت اجرائیه

قریشی و زاکاریان از کمیته ایالتی تهران

روزبه، مبشری و وکیل از بین افسران

خسرو روزبه در بازجویی های خود علل تشکیل این ستاد، ترکیب، اختیارات و تصمیمات آنرا تا حدود معینی شرح داده است.

بهر حال تمام طرح ها و برنامه های مربوط به عملیات قهرآمیز بعد از کودتا، از جمله تشکیل گروههای ضربتی بیست نفره که تعلیمات نظامی آنها بعهد سازمان افسری گذاشته شده بود، و منظور از آن دفاع شهری و در صورت لزوم و امکان، تسخیر قدرتهای محلی، ایجاد پایگاه ها و شروع عملیات پارتیزانی بود و بموازات آن برنامه های هم آهنگی با قیام قشقاتیها و همکاری با جبهه ملی که در عین حال سازماندهی تظاهرات و مبارزات خیابانی و اعتصابات کارگران و کارمندان و غیره را در بر میگرفت، قبلاً در همین ستاد بررسی و درباره آنها اتخاذ تصمیم شده بود.

هدف اصلی کلیه این اقدامات ضد کودتائی برقراری مجدد حکومت قانونی دکتر مصدق بود.

این ستاد که جلسات آن دو سه بار در هفته تشکیل میشد عمر کوتاهی داشت. وحدت و یکپارچگی مورد انتظار در آن تأمین نگردید. کیانوری با نفوذ کلام و استدالات خود، به همراه قریشی و با پشتیبانی سه نفر افسرانی که طبیعتاً افکار تند داشتند با بدست آوردن اکثریت در مقابل جودت، علوی و زاکاریان قرار گرفتند که با مواضع محافظه کارانه شان به اکثریت هیئت اجرائیه یعنی ارگان قانونی تکیه داشتند. بدین ترتیب حزب دچار چندگانگی جدیدی شد که حل تضاد های آن در شرایط آذرنوری از محالات مینمود. در این مورد

اشتباهات گذشته حزب که گرایشات سازشکارانه آنها را تشدید میکرد و از سوی دیگر وضع آشفته، سردرگم و پریشان خود رهبری حزب، انجام هرگونه برنامه ای را عقیم گذاشت.

راه آزادی: آیا درباره تماس حزب با سران ایل قشقایی، استعداد جنگی و درجه آمادگی آنها برای شروع عملیات قهرآمیز و چگونگی مداخلات آمریکائیه و میزان تاثیر این مداخلات در تصمیم گیری آنها، میتوانید توضیحات بیشتری بدهید؟

آذرنور: سران قشقایی طرفدار پرو پا قرص دکتر مصدق بودند. قشقائیه پانزده هزار نفر مرد مسلح داشتند و اگر میخواستند، میتوانند در جنوب ایران به يك ایستگاه مطمئن ضربتی تبدیل گردند. آنها بلافاصله بعد از کودتا با حرارت بیشتری به مبارزه علیه کودتا گران و دفاع از حکومت قانونی مصدق تمایل نشان دادند. بر این اساس ستاد رهبری حزب توده ایران برای تشویق و پشتیبانی قشقائیه و بمنظور مذاکره برای هم آهنگ ساختن عملیات احتمالی آنها در جنوب با عملیات گروههای پارتیزانی در شمال کشور، هیئتی مرکب از سه نفر که عبارت بودند از علی متقی عضو مشاور کمیته مرکزی، سرهنگ ۲ علی چلیپا از کمیته سازمان افسری و خسرو روزبه از ستاد (روزبه را از قول کیانوری، در جزوه «نکاتی از تاریخ حزب توده ایران» نقل میکنم. در روایت دیگری از سرهنگ میشی یا عباسی نام برده شده است) به شیراز اعزام میدارد. من آنچه را که اکنون بیان می کنم از زبان سرهنگ چلیپا است که ساکن لهستان است. ما بیش از یکسال و نیم در يك زندان در نمری و مخفیگاه با هم بودیم. ته چلیپا حق داشت از هویت دو نفر دیگر نام ببرد و نه من حق کنجکاری داشتم.

این هیئت مذاکرات مهمی با محمد ناصر خان صولت قشقایی که برادر ارشد و ضمناً سرکرده تمام ایلات قشقایی بحساب میآمد انجام داد. در خاطرات روزانه ناصر خان اولین ملاقات با این سه نفر در روز ۱۶ شهریور ۱۳۳۲ ثبت گردیده است.

چلیپا میگوید: ناصر خان ما را با احترام پذیرفت. قبلاً ما شروع به صحبت کردیم که محورهای اصلی آن شرح مختصر چگونگی انجام توطئه کودتا، سقوط حکومت قانونی مصدق، نخست وزیری زاهدی، مراجعت شاه به ایران و عراق خطرناک آتی این رویدادها در سرنوشت کشور بود. به ناصر خان گفته شد شما با شاه مخالف هستید ما نیز يك چنین موضعی داریم. شما با کودتا مخالف بوده و طرفدار مصدق میباشید، هدف ما نیز استقرار مجدد حکومت قانونی مصدق است. به این ترتیب ما پایه های همکاری استوار داریم. شما میتوانید در جنوب ایران عملیات مسلحانه ضد کودتایی را شروع کنید ما نیز در شمال ضمن شروع عملیات پارتیزانی، نمایشات و اعتراضات مردمی و اعتصابات در شهرهای بزرگ را سازمان خواهیم داد. در عین حال ما امکانات درخور توجهی در اختیار داریم و قادر هستیم در عملیات نظامی کمک های مؤثری در تقویت و در تسریع پیروزی شما انجام دهیم.

ناصر خان در پاسخ خود، پس از بیان مقدمه ای درباره مداخلات و سیاستهای استعماری انگلستان اضافه کرد، ما به یقین میدانیم که اگر حزب توده ایران مصدر امور هم بشود و بخواد ما را از بین ببرد لیکن فرزندان ما حتماً به مدرسه خواهند رفت و آینده آنها تأمین میباشد.

ناصر خان موافقت با عملیات بر ضد حکومت کودتا را مشروط به طرح آن در شورای سران و کلانتران قشقایی، تأیید و تصویب آنها می کند و اظهار تمایل می نماید اطلاعاتی از مقدرات و امکانات حزب توده ایران بدست بیاورد و در عین حال خاطر نشان میسازد که عشایر و جنگجویان قشقائیه فقط از بمباران های هواپیما و حملات تانک ها هراس دارند و نظر باینکه سلاح آنها از انواع مختلف بوده و از حیث تهیه و تدارک مهمات در مضیقه اند. لذا برای شروع عملیات گسترده و احتمالاً دراز مدت به سلاح متحد الشكل و فشنگ و مهمات فراوان نیاز دارند. عقیده ناصر خان این بوده است که برای پیش گیری از خطر حملات هواشی و تانکها، میتوان افسران هواشی و زرهی را با پول تطمیع کرد و خرید. نمایندگان حزب توده ایران که دو نفرشان از امکانات سازمان افسری اطلاعات دست اولی داشتند اظهار میدارند، خرید این افسران با پول راه عملی و شیوه مطلوبی

بنظر نمی رسد و ما امکانات مناسب تری برای خنثی کردن آن ها داریم. ناصر خان جواب میدهد خریدن این افسران کاملاً عملی است منتها در قیمت آن ها باید صحبت کرد. این بود چکیده صحبت های سرهنگ چلیپا.

گزارش این مسافرت و مذاکرات هیئت سه نفری با قشقائیه، پس از مراجعت به تهران در جلسه ویژه ای در اختیار نمایندگان ستاد یا رهبری حزب قرار داده میشود. عمده ترین اقدامی که حزب بمنظور جلب اعتماد و همکاری قشقائیه بعمل آورد، دستور اجرای عملیات خرابکاری در فرودگاه قلعه مرغی تهران بوسیله سازمان افسری بود. در غروب روز آخر شهریور یا اول مهر ماه ۱۳۳۲ کلیه هواپیما های جنگی مستقر و آماده به پرواز در فرودگاه قلعه مرغی بر طبق برنامه ریزی قبلی بوسیله يك سرگرد و سه نفر ستوان و يك درجه دار نیروی هواشی که هر ه نفر عضو سازمان افسری بودند بکلی تخریب و از کار افتادند. لیکن بعلت فقدان وسایل مجهز تر، آتش زدن این هواپیما ها و اشیانه آنها که ضمناً عده ای از هواپیما های مشقی را نیز شامل می گشت، عملی نشد.

ناصر قشقایی در یاد داشت روز دوم مهر ماه، به ملاقات خود با جهانبانی افسر خلبان اشاره میکند که درباره واقعه فرودگاه قلعه مرغی به وی میگوید «طوری وضعیت را درست کرده بودند که تمام فرودگاه قلعه مرغی بکلی نابود میشد، از آن گذشته به قسمی طیاره ها را خراب کرده و سیم آنها را قطع کرده اند که ما دارای هیچ طیاره ای نیستیم و طیاره چی ها هم هیچیک حاضر نیستند. فقط خود من و سرتیپ گیلان شاه و سرگرد خاتمی هستیم، دیگر کسی را نداریم اوضاع هم خوب نیست».

بموازات تخریب این هواپیما ها و برای خنثی سازی آن قسمت از ارابه های جنگی پانگان شیراز که استفاده از آنها خارج از امکانات سازمان افسری بود، تدابیری اتخاذ شد و يك افسر زرهی به شیراز اعزام گردید.

ادامه تماسهای بعدی با سران قشقایی، پس از مراجعت هیئت سه نفری، بمعده سرهنگ ۲ خطیبی مسئول سازمان افسری لشکر فارس و مسئولینی از کمیته ایالتی شیراز واگذار شده بود. ناصر خان در یاد داشت های روزانه خود این تماس ها و پیغامها را هشت بار ذکر کرده است.

نمایندگان حزب در ملاقات های بعدی افزایش امکانات کمکهای نظامی را به اطلاع ناصر قشقایی میرسانند و از جمله طرحی را ارائه می کنند که توسط سرهنگ ۲ خطیبی تهیه شده بود و بر اساس آن قشقائیه با استفاده و تحت پوشش جا بجا شدن مرسوم بیلاق قشلاقی خود قادر می شدند با يك دستبند غافلگیرانه به انتاب مهمات لشکر، هرمقدار سلاح و مهماتی که بدان نیاز دارند تصاحب نمایند.

درباره این واقعه بعقیده من حزب بهر حال در قبال تعهدات خویش، اقداماتی در حدود توانائیهای خود انجام داد. ولی باید اعتراف کرد که در مقابل، جبهه ملی و قشقائیه، بنا بر محاسبات میتنی بر منافع و مصالح خود، راه مسالمت جویانه با کودتاچیان را انتخاب احسن تشخیص دادند.

با مروری به یاد داشتهای روزانه ناصر قشقایی، تحولات تدریجی و گام به گام آنها در این روند به روشنی قابل تشخیص است که چگونه سران قشقایی از بدو امر، با شور و هیجان درخور توجهی برای سرنگونی حکومت کودتا بمنظور آزادی مصدق و ادامه نهضت آمادگی نشان میدهند و سرانجام با توجیهات سازشکارانه به اتخاذ سیاست صلح و مسالمت کشیده میشوند. در این رابطه از ملاقات و تماسهای مداوم مقامات رسمی سفارت امریکا، مسئولین لشگری و کشوری ایران با سران قشقایی میتوان یاد کرد. آنها با اسلوب و شیوه ها تا حدودی منظم، از يك سو با قول و قرار، وعده، وعید و نوید های فریبنده و فزاینده و از سوی دیگر با پرچسته ساختن خطر تسلط کمونیسم که نیروی دافعه آن در اندیشه تك تك سران قشقایی زمینه آماده داشت بالاخره کفه ترازو را به سود صلح و سازش سنگین تر میسازند. صلحی که در مراحل نخست قشقائیه آنرا برای ایل و طایفه خود ننگ می دانستند. من چند سطر از این یاد داشت های روزانه را که مربوط به مذاکرات روز ۲۶ شهریور و اول مهر ماه ۱۳۳۲ با شرکت کلیه سران قشقائیه و مستر «گودوین» از سفارت امریکا جریان داشت و بسیار گویا است میآورم: «همه این رؤسا که

از طرف عموم افراد قشقایی حرف میزنند» میگویند «تقاضای ما آزادی مصدق است و ما در این مملکت میخواهیم پرستیژ خودمان و حیثیت ایل و فامیلیمان باقی بماند. ما طالب جاه و مقام نیستیم، شما شاه را از رم و زاهدی را اینهمه کمک کردید چرا با ما این رفتار را نمی کنید؟ گودوین جواب میدهد «زاهدی شش ماه پنهان شد و فرار کرد و بعد اینهمه رشادت بخرج داد، حالا ما تلافی می کنیم». وزیر خان فارسیمدان در پاسخ میگوید «اما زاهدی خودش هست و کلفتش، میتواند پنهان شود ما پانصد هزار نفر هستیم چگونه میتوانیم پنهان شویم؟ خیلی زیاد خندیدند بعد وعده داد مذاکره کند و جواب دهد» من تنها باو گفتم «هیچکس مایل به جنگ نیست، ما مجبور می شویم ولی بدانید تمام شهر ها با ما است و توده ای ها هم در این کار کمک می کنند وضعیت خیلی بد میشود. جواب داد میدانم و ممکن است مملکت بیفتد دست کمونیستها». نیمه دوم مهر ماه، دیگر وقتی آب ها از آسیاب افتاده است، در یاد داشت های ناصر قشقایی این تحلیل بیش از همه جا افتاده است که «آمریکا، شاه و زاهدی را حمایت می کنند، مخالفت با آنها، در حقیقت جنگ با آمریکا است».

در مقابل این نتیجه گیری نهائی، روحیه افراد اردوی ایلات قشقایی بسیار جالب است. آنها از اینکه کار به مصالحه کشیده و حمله نشده است عصبانی هستند. در این باره ناصر خان ضمن تشکر از همه، به آنها توضیح میدهد «رفقای ما در تهران که هواخواهان مصدق و ادامه دهنده نهضت ملی میباشند پیغام داده اند که ما هنوز حاضر نیستیم و شما از جنگ و حمله به شیراز خود داری کنید. ما هم ناچاریم به حرف رفقایمان گوش دهیم، تا اندازه ای قانع شدند...»

این مطلب به یاد داشت روز ۲۱ مهر ماه ۱۳۳۲ مربوط است. فردای آنروز ناصر قشقایی این مسئله را که از تهران گفته بودند حمله نشود بمثابة تصمیم جمعی، هم به اطلاع آقای هیئت استاندار قلی فارس، که در موضع طرفدارای از کودتاچیان نقش میانجیگری بازی میکرد و هم فرمانده لشکر فارس میروساند.

اگرچه حزب توده ایران، جبهه ملی و طرفداران پر و پا قرص نهضت ملی از جمله قشقاییها، در مقابله با تشبیهات مذبحخانه و اقدامات بیشتر نومیدانه کودتاگران، در دفاع از دستاورد های نهضت، بهترین فرست را در روز ۲۸ مرداد از دست دادند، اما اتحاد بعدی این نیرو ها در یک جبهه واحد، صرفنظر از نتایج بعدی آن، اجرای فرمان تاریخ بود تا از سرشی حقانیت مبارزات ضد استعماری ملت ایران به رهبری دکتر مصدق و از سوی دیگر ننگ و شرمساری ابدی توطئه گران خارجی و همدستان خیانتکار داخلی آنها بعنوان یکی از صفحات افتخار آمیز ملت ایران ثبت تاریخ و الهام بخش مبارزات نسلهای آینده گردد. متأسفانه هیچکدام از این عمده ترین جریانات سیاسی روز شایستگی مطلوب را برای تجهیز، قیام و رهبری مردم ایران نداشتند.

در اینجا من اجازه میخواهم موردی را که در صحبت قبلی خود، بعنوان شاخص بدان اشاره نمودم و فراموش کردم در جای مناسب نقل کنم، نظر به اهمیت شایان آن، بویژه بمنزله مطلب بکری بیان دارم. موضوع مربوط به گزارش جریان مسافرت و ملاقات هیئت سه نفری با قشقاییها است. هنوز هم چهل سال بعد با حیرت و تعجب باید بگویم که این گزارش بوسیله دستگاهی که رکن دوم ستاد ارتش در محل تشکیل جلسه ساز کرده بود ثبت گردیده است، ماجرا را ما وقتی فهمیدیم که پانزده ۷-۸ نفر افسران زندانی را از خرم آباد به تهران انتقال دادند و سرتیپ قره نی چلیپا و مرا برای صحبت حضوری با خود به رکن دوم ستاد ارتش دعوت کرد. یکی از سؤالات محوری سرتیپ قره نی از سرهنگ چلیپا این بود که چگونگی مسافرت و ملاقات خود با قشقاییها را گزارش بدهد. طبیعی است که چلیپا در مقابل این تقاضا و پرسش غافلگیر کننده بکلی منکر قضیه میشود و وقتی قره نی اظهار میدارد که گزارش این واقعه در نواری ثبت شده است، و در اختیار وی می باشد و ضمناً تاریخ حرکت، مدت اقامت، برخی مطالب مورد مذاکره و تعداد افراد اعزامی که سه نفر بوده و نام چلیپا جزء این سه نفر نقل شده است، بیان میدارد، چلیپا با پاسخهای قانع کننده ای که اگر هم در آینده کنترل میشد، اظهاراتش تأیید می گردید، ادامه میدهد:

میگویند توده ایها اسامی مستعاری دارند و برای پوشش هویت اصلی شان، اسم خوشنام ترین افسران را انتخاب می کنند که لابد این بدشانسی شامل وی نیز گردیده است، کما اینکه بعید نیست از

واقعه دیگری از نام قره نی سوء استفاده بکنند. اتفاقاً این موضوع سابقه داشته و حتی در تقارن با آن زمان به بازداشت چندین ماهه رئیس ضد جاسوسی رکن دوم، که بتمام معنی یک افسر سرسپرده بحساب میآمد انجامیده بود. این افسر را بلافاصله پس از مراجعت از آمریکا در فرودگاه مهرآباد دستگیر و به فلك الافلاك آورده بودند. استدلالات چلیپا ظاهراً قره نی را قانع میکند.

مسئله ضبط مذاکرات جلسه مزبور از آن نظر که منبع آن با لورفتن سرگرد رستمی تشابه پیدا میکند اهمیت شایانی دارد. در این جا رد پای عامل نفوذی رکن دوم خیلی آشکارتر به چشم میخورد. بویژه چون افسر رکن دوم دوست قدیمی من مقام وی را یکدرجه پائین تر از عضویت کمیته مرکزی معرفی کرده بود لذا با اطمینان نزدیک به یقین میتوان حدس زد که یکی از اعضای کمیته ایالتی تهران میباشد که در ترکیب ستاد رهبری از آن ها نام برده شد.

راه آزادی: شما در چند جا از این عامل نفوذی صحبت کرده اید. اگر صحیح است که این فرد خود را در ستاد بعد از کودتا جا کرده بود و بقول افسر رکن دوم مقامش یکدرجه پائین تر از عضو کمیته مرکزی است، بنا براین موقعیت وی در دایره کوچک و محدودی قرار می گیرد که شناسائی او را آسان میسازد. آیا برای خود شما که موضوع را از نزدیک مورد بررسی قرار داده اید فرد معینی مورد سوءظن قرار نگرفته است؟

آذرنور: بنظر من بطور مسلم این فرد جودت، کیانوری و علوی را در بر می گیرد، خسرو روزبه، میشری و وکیلی نیز صد در صد از هرگونه سوءظن در این مورد میری هستند. می ماند قریشی و زاکاریان که هر دو اعضای ستاد بودند و باید گفت که اطلاعات مهمی در دوران عمر کوتاه ستاد به پیرون درز کرده است.

زاکاریان جزو کادر های معتقد، با ایمان و با وفا، ضمناً نویسنده جزوه مشهور ۲۸ مرداد است که بطور مرموزی به قتل رسیده است و یک حدس قریب به یقین آنست که در زیر شکنجه کشته شده است. بهر حال تاکنون کوچکترین علامت و آثاریکه بتواند زاکاریان را در چنین جایگاهی قرار داد دیده و شنیده نشده است.

قریشی عضو مشاور کمیته مرکزی منتخب کنگره دوم و دبیر کمیته ایالتی تهران بود، یعنی سمتی که یکدرجه پائین تر از اعضای کمیته مرکزی است. بعلاوه رفتار و روش تسلیم آمیز وی پس از بستگیری و موقعیت ویژه اش بعد از مرخصی از زندان و شایعه همکاریهای او، با سازمانهای امنیتی، او را پیش از همه در مظان اتهام قرار میدهد.

کیانوری نیز در جزوه «نکاتی از تاریخ حزب توده ایران» در اینباره، بدون آنکه از کسی اسم ببرد اشاره مبهمی دارد. او میگوید «در دوران بعد از ۲۸ مرداد کوشیدیم که یک پایگاه مقاومت مسلحانه در شمال ایران تدارک کنیم. این کوشش ما نیز -آنطوریکه معلوم شد- در نتیجه خیانت یکی از کسانیکه بعداً در زندان خیانت کرد لو رفت و دشمن از آن مطلع شد و قبل از اینکه بتوانیم دست بکار شویم خنثی شد و در نتیجه موفق نشدیم».

اطلاعات من درباره این عامل نفوذی که نقش خائنانه مهمی بازی کرده است در همین حدود است که البته برای کشف نهائی این راز اقدامات خود را دنبال خواهیم کرد.

راه آزادی: در پیش گفتار خود از جمله اشاره به کشف سازمان افسری کرده بودید تا کنون درباره این واقعه مهم روایات مختلفی نقل و نوشته شده و شایعات ضد و نقیضی از جمله درباره نقش خیانت آمیز سروان سابق ابراهیم عباسی پخش شده است. آیا شما نظریات، اطلاعات ویژه و یا تکمیلی برای مزید اطلاع خوانندگان راه آزادی دارید؟

آذرنور: «سازمان نظامی حزب محکوم به لو رفتن بود». این عین عبارتی است که ۲۸ سال قبل به رفیق نقید بقراطی عضو کمیته مرکزی که پس از عبور چند نفر افسر به خاک شوروی، از طرف کمیته مرکزی مقیم مسکو برای ملاقات، تحقیق و تبادل نظر با اکبر شاندرمنی، سرهنگ ۲ خطیبی و من در مورد شکست حزب از جمله علل لو رفتن سازمان افسری به عشق آباد آمده بود بیان داشته ام. بعد از کودتای ۲۸ مرداد سازمان افسری به اقدامات ماجراجویی

بی رویه و بی نتیجه ای کشیده شد که موجودیت وی روز بروز با سرعت بیشتری توجه و هشیاری مقامات ارتشی را بخود جلب نمود. با اطمینان به فاکت هامیتوان ادعا کرد که هیچکدام از سازمانهای دولتی، قبل از کودتا، (حتی اکثریت اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران) از وجود سازمانی که بتواند نزدیک به پانصد نفر افسران ارتش ژاندارمری، شهرپائی، دانشجویان دانشکده افسری و درجه داران نیروی هوایی را در صفوف خود متشکل نماید اطلاعی نداشتند. حد اکثر معلومات آنها در این مورد، امکان وجود افسران منفرد با تلفکرات چپ و متمایل به حزب توده ایران بود که رکن دوم ستاد ارتش پس از شناسائی آنها که بیشتر جنبه حدس، گمان و احتمال داشت، با پی گیری های خاصی آنها را تحت نظر قرار داد. در تأیید این ادعا و بمنزله مثال، از دو رویداد مهم شاهد می آورم:

در پائیز سال ۱۳۳۱ دکتر مصدق با استفاده از اختیارات قانونی خود، دستور تصفیه ارتش را از افسران فاسد و بدنام صادر کرد. در اجرای این دستور کمیسیونهای سه نفری از بین افسران خوشنام و بی نظر انتخاب گردید و این کمیسیونها پس از رسیدگی و بررسی های دقیق، در نیمه دوم بهمن همان سال لیستی مرکب از ۱۲۵ نفر از افسران واقعاً غرق در فساد تنظیم نمودند. رکن دوم ستاد ارتش که در جریان امر قرار داشت، با استفاده از این موقعیت نام یازده نفر افسران را برطبق «صلاحیده» خود در اختیار این کمیسیونها قرار داد تا به لیست ۱۲۵ نفری بازنشستگان اضافه شوند. بنظر رکن دوم، این تعداد افسران مظلون ارتش متمایل به حزب توده ایران بودند که میبایستی از صفوف ارتش رانده شوند. در پاسخ به این مداخله هیچکدام از کمیسیونها زیر بار تمحیل رکن دوم نرفتند. زیرا بررسی پرونده های این یازده نفر نشان میداد که آنها از پاکدامن ترین افسران در دوران خدمتی خود هستند. این افسران بسبب داشتن افکار مترقی، بویژه درستکاری، عدم سازش، مخالفت و مبارزه با دزدیها و سوء استفاده های مرسوم در ارتش مورد سوء ظن قرار گرفته بودند. یعنی صفاتی که جزو معیار های اصلی تشخیص افراد توده ای و یا متمایل به حزب در نظر فرماندهان ارتش و مأمورین رکن دوم بشمار میرفت. باوجود این علیرغم مخالفت این کمیسیونها و نور از چشم آنها، ستاد ارتش و وزارت جنگ در گزارش به شاه اسامی آنها را جزو لیست تنظیمی ۱۲۵ نفر به امضاء رسانید که تعداد بازنشستگان به ۱۳۶ نفر فزونی یافت. شایان تذکر است که از بین یازده نفر تنها سه نفر شان عضو سازمان افسری بودند. در حالیکه در این زمان بیش از ۴۵۰ نفر عضو رسمی داشت.

نمونه دیگر، در چند ماه بعد از کودتا، بازداشت نزدیک یکصد نفر ارتشی و اعزام آنها به زندان فلك الافلاك بود. بازداشت این عده عمدتاً به علت سوء ظنی بود که پس از رویداد های دو کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد، بمناسبت شرکت آنها در تظاهرات آشکار ضد کودتائی در واحد های خود، صورت گرفته بود. از مجموع بازداشت شدگان در حدود ۶۵ در صد افسر و درجه دار نیروی هوایی، ده نفر افسران طرفدار دکتر مصدق و بقیه افسران رسته های دیگر ارتش بودند، جالب است که در بین آنها حتی يك نفر افسر ژاندارمری و یا شهرپائی وجود نداشت. افسران و درجه داران بازداشتی پس از اثبات بی گناهی شان بتدریج آزاد می شدند. بویژه پس از آمدن يك هیئت ۷ نفری به ریاست سرلشکر مزین، بمنظور رسیدگی به پرونده بازداشت شدگان عده زیاد تری از آنها مرخص و اکثراً بمحل سابق خدمتی خود برگشت داده شدند. آخرین افراد زندانی که ۸-۷ نفر تجاوز نمی کردند اوایل تابستان ۱۳۳۲ به تهران انتقال داده شدند که از بین آنها چند نفری از جمله سرهنگ ۲ چلیپا و مرا بزودی آزاد کردند.

بطوریکه گفتم بازداشت و زندانی کردن افسران و درجه داران در وهله اول نه به علت تعلقاتشان به سازمان افسری بلکه در نتیجه تظاهرات ضد کودتائی و چپ رویهای آنها در گفتار و کردارشان بود. زیرا بطور یقین تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و به احتمال قوی چند ماهی پس از این واقعه، واژه و یا مقوله ای بنام سازمان افسری، بعنوان تشکیلات مستقلی در ارتش برای مقامات ارتشی ناشناخته بود تا اینکه با گذشت زمان کوتاه و در مراحل بعدی، ستاد ارتش مواجه با يك سلسله اقدامات خرابکارانه و تشبیهات ماجراجویانه گردید و مترجه شد که مجموع این حرکات شکل یافته، وجود يك رهبری آگاهانه ای را طلب میکند که در شرایط آنروزی نمیتوانست بجز حزب توده ایران باشد. این اقدامات خرابکارانه و ماجراجویانه

از قبیل آتش زدن ناو ببر در جنوب (ظاهراً حزب نقش مستقیمی در آن نداشت)، تخریب هواپیماهای مستقر و آماده عملیات در فرودگاه قلعه مرغی و اقدام به آتش زدن این فرودگاه (۶۵ در صد زندانیان از نیروی هوایی ارتش، خود بیانگر وحشت و ترس فوق العاده ستاد ارتش از رسته هوایی بود)، تماس با قشائینها که رکن دوم حتی از متن مذاکرات آن آگاهی یافته بود، ماجرای برنامه های آموزش نظامی برای غیر نظامیان حزبی در اطراف تهران و شهر های بزرگ، پخش اعلامیه های ضد کودتائی در پادگانها و ادارات ارتشی و غیره پدیده های مرتبط، بهم پیوسته و دلایل کافی و قوی بشمار میرفتند تا شک و تردید و سوء ظن ستاد ارتش را بشدت برانگیزد. سوء ظن های رکن دوم وقتی به یقین تبدیل میگردد که عامل نفوذی این رکن، حاضر در ستاد «چنگی» حزب توده ایران اطلاعات دست اول و موثقی مبنی بر وجود سازمان نظامی یکپارچه و مجزا از حزب را در اختیار رکن دوم قرار میدهد.

زندان نظامیان فلك الافلاك از زندانیان غیر نظامی مجزا بود، ما سازماندهی مرتب و منظمی داشتیم و زندانیان نظامی را به سرعت و دقیقاً شناسائی می کردیم. در واقع ما نبض زندان را بطور کامل در دست داشتیم. رفتار، گفتار و کردار همه، با مسئولیت جمعی کنترل میشد و از هرگونه تظاهرات چپ روانه و مشکوک جلوگیری بعمل میآمد.

بعد از ظهر یکی از روز ها به من ابلاغ کردند که سرتیپ بایندر فرمانده لشکر خرم آباد مرا احضار کرده است. این خبر حیرت انگیز، بی سابقه و غافلگیرانه بود. در دفتر فرمانده لشکر بیش از یکساعت دو نفری رویروی هم «خلوت» کرده بودیم. محور اصلی و جان کلام صحبتهای فرمانده لشکر این بود که ستاد ارتش باین نتیجه قطعی رسیده است که سازمان چپ و مخربی در داخل ارتش وجود دارد که استقلال و تمامیت کشور را بشدت تهدید میکند. علت بازداشت اینهمه افسر و فعالیت مداوم رکن دوم برای آنست که با اطمینان یکنفر را (تکرار مجدد، فقط یکنفر را) بعنوان «سرنخ» این سازمان بدست بیاورد. بایندر شمه ای بقول خود از سوابق درخشان خدمات گذشته من بویژه ایستادگی و مقاومتی که در مقابله با فرقه دموکرات آذربایجان نشان داده بودم و ابراز اعتماد بمراتب میهن دوستی و «شاه پرستی» من، با بیان اعتقاد راسخ خود که مرا بکلی بی گناه میدانند پیشنهاد نمود که با هر تدبیری که خود صلاح میدانم تمام هم و غم خود را برای پیدا کردن این «سرنخ» صرف نمایم در پایان او قول شرف سربازی داد که بمحض معرفی يك چنین فردی، نه تنها من، بلکه تمام زندانیان بلافاصله مرخص و به محل خدمات قبلی خود برگشت داده خواهند شد.

من تا امروز سرتیپ بایندر را ندیده بودم. ابراز اعتماد او نسبت به من بطوریکه خودش میگفت، بر این پایه بود که در مدت ریاست ستادی خود در لشکر مستقر در قزوین که مأموریت نجات آذربایجان را در سال ۱۳۲۵ داشت با گذشته های خدمتی من بوسیله افسران آذربایجانی آشنا شده است. بهر حال چگونگی ملاقات و جزئیات گفتگو ها با فرمانده لشکر در کمیته زندان که جملگی از اعضای مرکزیت سازمان افسری بودند مطرح شد (سرگرد خلبان بهزاد تیر باران شد، چلیپا، خطیبی و آذر نور هر سه نفر زنده و در خارج از ایران هستند). البته شرح سناریویایکه طبق تصمیم کمیته زندان و باصطلاح در اجرای تقاضای فرمانده لشکر بطور دقیق برنامه ریزی و اجرا شد، مفصل و خارج از چارچوب این مصاحبه است. اما آنچه که مهم است و توجه ویژه همه ما را جلب کرد اعلام خبر قطعی و وحشت آور پی بردن به وجود سازمان افسری و تلاش همه جانبه رکن دوم برای بدست آوردن «سرنخی» بمنظور کشف این سازمان بود. تصادفاً در همان روز ها دوست قدیمی من، افسر رکن دوم که مسئول فلك الافلاك بود به زندان آمد و در ملاقات خصوصی که در آنجا با هم داشتیم، خبر مشایبی را با ذکر و استعمال همان کلمه «سرنخ» بمن اطلاع داد. تلاقی این دو خبر با درنظر گرفتن برخی تحولات غیر عادی، از قبیل تغییراتی در رفتار زندانیان، تغذیه، آزادی و غیره خطر در کمین نشسته را که موجودیت سازمان را بطور واقعی تهدید میکرد با حدت و شدت هرچه بیشتر آشکار ساخت. بدیهی است که ما جریان امر را سریعاً و بطور مشروح برای اطلاع و اتخاذ تصمیمات مقتضی به مسئولین بالا در مرکز گزارش کردیم.

این اعلام خبر خالی از شبهه زمانی قطعیت پیدا میکند که:

مدتها از شکست مصیبت بار کودتا گذشته است،

کلیه اقدامات و تشبیهات ضد کودتائی حزب با ناکامی روبرو گردیده است در نتیجه تشدید سیاست تعقیب، بازداشت، شکنجه و آزار، کادر ها و اعضای حزب با اعلام تنفر و انزجار، هرچه بیشتر صفوف حزب را ترک می کنند.

وحمله همه جانبه سازمانهای باصطلاح امنیتی دولتی که قدرت و تسلطشان بطور تصاعدی استحکام می پذیرد، روز بروز سازمان یافته تر، خشن تر و تحمل ناپذیر تر میشود.

لازم به توضیح نیست که در چنین وضع بحرانی که قوای مادی و معنوی حزب در مقایسه با دشمن مرتباً در افول و سقوط است، محدود کردن هر چه بیشتر ارتباطات کادر ها، متوقف ساختن آن در سطح پائین، بعبارت دیگر عقب نشینی به مواضع دفاعی حساب شده یگانه تاکتیک صحیح مبارزه است که رعایت و اجرای آن بخصوص در مورد سازمان افسری بمشابه یک حکم بدون چون و چرا است. اگر لازم باشد که جو آندیشه های حاکم ۲۸ سال قبل نشان داده شود، توضیح میدهم که این تحلیل ساده که درک و استعداد ویژه ای نمی طلبد، برای رفقای شنونده آنروز قابل هضم نبود.

اجازه بدهید مطلب را دوباره روند لو رفتن سازمان افسری ادامه بدهم:

سرهنگ ۲ چلیپا و مرا در یکی از روز های نیمه تیر ماه ۱۳۳۲ از زندان مرخص کردند. روز های اول من بهر تشبیهی دست زدم تا سرهنگ میشری مسئول سازمان افسری، یا یکی از دبیران را ملاقات کنم، موفق نشدم. خوشبختانه یک روز و کاملاً بر حسب تصادف وقتی در مقابل کافه شهرداری سابق برای خوردن غذا به یک چلوپزی وارد شدم. ابوالحسن عباسی و سرگرد نوربخش را دیدم که با هم سر یک میز غذا میخوردند. من از سوابق سازمانی سرگرد نوربخش قبلاً اطلاع داشتم و پس از طی دوره آزمایشی شخصاً او را به عباسی معرفی کرده بودم. وقتی با مسرت و خوشحالی بطرف آنها رفتم، سرگرد نوربخش پس از احوالپرسی، غذای خود را تمام نکرده بخیال اینکه عباسی و من قبلاً در این نقطه وعده ملاقات گذاشته ایم خداحافظی کرد و اصرار من برای ماندن وی بجائی نرسید. من خیال کردم اینها مخفی کاری میکنند به عباسی گفتم این چه ادا هائیست شما در میآورید ما هر سه نفر همدیگر را خوب می شناسیم و در مقایسه با گشاد بازیهای که ما می کنیم این تظاهر به مخفی کاری معنی ندارد. عباسی با اطمینان تاکید کرد که او را نمی شناسد و اصلاً بخاطر ندارد که در گذشته من نوربخش را به وی معرفی کرده ام.

عباسی تقریباً یکماه بعد از این ملاقات یعنی روز ۲۱ مرداد ۱۳۳۲ دستگیر شد قصد من از نقل این مقدمه نشان دادن وضع روحی، سر درگمی و حواس پرتی عباسی در آستانه دستگیری وی میباشد. من در گذشته با عباسی روابط نزدیکی داشتم. در سالهای حوالی ۱۳۲۷-۱۳۲۸، حد اقل دو سال در یکی از حوزه های مسئولین تهران هم حوزه بودیم. او سابقاً افسر ارتش، مربی دانشکده افسری و دو سال از من ارشد تر بود. اولین فعالیت اجتماعی عباسی گرایش شدید وی به ایده های کسروی بود. او کسروی را «چاه صاف کن» راه حزب توده ایران می نامید. شاید باین دلیل که خود بعد ها توده ای بسیار متعصب و معتقد از آب در آمد. عباسی فرد بسیار فداکار و مقاومی بود. با خسرو روزبه نزدیکترین رفاقت و مناسبات را داشت بهمین دلیل و در نتیجه تبلیغات و فعالیت های آشکار چپ روانه از ارتش اخراج گردید.

بهر حال، سوابق دراز مدت حزبی و اعتماد متقابل اجازه میداد با صراحت بیشتری با هم درد دل بکنیم. من از گشاد بازیها، ضعف و انحراقات رهبری حزب (در آذربایجان شخصاً شاهد نمونه های وحشت آوری بودم)، ندانم کاریهای مسئولین سازمان افسری، بویژه و مهمتر از همه اطمینان به نفوذ عوامل دشمن در سطوح بالای حزب و خطرات نزدیکی که در کمین ما است شمه ای بیان داشتم و تقاضا نمودم اظهارات مرا بعنوان گزارشی به اطلاع میشری برساند. عباسی در پاسخ من اظهار داشت همه آنچه را که من بیان کردم میداند و خود مواردی را اضافه نمود که بیش از پیش حیرت و تعجب مرا برانگیخت. عباسی با حالت نگران و تشویش اضافه کرد که وی برای دستگاههای امنیتی ارتش و شوربانی فرد شناخته و مشخصی است و مدتهای مدیدی است که مأمورینی بطور مداوم در تعقیب وی میباشند و اطمینان دارد که هم اکنون در بیرون منتظر خروج وی

میباشند. چمدان دستی متوسطی را که زیر میز و وسط دو پای خود گذاشته بود نشان داد و گفت، داخل آن مدارکی وجود دارد که اگر او را دستگیر و بازداشت کنند میزان و درجه خطری که باید در انتظار آن بود غیرقابل پیش بینی است.

با اینکه در مقدمه دیدار، فراموشی سرگرد نوربخش از سوی عباسی مرا شگفت زده کرده بود، با این حال میگفت همه کادر های بالا و اقلاً ۱۵۰ نفر از اعضای سازمان افسری را به اسم می شناسد بعلاوه ضمن عضویت در رهبری سازمان افسری، داشتن مسئولیتهایی در امور ارتباطات سازمان با حزب توده ایران، وظایفی در امور مربوط به فعالیتهای مخفی سازمان افسری و انجام خرده کاریهای از همین قبیل (اشاره به چمدان زیر میز) بعهده دارد که هیچ عقل سلیمی، با چنین شیوه کار نمیتواند موافق باشد. و بهمین دلیل بار ها مصرأ خواسته است نه تنها فعالیتهای او را موقتاً متوقف یا محدود نمایند بلکه وی را برای مدتی به یکی از کشور های سوسیالیستی اعزام دارند. اما پدبختانه گوش کسی باین تقاضا و هشدار ها پدهکار نیست

صحبت های عباسی مرا بشدت مضطرب و دلواپس نمود. بطوریکه لازم دانستم موضوع پی بردن ستاد ارتش به وجود سازمانی از افسران در ارتش و تمرکز فعالیت های رکن دوم به قصد بدست آوردن «سرنخ» را بار دیگر با تفصیل بیشتری شرح دهم. در حین خدا حافظی اصرار کردم مسئله را بطور جدی در هیئت رهبران مورد بررسی قرار دهند.

پس از نکه در غذا خوری از هم جدا شدیم، من عباسی را تا چهار راه امیریه با فاصله ای دنبال کردم تا اگر مراقبینی در تعقیب او باشند ناظر کیفیت و چگونگی آن باشم، اما ظاهراً وضع غیر عادی مشاهده ننمودم.

هنوز یکماه از ملاقات ما نگذشته بود که عباسی با چمدان بزرگتر و محتوای پر حجم تر در پامداد روز ۲۱ مرداد ۱۳۳۲ دستگیر گردید. آیا برای رکن دوم ستاد ارتش یا فرمانداری نظامی «سرنخی» ایده آل تر و شکاری چرب تر از عباسی میتوانست پیدا شود؟

پس از دستگیری عباسی برخی پیش گیری ها و اقدامات نیم پندی در این زمینه صورت می گیرد. یعنی از جمله دفاتر رمز، دو نفر از اعضای مخفی هیئت اجرائیه سازمان (سروان محقق زاده و ستوان مختاری) و چند افسریکه در دبیر خانه مخفی بودند موقتاً به جا های مطمئن تری تغییر محل داده میشوند. این اقدامات جزو قواعد حتمی الاجرا بود و آنرا همه توده ایها میدانستند که هر کس دستگیر میشود بایستی حد اقل ۴۸ ساعت از بروز هر مطلبی خود داری کند تا تشکیلات در جابجائی محلها و افراد مورد شناسائی و بطور کلی در خنثی ساختن اطلاعات او فرصت داشته باشد. البته این قاعده بعلت اطلاعات وسیعی که عباسی داشت فقط در همین حدود یاد شده قابل اجرا بود. متأسفانه سه یا چهار روز بعد همین پیش گیریها نیز ترک میشود. زیرا بر پایه برآورد های خوش خیالانه برخی رفقای نزدیک عباسی که گویا مردانه مقاومت نشان داده و تسلیم نگردیده است لقب قهرمانی بوی اعطاء میگرد و متعاقب آن به پنهان اینکه فعالیتهای تشکیلاتی!! متوقف شده است محقق زاده و مختاری با دفاتر رمز به دبیر خانه ها بر می گردند.

در واقع در همین مدت و تا غروب ۲۶ مرداد عباسی در زیر وحشیانه ترین و شدید ترین شکنجه های دژخیمان فرمانداری نظامی قرار داشته و دلیرانه پایداری و مقاومت میکند. من عین شهادت یکی از همان افسران مخفی را که در بالا اشاره شد و اکنون در سوئد اقامت دارد و از گزارشات سروان افخمی استخراج کرده است نقل می کنم.

قبلاً خاطر نشان میسازم که سروان هیبت الله افخمی اردکانی مأمور فرمانداری نظامی، افسر ویژه رمز، در عین حال عضو سازمان افسری، خود شاهد شکنجه های عباسی بوده که در حضور شخص بختیار و مصطفی امجدی بعمل میآمده است.

«عباسی در حین ۲۰۰ تا ۴۰۰ تازیانه ای که هر روز به او زده میشد، مچهای دست خود را گاز میگرفت تا آخ و فریادی از دهانش برنیاید. در زیر این تازیانه های بیرحمانه، پشت، کمر و نشیمنگاه او طوری زخمی شده بود که نه میتوانست بنشیند و نه به پشت و به پهلو دراز بکشد. بسختی خود را به دست شویی میرساند. درب سلولی را که در آن زندانی بود چفت کرده بودند...»

غروب روز ۲۶ مرداد بختیار به ملاقات شاه میرود و جریان مقاومت سرسختانه عباسی را گزارش میکند، شاه فرمان میدهد که عباسی را چنان شکنجه کنید که یا حرف بزند و یا زیر شکنجه بمیرد. نظر باینکه فرمانداری نظامی فردای آنروز یعنی ۲۷ مرداد، درگیر تدارکات مربوط به تشریفات روز ۲۸ مرداد بود. اجرای فرمان شاه به بعد از برگزاری سالگرد کودتا موکول میگردد. این اخبار بوسیله افخمی تقریباً حوالی ساعت ۲۱ روز ۲۶ مرداد به اطلاع سرهنگ ۲ جمشیدی، رابط و مسئول سازمانی وی رسانده میشود. روز ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ از تاریخ بازداشت عباسی ۹ روز میگذرد روز دوم شهریور آغاز تعرض شتابان رکن دوم پرمعیه سازمان افسری است. قبلاً افراد منفرد، دبیرخانه ها، مسئولین و دفاتر رمز و بقول سرلشکر باتمانقلیچ در سخنرانی ۱۶ شهریور در آمفی تاتر دانشکده افسری، «هفت همدان مدارک و یک کامیون کتاب» بدست رکن دوم می افتد. نقل کامل روند لو رفتن سازمان افسری که در درجه اول ناشی از کوفته بینی ها، بی مرضی ها، بی لیاقتی ها و عدم کاردانی رهبری حزب و در درجات بعدی نتیجه خطای مسئولین خود سازمان بود. از حد گنجایش یک مصاحبه خارج بوده و مستلزم تدوین کتاب پر حجم مستقلی است.

من در اینجا مجدداً به نظر قبلی خود برمیگردم تا این بار با تکیه به داده هائیکه هنوز قسمتی از واقعیات را بیان میکند تکرار کنم که سازمان افسری با وضع و شرایطی که بوجود آمده بود محکوم به لو رفتن بود و کسانی که بدون توجه به آن شرایط عباسی را یگانه عامل کشف سازمان معرفی می کنند در تضاد و تضاد چهار اشتباه هستند. البته این صحیح است که مقاومت عباسی در زیر شکنجه های دمدنشانه قرون وسطائی محدود بوده است. اما چه کسی میتواند ادعا کند که اگر بجای او بود تحمل و طاقت بیشتری بخرج میداد. لب نمیگشود و قهرمانانه جان می سپرد. تازه آیا در اینصورت سازمان نجات می یافت؟ مگر ما شاهد تسلیم تنگ آمیز بهرامی دبیر کل و یزدی عضو هیئت اجرایی حزب نبودیم که بدون اعمال هیچگونه شکنجه ای هرچه در چنته داشتند بیرون ریختند. اگر کیانوری یا جودت هم بازداشت میشدند آیا تضمینی وجود داشت که حرفی نزنند؟ تاریخ نشان خواهد داد که چنین انتظاری از آنها بیهوده بود.

سازمان افسری میتواندست بشرط پاسخ مثبت به دهها «اگر» باقی بماند و به فعالیت خود ادامه دهد و یکی از این «اگر» ها این بود، که حزب دارای رهبری کاردان، دلسوز و مستقل بود.

بقراطی نیز که در مسافرت خود به عشق آباد نظر جمعی ۱۵ نفر اعضای کمیته مرکزی مقیم مسکو را منعکس میساخت، تنها دلیل لو رفتن سازمان افسری را بازداشت تصادفی عباسی و نتیجه «ضعف و خیانت» وی میدانست. کیانوری نیز بعد از ۲۶ سال دستگیری عباسی را تصادفی قلمداد میکند که در نتیجه ضعف به «خیانت» انجامیده است!

بقراطی نقش عامل نفوذی را در دستگیری عباسی رد میکرد. دلیل وی این بود که در صورت وجود چنین شخصی منطقی حکم میکند که قبلاً افرادی مانند بهرامی و یزدی که در رأس رهبری هستند لو داده شوند. ما افسران در آنروز ها روحیه سرکش، متمرّد، و طغیانی داشتیم. پاسخ من این بود که عقل و شعور سازمانهای انتظامی بالاتر از ما بود. آنها میدانستند که با بازداشت بهرامی و یزدی صفوف حزب تحکیم میشد (این ایده را عباسی بصورت دیگری در صحبت های خود بمن گفته بود) اما با دستگیری عباسی میتوانستند نخست چشم و زره حزب را کور و فلج نمایند (سازمان افسری) سپس تمام بدنه حزب را به آسانی متلاشی سازند (بهمان صورتی که این امر تحقق یافت). در آنزمان نظریه مسلط این بود که چشم و زره حزب، پرولتاریای انقلابی است.

پس از انقلاب، وقتی شنیدم عباسی در تهران است، بوسایل مطمئن و رفع مشکلات زیادی با وی تماس غیر مستقیم برقرار ساختم تا ملاقاتی با هم انجام دهیم. این برنامه به انجام خود نزدیک میشد که عباسی از دیدن با من امتناع ورزید. من کیانوری را در جریان اقدام خود گذاشته بودم. پاسخ او بقدری نفرت انگیز بود که غایبانه به عباسی حق میداد ضریب احتیاط خود را تا حد اکثر درجه ممکن بالا بگیرد.

راه آزادی: چه پیامی به خوانندگان «راه آزادی» دارید؟

آذرنور: گفتگو هائی که انجام دادیم ارتباط نزدیکی با مسائل و چرانیات روز نداشت. مصاحبه ای بمناسبت سالگرد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، رویدادی متعلق به ۴۰ سال قبل بود که اهمیت عظیم تاریخی داشته و نقش سرنوشت سازی در کشور ما ایفاء کرده است. در این مصاحبه من کوشیده ام مدارک منتشر نشده و شواهد و قرائن تازه ای در اختیار خوانندگان، صاحب نظران و پژوهشگران بگذارم تا با بررسی و تحقیق در مورد هر کدام از آنها، اگر تجدید نظری در تحلیل های گذشته لازم دانستند و یا در جهت روشن شدن زوایای تاریکی در برخی روایات مربوط به این واقعه عناصر جدید و تکمیلی بنظرشان رسید آنرا مورد توجه قرار دهند.

پیام من در راستای همین مقصود است و بخود اجازه میدهم از خوانندگان دعوت نمایم بدون ذره ای ملاحظه و بخاطر آنکه حقایق مربوط به این واقعه پدرستی و با حفظ امانت در تاریخ معاصر ثبت گردد از هیچ کوششی دریغ نکنند.

شرکت در این دعوت بویژه از آنجهت اهمیت پیدا میکند که دیده میشود با وجود حضور عده ای از شاهدان عینی و در جل چشم آنها، تاریخ نویسان فرمایشی بطور مفروضانه، حقایق را بطور تعصب آمیزی چنان وارونه جلوه داده اند که نه تنها در بسیاری از موارد، راه گشای نسل های آینده نمیشود تا با پندگیری و به دور از لغزشهای گذشتگان، راه آینده رشد، ترقی و استقلال را با هشیاری و دوراندیشی لازم انتخاب نمایند، بلکه باعث سردرگمی هرچه بیشتر در انحرافات بعدی آنها می گردند. در این رهگذر ما میتوانیم و باید صمیمانه و باتمام قوا یکوشیم تا فرزندان خود را از پیمودن دوباره و چند باره راه مصیبت باری که در اصطلاح به غلط آنرا «تکرار تاریخ» نام گذاشته اند برحذر داریم. ضروری میدانم بخوانندگان نیز تذکر بدهم که من همه بیانات و نظریات خود را قطعی و نهائی نمیدانم. بطوریکه برای همه روشن است، در غالب این رویداد ها یا شخصاً در جریان مستقیم امور بودم، و یا برای هر مسئله مورد بحث اسناد و مدارکی ارائه داده ام که به صحت و اعتبار آنها پاور دارم مگر آنکه خلاف آنها ثابت شود. و یا اگر قادر باین کار نبوده ام منبع هر شایعه، آثار و قرائن را نشان داده ام.

توقع و انتظار من اینست که هر نوع نظری اعم از انتقاد، اصلاح و یا مخالفت و ردّ هر موضوع و مطلبی با تکیه به اسناد و مدارک معتبر و موثق صورت بگیرد. بویژه منافع تنگ گروهی، تعصبات، پیشداوری ها و صحنه سازی ها را که در طول ۴۰ سال گذشته نقش نه چندان کم اهمیتی در بازسازی تاریخ معاصر کشور ما داشته اند، از چهره تاریخ بزدانیم. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، نهضت ملی ایران و جنبش نیرومند چپ در درون آن، متعاقب کودتای شوم ۲۸ مرداد، شکست فاحشی خورده است و از این طریق، هزاران مبارز و آزادی خواه، دست بسته تسلیم ارتجاع گردیده اند. علل این شکست اهانت بار، باید بطور عینی در کلیه ابعاد آن ریشه یابی و مسئولین واقعی آن معرفی گردند. من خود را، رفقایم را و سرنوشت میهنم را، قربانی این حوادث شوم قلمداد می کنم و پرتو افکندن بر زوایای تاریک این حوادث تاریخی را، از وظایف خدشه ناپذیر پژوهشگران و فعالین سیاسی کشور می دانم، تنها از رهگذر شناخت حقایق و پالایش افسانه هاست که می توان آرمانها، باور ها، احساسات عمیق میهن پرستانه و بشر دوستانه ای را که چراغ راهنمای صد ها هزار جوان پرشور و مبارز این کشور بوده اند، از دوغ و دوشاب حسابگری های مدعیان همبستگی بین المللی و عوامل مزدور آنها بازشناخت. جنبش چپ در ایران، گوشه ای از تراژدی نهضت کمونیستی و کارگری در سطح جهان بود که با هدف نجات بشریت از چنگال ظلم، اختناق، استثمار و استعمار، هزاران هزار رزمنده جوان و آرمانگرا را بدور خویش جمع نمود و طی دهها سال، پرچم رزم انسانها علیه بی عدالتی سرمایه داری را در دستانشان به اهتزاز درآورد. ناکامی این جنبش و بویژه بیراهه رفتن آن در کشور های سابقاً کمونیستی، وظیفه خطیری در مقابل بازماندگان آن می نهد، تا علل این ناکامی ها را بازشناختند و آرمانهای انسانی خود را از کژی ها و ناپاکی ها بپیرایند. باید یادآوری کنم، که در آغاز هشتمین دهه زندگی خود، هنوز هم این احساس الهام بخش فعالیت های سیاسی من است که به وصایای دهها رفیق افسرم وفادار باشم. آرزو های انسانی آنان از دغلاکاری، نوکر صفتی، بی پرسنسی، حسابگری و منفعت طلبی بقیه در صفحه ۳۵

آینده

این زمان حساس برای مبارزه با استبداد مذهبی حاکم برنامه روشن و عملی شما در زمینه اتحاد عمل دموکراتهای ایرانی چیست؟ تنها گفتگو از اتحاد، زیر پرچم اصول کلی مشترک، نه کافی است و نه مؤثر. باین سبب از شما می خواهیم تا در این مهم رأی خود را روشن سازید و به پیشنهاد عملی ما پاسخ بگوئید. دیگر آنکه ما مانند بسیاری از ایرانیان منتظریم تا از دیدگاه سیاسی شما در امر یگانگی ملت ایران و تمامیت ارضی آن آگاه شویم. مسئله ای که نه تنها امروز دارای اهمیت است، بزودی و بویژه طی چند سال آینده، یکی از حساس ترین مسائل ما و یکی از مسائل تنش آفرین منطقه ای و جهانی خواهد بود. از اینرو از شما می خواهیم باور خود را در امر حفظ یکپارچگی ملت ایران و تمامیت ارضی ایران ابراز دارید. انگونه که در بریدن از نظام ایدئولوژیک بی هراس و ترس در آن روزگار سخت کرده اید.

جامعه آزاد جمهوری خواهان ایران (سوئد) در پیام خود یادآور شده که جراحات وارد ما را موظف می نماید بدور از هرگونه دگماتیسم، با سکتاریستی که سایه کم رنگ و پر رنگ خویش را به نسبت بر تمامی جریانات سیاسی ایران گسترده است، برخوردی مارکسیستی نمائیم... ما در تحلیل نهایی از شرایط جهانی، منطقه و ایران در این برهه تاریخی با شعار استقرار جمهوری پارلمانی، تعدد احزاب و رأی جمعی اقدام می کنیم و از تمامی احزاب، سازمانها و گروههای سیاسی و شخصیتهای منفرد می خواهیم در این راستا با همکاری مشترک به این هدف دست یابیم.

تخلیم و یاد داشت ها: محسن حیدریان

پیام های احزاب و سازمانهای سیاسی ایران به کنگره سوم حزب دموکراتیک مردم ایران

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، جمهوری خواهان ملی ایران، هیئت مدیره انجمن ایرانیان دموکرات (پاریس) و جامعه آزاد جمهوری خواهان ایران (سوئد) با ارسال پیام های نیکخواهانه به کنگره سوم حزب دموکراتیک مردم ایران، همبستگی خود به این حزب و نیز تکیه بر باور های مشترک در مبارزه برای دموکراسی و مردم سالاری در ایران را مورد تاکید قرار دادند. چکیده ای از این پیام ها، که متن کامل آنها در کنگره قرائت گردید، برای اطلاع خوانندگان راه آزادی درج می شود.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با آرزوی آنکه کنگره سوم، کنگره پرباری در راه مبارزه برای آزادی، پیشرفت و عدالت اجتماعی باشد در پیام خود از جمله یادآور گردیده است که: «تلاش در راه استقرار جمهوری مبتنی بر دموکراسی و پلورالیسم بجای جمهوری اسلامی، زمانی مؤثر و کارساز خواهد شد که جمهوری خواهان آزادیخواه کشور در یک جبهه بزرگ، متشکل شوند، با مبارزات مردم کشورمان پیوند برقرار کنند و جنبش وسیع مردمی و هدمندی را سازمان دهند. از نظر ما تلاش در راستای تشکیل جبهه جمهوری خواهان و تلاش در راستای تشکل سیاسی فراگیر نیرو های چپ دموکراتیک دو رکن مهمی از مبارزه در راه آزادی، دموکراسی، پیشرفت و عدالت اجتماعی است و ما در این راستاها مجدانه

تلاش جمهوری اسلامی برای نفوذ در کانونهای فرهنگی

شماره ۶۸ نشریه پُر در مقاله ای تحت عنوان مدار بسته کانونهای فرهنگی به قلم علی سجادی «تهضت بازگشت به فرهنگ» در میان روشنفکران ایرانی داخل و خارج از کشور را مورد بررسی قرار داده و از جمله درباره گسترش فعالیتهای فرهنگی در خارج از کشور می نویسد که «بسیاری از گروهها و عناصر سیاسی سرخورده نیز در جستجوی یافتن پناهگاه به «فرهنگ» سرسپردند و عموماً تلاشهای خود را یکسره وقف فعالیتهای فرهنگی نمودند... در مجموع این کانونها مانع بزرگی در راه تبلیغات خارجی جمهوری اسلامی گردیده اند و بنابراین توجه جمهوری اسلامی به خطر بالقوه این کانونها جلب شده است. این مدتی است که ج.ا. به دنبال سرکوب پیرحمانه در داخل کشور، تلاش گسترده ای را برای نفوذ در هسته ها و کانونهای فرهنگی ایرانیان خارج از کشور آغاز کرده است. از جمله شیوه های علنی این تلاش شرکت عناصر وابسته به دولت اسلامی در جلسات فرهنگی و مشارکت فعال در آنهاست. ظاهراً ج.ا. در تلاش خود برای نفوذ در این انجمنهای بالقوه پویای فرهنگی اجتماعی، ظاهراً یکی از دو هدف زیر را

می کوشیم... ما همچنین بر این نظر هستیم که در شرایط کنونی، تشکیل کانون یا هیئت نمایندگی متشکل از احزاب، سازمانها و رجل سیاسی آزادیخواه ملی و چپ کشورمان، جهت هماهنگی و همکاری سیاسی می تواند گام بلندی در راستای پیوند با مبارزات مردم کشورمان، شکل گیری جنبش هدمند و زمینه ساز جبهه جمهوری خواهان باشد. جمهوری خواهان ملی نیز در پیام خود نوشته اند که: امیدواریم مبارزات پیگیر شما در کنار سایر نیرو های معتقد به حاکمیت ملی، دموکراسی و پلورالیسم در قالب نظام جمهوری پارلمانی بتوانند در آتیه نزدیک ببار بنشینند. ما جمهوری خواهان ملی ایران بر این باوریم که با پافشاری پی گیر بر مبارزات مسالمت آمیز به منظور تحقق مردم سالاری در ایران از طریق انجام انتخابات آزاد و تحقق گام بگام خواسته های حقوق بشری چون آزادی مطبوعات، آزادی احزاب و آزادی اجتماعات و آزادی زندانیان سیاسی بالاخره جو اختناق و ترور و وحشت کنونی خواهد شکست... در این راستا و با تکیه بر این باور های مشترک دست شما را بدوستی و همکاری هرچه نزدیک تر می فشاریم و آرزوی توفیقاتان را داریم.

هیئت مدیره انجمن ایرانیان دموکرات (پاریس) در پیام خود از جمله قید کرده اند که: «راستای حرکت شما، از مرحله گسستن بند های «ارتجاعی تاریخی» چون خواست نظام ایدئولوژیک تا گزینش بی چون و چرای نظام مردم سالار مارا امیدوار ساخته است که در ساختمان آینده ایرانی آزاد و آباد و برخوردار از تعادل ملی و همزیستی گرایش های گوناگون سیاسی نقش مؤثر بعهده خواهید داشت... ما در انتظاریم تا بدانیم در

نظر دارد. ۱ - کنترل این نهاد های کوچک و نسبتاً ضعیف از راه مشارکت فعال در آنها ۲ - در صورت غیر عملی بودن کنترل این انجمنها، کم اثر کردن فعالیت آنها از طریق منسوب شدن برخی از آنان به دستگاه دولتی ج.ا و ایجاد دو بستگی در بین اعضای این کانونها. نویسنده سپس درباره ضرورت آشتی این انجمنها و مطبوعات فرهنگی با سیاست تاکید می کند که «با سیاستی باید آشتی کرد که هدفش تلاش در چا انداختن میزانهای ملی و فراگیرنده در فرهنگ سیاسی - اجتماعی است و تبیین مبانی مشترک اندیشه های اتحاد ایرانیان را بدیده دارد، سیاستی که معیار به دست مردم می دهد تا مدعیان حکومت و برنامه کار آنان را بدان اندازه ها بسنجند و قادر باشند سره را از ناسره جدا کنند و از اینراه آگاهانه سرنوشت سیاسی خویش را بدست گیرند.»

بر علیه ترور های جمهوری اسلامی

شماره ۱۹ ماهنامه جمهوری خواهان ملی طی مقاله ای به قلم پرویز مستمالچی موضوع ترور های جمهوری اسلامی در خارج از کشور را پی گرفته و از جمله می نویسد: رژیم تهران بر سر اپوزیسیون خارج از کشور همان «بلای» را می خواهد بیاورد که بر سر اپوزیسیون داخل آورد. به این فرد یا گروه اظهار نزدیکی و تمایل کند تا دیگری را راحت تر قتل عام نماید و سپس به سراغ دیگری برود. این جناحش را برای «گفتگو» و یا «مذاکره» بفرستد و یا جناح دیگرش قتل ها را انجام دهد. به نظر من هر دو جناح يك پدیده را تشکیل میدهند و برنامه های خود را با هم هماهنگ می کنند. هر چند که با هم اختلافات زیادی دارند. آنها با وجود تمامی اختلافات در میان خود در سرکوب خشن و بیرحمانه مجموعه اپوزیسیون که نظام ولایت فقیه و ارزش های اسلامی آنها را مورد سؤال قرار دهد، مشترکند و باتفاق یکدیگر عمل می نمایند..... وزارت اطلاعات و امنیت کشور (واوک) که مسئول مستقیم طرح و اجرای این قتلهاست، از جمله وزارتخانه هایی است که زیر نظر مستقیم ریاست جمهوری و رهبر مذهبی عمل می نماید. و لذا مسئولیت این قتلها نه به عهده این و یا آن گروه درون هیئت حاکمه، بلکه بر عهده مجموعه سرمداران این نظام می باشد. به عقیده نویسنده، رژیم ایران از راه ترور افراد اپوزیسیون ایران در خارج از کشور ۲ هدف اساسی را دنبال می نماید. نخست از میان بردن رهبران و فعالین اپوزیسیون برای متلاشی ساختن سازمانهای سیاسی، سپس ارباب و افشاندن بذر ترس و نومیدی در میان مخالفین و بالاخره محروم ساختن جنبش مردم از رهبران سیاسی هنگام برخاستن موج مبارزات در ایران. در باره استراتژی اپوزیسیون در برابر ترور های رژیم در خارج از کشور تاکید شده که: «باید در تمامی شهر ها کمیته های مبارزه با ترور تشکیل داد. ترکیب این کمیته ها از افراد

است هر فردی با هر منش، خط مشی و برنامه سیاسی ای که دارد می تواند در این کمیته شرکت نماید. این کمیته نه توافق سیاسی میان افراد و گروههاست و نه ائتلاف و نه جبهه واحد و غیره. این کمیته ها باید با يك برنامه عمل بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر، به منظور مقابله با ترور های دولتی نسبت به يك سلسله اقدامات بزنند..... هدف این کمیته ها آماده کردن افکار عمومی برای برگزاری يك ایران - تربرنال خواهد بود.

کنفرانس بین المللی حقوق بشر و فعالیت های کمیته ایرانی

اطلاعیه شمار ۱ کمیته اعتراض علیه نقض حقوق بشر در ایران که به مناسبت برگزاری کنفرانس بین المللی حقوق بشر امسال از ۱۴ تا ۲۵ یونی در شهر وین، اطریش برگزار خواهد شد منتشر شد. در این اطلاعیه پس از توضیح اینکه کنفرانس جهانی، بحث درباره بازبینی مجدد بیانیه حقوق بشر سازمان ملل متحد، توفیق آن و بررسی پیشنهادات جدید در این زمینه است، ایجاد کمیته ای از جمعی از ایرانیان به مناسبت برگزاری این اجلاس و در اعتراض به نقض حقوق بشر در ایران اعلام گردیده است. این کمیته اهدانی از قبیل برگزاری کنفرانس مطبوعاتی در جریان اجلاس کمیسیون بین المللی حقوق بشر، تهیه پرورشور های اطلاعاتی در موارد نقض حقوق بشر در ایران، تلاش برای اعزام يك هیئت ایرانی متشکل از چهره ها و شخصیت های اپوزیسیون برای شرکت در کنفرانس، برگزاری شب بحث و گفتگو با شرکت نویسندگان و شخصیت های برجسته ایرانی شب فیلم در افشای سانسور و اختناق حاکم بر ایران، انجام آکسیونهای اعتراضی در جریان برگزاری کنفرانس را پیش روی خود قرار داده و از همه ایرانیان متشکل و منفرد تقاضای همکاری کرده است. آدرس کمیته

Komitee gegen die Verletzung
der menschenrechte im Iran
Post Fach 202
A - 1096 Wien
Austria

پیرامون جبهه متحد

کردستان ارگان کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران در سر مقاله شماره ۱۹۴ خود مسئله حیاتی ایجاد جبهه ای متشکل از نیرو های میهن پرست ایرانی - منطقه ای و سراسری - را به تفصیل مورد بحث قرار داده و از جمله تاکید کرده است که: «همانطور که در مقدمه این بحث بطور خلاصه گفتیم پس از این همه مدت و آن همه تلاش نه تنها دارای جبهه ای مشترک از نیرو های سیاسی اپوزیسیون دمکرات نیستیم،

بلکه افق روشنی را نیز برای بستنایی به این هدف نمی بینیم. می توان گفت که با شهادت مبارز کبیر دکتر صادق شرفکندی و رفقایش درست در جلسه بحث و گفتگو با نمایندگان بخشی از اپوزیسیون، ثمر بخش بودن این کوششها نیز خواهی نخواهی به زیر علامت سؤال رفته است. کردستان عوامی همچون تقسیم بیش از اندازه نیرو های اپوزیسیون بر پاره ای از مسائل که نمی توانند نقطه نظر مشترک باشند و همچنین دور افتادن بخش وسیعی از نیرو های اپوزیسیون ایران از میدان اصلی مبارزه علیه رژیم و زندگی در حال آوارگی و درگیری و در نتیجه فقدان شناخت لازم از واقعیتهای تلخی که مردم ایران در آن زندگی می کنند، را از موجبات عدم تشکیل جبهه دانسته است. همچنین یادآوری گردیده که شمار زیادی از رهبران اپوزیسیون آنقدر از واقعیتهای امروزی ایران دور افتاده اند که نمی توانند ضرورت همکاری و همروزی با دیگر نیرو ها را آنطور که شاید و باید درک کنند.

کردستان با توجه به صد ها ساعت بحث و گفتگوی حزب دمکرات کردستان ایران با نمایندگان گروهها و دستجات گوناگون دیگر عدم توافق سر دو مساله مهم انقلاب ایران را مطرح کرده است. «دو مساله دمکراسی و حقوق ملی نه تنها جزو آن دسته از مسائل سیاسی هستند که باید در برنامه کار جبهه مشترک نیرو های ملی ایران گنجانده شوند، بلکه از مهمترین مسایل دنیای امروز در سطح بین المللی نیز هستند... حال آنکه نزدیکترین دوستان و همسنگران ما در صفوف اپوزیسیون هنوز نتوانسته اند پیرامون این دو مساله آنچنانکه باید موضعی شجاعانه و انقلابی اتخاذ نمایند» بخشی از این دوستان که درباره مساله ملی دارای موضعی مترقیانه می باشند هنوز از نوعی دیکتاتوری هواداری می کنند و بخشی دیگر که ظاهراً خود را دمکرات به حساب می آورند، تا کنون نتوانسته اند خود را از بند شونیزم رها سازند و صحبت از وجود ملتهای مختلف در ایران را خطری برای تمامیت ارضی ایران تلقی می کنند. آنان نتوانسته اند قبول کنند که تأمین حقوق ملی خلیقهای تحت ستم ایران یکی از پایه های مهم دمکراسی است و در عین حال بهترین ضامن اتحاد دواطلبانه خلیقهای ایران و حفظ وحدت ملی کشورمان است.

فراهم آئی، ضرورتی اجتناب ناپذیر

ج. سپهر در شماره ۱۳ نشریه پریش موضوع فوق را از زاویه بررسی اقتصادی طیفهای گوناگون اپوزیسیون مورد کنکاش قرار داده و این سؤال را مطرح کرده است که چرا گروههایی که همگی به رای پارلمان منتخب مردم اتفاق نظر دارند، حاضر و یا قادر نیستند به الزامات چنین هدف و برنامه بی، آنهم در دورانی که هنوز در خارج از قدرت هستند، تن دهند و خود را از قلمرو

بسته و محصور گروهی خارج کرده و از خشکی و انعطاف ناپذیری کنونی نجات داده، ذهنیت سیاسی را از ارزش ها و مناسبات استبدادی پالایش کرده و دموکراسی را از حد ادعا و شعار، در مناسبات واقعی به محک تجربه درآوردند. نویسنده پس از انتقاد از گروههای اپوزیسیون سنتی که هژمونی طلبی و استبداد اندیشی شان آشکار است، درباره گروههای سیاسی نوگرا و تواندیش از جمله می نویسد: «این جمعیت های نوگرا اگر چه در مواردی هم واقعاً به گردآوری همفکران و ایجاد صفوف گسترده تر تمایل دارند، معمولاً بخاطر کم جراتی در گزینش روشهای غیر معمول در فراهم آیی، غالباً پس از جوش و خروشهای اولیه یی که عمدتاً با انتشار چند شماره نشریه ظهور می یابد، پس از آنکه با عدم استقبال ملایم اجتماعی مواجه می شوند، و یا در کوتاه مدت دستاورد های قابل ملاحظه ای بدست نیاوردند، از شور و حرارتشان کاسته شده و بتدریج به سردی می گرایند. نویسنده بهترین دلیل ناکامی تلاشهای تاکتونی را خصلت و انگیزه های فردی حاکم بر این تلاشها و فقدان دوراندیشی لازم در میتزکین این حرکتها و درک ضرورت فراهم آیی و بالاخره عدم پشتکار کافی در برقراری تماس های گسترده و ایجاد تفاهم با سایر «همفکران» دانسته است. در جای دیگر می نویسد که «چدا شدن تشکل های غیر دموکراتیک و سانترالیستی همیشه به معنی کنار گذاردن اندیشه سانترالیستی و خود محور بینانه نمی باشد.» وی در ادامه برخورد انتقادی اش می نویسد که: «البته تحول فکری و رفتاری همه به اصطلاح رو به جلو نبوده است بلکه بالعکس بخش عمده ای از این روشنفکران آگاهانه و یا نا آگاهانه به مدل ها و ارزش ها و ایدئولوژی سنتی رایج در جامعه رو می آورند و در این راستا ایده آله و ذهنیت تحول طلب خود را کنار گذاشته و در مقام سازش با نظم و مناسبات موجود برآمدند. کم نبودند روشنفکران به اصطلاح چپی که در دهه هشتاد بخصوص نیمه دوم آن از سطوح دانشجویان مبارزی که زمانی داعیه جنگ طبقاتی داشتند به سطح کاسبین و تاجورین سیری ناپذیر درآمدند.» در پایین مقاله می نویسد: «اگر واقعاً در پی استقرار دموکراسی در ایران هستیم و به راه حل های استبدادی برای ایجاد «نظم و قانون» در جامعه نیازی نداریم، باید خودمان را به فعالیت در نهادهای گسترده ای که در آنها نظرات متعددی برای حل مسایل مختلف سیاسی عرضه می شود، عادت دهیم.»

سیاست جدید غرب در برابر رژیم عراق

همزمان با موعد تعدید تحریمهای اقتصادی علیه رژیم عراق در شورای امنیت سازمان ملل متحد، دولت بیل کلینتون از این فرصت برای اعلام سیاست جدید این کشور در قبال رژیم صدام حسین بهره برداری کرد.

سخنگویان امریکایی ضمن تاکید بر لزوم ادامه تحریم ها علیه عراق دیگر برکناری صدام حسین از قدرت را پیش شرط لغو این تحریم ها قرار نداده و موضوع برخورد به عراق را از حالت خصومت آشتی ناپذیر با شخص صدام حسین خارج کردند. برخی دیگر از دولتهای غربی و منجمله بریتانیا هم با این سیاست جدید امریکا اعلام موافقت نمود. یکی از مهمترین دلایل این تغییر سیاست تشدید بحران در روابط ج.ا با کشورهای عربی منطقه و امریکا و همچنین نقش رژیم تهران در تقویت و تحریک جنبش های افراطی اسلامی در الجزایر، مصر، فلسطین، اردن و حتی کشورهای نوبنیاد آسیای مرکزی می باشد. مفسر خبرگزاری فرانسه نوشت که کشورهای منطقه معتقدند که خطر يك عراق تضعیف شده و تحت ناظر سازمان ملل برای همسایگان خود به مراتب کمتر از خطر ج.ا است.

از سوی دیگر در پی انتشار گزارش هایی در روزنامه های امریکایی و منجمله روزنامه واشنگتن پست دأثر بر اینکه امریکا اخیراً نسبت به خرید نفت از عراق توسط ایران به ج.ا بطور محرمانه اعتراض کرده است، سخنگوی وزارت خارجه امریکا تأیید کرد که منابع امنیتی امریکا مدارکی در دست دارند که حاکی از حرکت دهها کامیون تانکر حامل نفت از عراق به ایران است و امریکا نسبت به این معاملات نفتی رژیمهای تهران و بغداد که مخالف تحریمهای سازمان ملل علیه عراق می باشد از طریق کانالهای دیپلماتیک موجود به ج.ا اعتراض کرده است. هیئت نمایندگی ج.ا در سازمان ملل انجام هرگونه معاملات نفتی ایران با عراق را تکذیب کرد. دولت امریکا همچنین به اعطای اعتباری به ارزش ۱۶۵ میلیون دلار از طرف بانک جهانی برای توسعه تأسیسات تولید نیروی برق بشدت اعتراض کرد. در پی اعلام و تصمیم بانک جهانی، مقامات امریکایی گفتند که دولت امریکا که ۲۰ درصد از سرمایه این بانک را در اختیار دارد با اعطای این وام به جمهوری اسلامی مخالفت کرده بود. وزیر خارجه امریکا، جمهوری اسلامی را يك «یاعی بین المللی» خواند و مخالفت امریکا را در ارتباط با حمایت ایران از تروریسم و کوشش آن برای بدست آوردن سلاح های کشتار جمعی مورد تاکید قرار داد.

احمد مدنی تکذیب می کند

احمد مدنی طی نامه ای که به رسانه های گروهی نیز ارسال کرده است خبر مربوط به دریافت کمک ۵۰ هزار دلاری امریکا در جریان انتخابات ریاست جمهوری را تکذیب کرده است. وی در این نامه تصریح کرده است که مراکز تبلیغاتی در جریان انتخابات از کمک های داوطلبانه دوستداران وی برخوردار بوده اند و اسناد و مدارک مربوط به چگونگی این کمک ها و مخارج مربوطه در جریان یورش به دفاتر وی بدست سازمان های امنیتی ج.ا افتاده است.

افزایش خودکشی در ایران

تاکتزن آمار مستندی درباره میزان خودکشی در ایران منتشر شده است. ولی مطبوعات کشور هر روز نمونه هایی از اخبار خودکشی در چهار گوشه کشور را درج می کنند. اخیراً در صفحه حوادث روزنامه سلام خبر خودکشی يك نو جوان ۱۵ ساله در ورامین، خودکشی یکی از مامورین شهرداری نیشابور و خودکشی يك قاچاقچی در بازداشتگاه بیرجند تنها در يك شماره این روزنامه به چشم می خورد.

آزادی بی سابقه يك قاتل

روزنامه ابرار ضمن گزارش خبر آزادی موقت جلال الدین فارسی پس از سپردن وثیقه مالی، نوشت آزادی موقت متهمان جنایی بر پایه وثیقه در تاریخ قضایی جمهوری اسلامی بدون سابقه است. فارسی که در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی مدتی کاندیدای حزب جمهوری اسلامی بود چند ماه قبل به اتهام قتل عمد يك روستایی دستگیر شد.

افزایش قاچعه بار گدایان در شهر تهران

به گزارش روزنامه همشهری تعداد گدایان در شهر تهران بشدت افزایش یافته است و مقامات مسئول شهر تهران تصمیم گرفته اند به جمع آوری و انتقال شان به اردوگاههای ویژه اقدام کنند. طبق يك پژوهش انجام شده در تهران ۴۸ درصد گدایانی که از مناطق مختلف به این شهر هجوم آورده اند علت مهاجرت خود را فقر و عدم امکانات اولیه در محل زندگی خود ذکر کرده اند. روزنامه همشهری نوشته است که مسئولین امور برای بااصطلاح زیبا سازی چهره نازیبای تهران به علت افزایش متکدیان به فکر جمع آوری آنها از سطح شهر افتاده اند. مهندس

نامه بستگان محمد علی

عموئی

بستگان محمد علی عموئی طی نامه ای به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد از گالیندوپل نماینده این سازمان خواسته است جلوی شکنجه و فشار هایی که ج.ا به عموئی وارد می آورد، بگیرد. در این نامه ضمن اشاره به دوران طولانی ۲۷ ساله حبس وی در رژیم گذشته و در جمهوری اسلامی و نیز اشاره به این موضوع که وی قدیمی ترین زندانی سیاسی جهان است، آمده است که در پی افشاگری های عموئی در دیدار با گالیندوپل مسئولین زندان بار دیگر وی را هدف شکنجه و آزار های خود قرار داده اند.

علیه ترور ها متحد شویم

اکثر عاملین مستقیم ترور در رستوران «میگنوس» دستگیر شده اند و به نظر میرسد که شبکه وسیعی از تدارک کنندگان شناسائی گردیده، باقی مانده آنان همچنان تحت پیگرد پلیس آلمان قرار دارند.

یکی از مسئولین ترور، شخصی ۳۳ ساله به نام «کاظم دارابی» میباشد که از مسئولین حزب الله برلن بوده است؛ او ظاهراً دانشجوی ساده ای از اهالی کازرون بیش نبوده، ولی در مدت کوتاهی به کمک «امداد های غیبی»، تبدیل به سرمایه داری بزرگ شده، شرکتهای مختلفی را اداره میکرده است. لبنانی های مجری عملیات ترور، بوسیله همین شخص بسیار ساده!! سازماندهی شده اند. او برای قاتلین، اسلحه، پول و خانه تهیه کرده و جاسوس ج. ا. بوده است. در گزارش پ. ب. ک. ۱. آمده است که «دارابی» عملیات خود را با کنسولگری ج. ا. در برلن که از مراکز ترور در اروپا میباشد، هماهنگ میکرده است.

حکومت اسلامی اخیراً ترور دیگری را نیز تدارک دیده بوده است، اما فرستاده آدمکشش، قبل از استفاده از اسلحه خود، توسط مأموران پ. ب. ک. ۱. دستگیر میگردد. این اطلاعات را آقای دکتر حائری، روحانی یی که مدتی است به صورت پناهنده در آلمان اقامت دارد، در اختیار «جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران» قرار داده است که موزائیک سیاه ترور های این رژیم اسلامی را از آنکه هست، باز هم کاملتر میکند. آقای حائری به علت مخالفت با ولایت فقیه از دیدگاه اسلامی خود، تا کنون چندین بار از طرف مأموران رژیم ابتدا نصیحت، و سپس تهدید شده است. از چندی پیش او تلفتهای مکرری از کسانی داشته که پس از دادن نشانه هایی مبتنی بر اشتباهی، از وی تقاضای ملاقات حضوری برای آشنایی بیشتر با نظریاتش را داشته اند. آقای حائری مسئله را با پلیس در میان میگذارد. پلیس از او میخواهد که با آنان قرار ملاقات بگذارد. اینبار شخصی که خود را ظاهراً «عبد الرزاق حکیم» نوه آیت الله حکیم معرفی میکرده، تلفنی درخواست ملاقات میکند که برای روز ۱۸ ژانویه گذشته، ساعت ۸ شب، قرار گذاشته میشود. شخص مذکور، در روز و ساعت تعیین شده به خانه آقای حائری میآید که در آنجا بوسیله کماتدو های ضد ترور آلمان، دستگیر میگردد. بهنگام بازرسی از وی، یک قبضه مسلسل دستی و یک کارد بزرگ قصابی از کیفی که به همراه داشت، بدست میآید. پ. ب. ک. ۱. هنوز هویت اصلی این شخص را فاش نکرده است. اما مأموران پ. ب. ک. ۱ نام آقای حائری را در میان فهرست نامهای برخی از اعضای اپوزیسیون که مورد خطر ترور جمهوری اسلامی قرار دارند، به او نشان میدهند. ولی از وی اکیداً میخواهند تا چریان این حادثه را در هیچ جا بازگو نکند. همچنین از طرف وزارت کشور آلمان نیز، در مقابل سؤال «جامعه حقوق بشر برلن»، رسماً وجود چنین لیستی انکار میگردد. تنها پس از افشاء بقیه در صفحه ۲۰

کمیته اپوزیسیون ایرانی در تبعید شهر برلن که در پی ترور دکتر شرفکندی، نوری دهکردی و دوتن دیگر از کادر های حزب دمکرات کردستان ایران برای پیگیری و شناسایی عوامل این کشتار خونین از نیرو های اپوزیسیون دمکرات ایران در برلن تشکیل شده است، طی چند ماه فعالیت خود توانسته است گام هایی در جهت افشای اخبار محرمانه و نتایج بازپرسی ها بردارد و نقش جمهوری اسلامی را در سلسله جنایات علیه شخصیت های مخالف ایرانی در خارج از کشور را بهتر به افکار عمومی بشناساند. اطلاعاتی شماره ۵ این کمیته نیز حاوی اطلاعات جالبی پیرامون نقش جمهوری اسلامی و سکوت مقامات آلمان پیرامون جنایات اخیر علیه اپوزیسیون ایران است. دو بخش هایی از این اطلاعات می خوانیم:

اخیراً هفته نامه «فکوس» تلکسی بسیار محرمانه که در روز های آخر دسامبر سال گذشته به وزارت امور خارجه و وزارت کشور آلمان مخابره شده، بدست آورده که دارای نکاتی بسیار پر اهمیت میباشد.

پ. ب. ک. ۱. در این گزارش، محرمانه هشدار میدهد: «ایران قصد ندارد بخاطر مناسبات خوب خود با آلمان فدرال، از ترور چشم پوشی کند». در گزارش بسیار محرمانه دیگری که باز از طرف پ. ب. ک. ۱. شعبه امنیت دولتی - به پلیس ایالتها و سازمانهای امنیتی آلمان مخابره شده نیز، چنین آمده است: «فعالین حزب الله تحت پوشش پناهندگی، بطور ناشناخته در آلمان زندگی میکنند».

مؤسسه آلمانی «مطالعات پیرامون تروریسم» اطمینان دارد که جاسوسان سازمانهای اطلاعاتی ج. ا. برای انجام عملیات تروریستی آمادگی دارند و اگر حکام ایران خود را تحت فشار ببینند، علیه مؤسسات آلمانی، در خارج از ایران عمل خواهند کرد. این مؤسسه پیشنهاد میکند: «... هیچگونه ملاحظه ای صورت نگیرد و تحقیقات برای کشف این شبکه های جاسوسی و تروریستی ادامه یابد».

مجله «فکوس» فاش میسازد که شخصی به نام «تفرشی مطلق» که دیپلمات و در سفارت ج. ا. در بن کار میکرده، بدلیل جاسوسی، در ماه ژوئیه ۱۹۹۲ بطور محرمانه از آلمان اخراج گردیده است. مقامات آلمانی و سید حسین موسویان سفیر ایران، بر اخراج یی چنجال این جاسوس، توافق کرده بودند. این مجله همچنین به خانه ایران در کلن اشاره میکند که محل ملاقاتهای سازمانهای از رویرو کردن آنان با دستگیر شدگان - مخفی ج. ا. است. «فکوس» در حالی که

فعالتهای کاراگاهان مأمور پرونده «میگنوس» را که با علاقه و جدیت کار میکنند، بر میشمارد، از فشاری که در این رابطه بر آنان وارد میشود، پرده برداشته، مینویسد: «... ولی مسئولین دولت آلمان مخالف پیشرفت کار آنان میباشد. از طرف وزارت دادگستری به دادستان تلفن میشود و از آنان میخواهند تا بر روی «دخاللت احتمالی» دولت تهران در ترور برلن، زیاد تکیه نشود». «فکوس» فاش میکند که آقای «اشمیت باور» رئیس دفتر صدر اعظم و مسئول هماهنگی سازمانهای مخفی آلمان، از ابتدای شروع تحقیقات، با مجازات مسئولین اصلی پشت پرده جنایت «میگنوس» مخالفت داشته و این در حالی است که برای پ. ب. ک. ۱ - شعبه امنیت دولتی - از اکتبر ۱۹۹۲، دیگر شکی باقی نمانده بود که این يك عمل تروریستی از سوی دولت ایران میباشد. «فکوس» همچنین مینویسد: «یکی از عکس العملهای ج. ا. در قبال به میان آمدن نامش به عنوان حکومت صادر کننده تروریسم به آلمان، این بود که يك آلمانی را که در سال ۱۹۹۱ به جرم جاسوسی برای عراق به حبس ابد محکوم کرده بود، بار دیگر محاکمه و اینبار به اعدام محکوم کرده است».

از دیگر اخباری که انتشار آن دست رژیم را در پشت ترور ها نشان میدهد، مقاله افشاگرانه ای است که در شماره نخست سال جاری مجله «اشترن» منتشر گردیده است. «اشترن» مینویسد که پ. ب. ک. ۱. در دیپلمات ایرانی را بعنوان مسئولین ترور «میگنوس» شناسایی میکند، ولی این دو، با پادرمیانی وزارت خارجه آلمان و سفیر ایران، آلمان را ترك کرده اند. انتشار این مقاله ضربه تازه ای بود بر توطئه سکوت مقامات دولتی آلمان. روزنامه «تاگس اشپیگل» از قول مسئولین پ. ب. ک. ۱. مینویسد: «... حتی اسلحه بکار برده شده در «میگنوس» هم از ایران آورده شده بود».

در چند ماه گذشته تعداد زیادی از فعالین شبکه تروریستی ج. ا. در کشور های مختلف اروپا دستگیر شده اند که از جمله در فرانسه دو نفر در ارتباط با ترور دکتر کاظم رجوی که بنا بر درخواست مقامات قضائی سوئیس، به این کشور تحویل داده شده اند و يك نفر در انگلستان، در رابطه با قتل دکتر شاپور بختیار. طبق آخرین خبر در مورد جنایت برلن که بر اساس اظهارات شاهدان عینی حادثه (شرکت کنندگان در جلسه گفتگو) - پس اشاره میکند که محل ملاقاتهای سازمانهای از رویرو کردن آنان با دستگیر شدگان - مخفی ج. ا. است. «فکوس» در حالی که

گرایش‌های مثبت و واقعیت‌های تلخ

س - پیوند

ریاست جمهوری رفت پس از ۴ سال دریافت که واقعیت جمهوری اسلامی بسیار پیچیده تر از معادله ساده قدرت میان کسانی است که در غرب به افراطی و میانه رو شهرت یافته اند. ماجرای سودان و یا تلاش‌های گسترده علیه مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل را نه افراطی‌ها که دولت رفسنجانی طرح و هدایت کرده و می‌کند. گروه‌های تروریستی و آدمکش اتفاقاً طی دوره رفسنجانی بر فعالیت‌های خود در خارج از مرزهای ایران افزوده اند و این تناقضات کافی بودند تا کشور‌های غربی هرچند دولت رفسنجانی را به بدترها ترجیح می‌دهند اما خوش‌بینی گذشته را تا حدود بسیاری کنار بگذارند و سیاست انتقادی یا محتاطانه‌ای در برابر آن در پیش گیرند. بر اساس همین بی‌اعتمادی غرب و کشور‌های عرب منطقه در عمل ایران را در تجدید ساختار سیاسی خاور میانه به بازی نمی‌گیرند.

سیاست خارجی دولت رفسنجانی در ابعاد اصلی آن با منافع مردم ایران تضاد دارد و خطرات آن می‌تواند بسیار هم جدی باشد. این سیاستها بجای تحکیم امنیت و صلح در مرزهای ما تنش آفرینند.

طی ماه‌های گذشته ما شاهدپی آمد های اولیه ماجرای جزایر تنب در خلیج فارس بودیم. کشور‌های غربی با بهره جویی از سیاست نابخردانه ج.ا. قرار داد های کلان فروش اسلحه با کشور‌های ساحلی خلیج فارس امضا کردند و این خود به دور بی پایان تنش در منطقه شتاب خواهد بخشید. نظامیگری و بالا گرفتن تنش میان جمهوری اسلامی و همسایگان جنوبی و یا آمریکا و نیز سیاست‌های مداخله جویانه در امور دیگران هیچ سودی برای مردم ایران و آینده کشور ما ندارند و می‌تواند پای ما را به درگیری‌هایی بکشانند که عواقب آنها بر هیچکس روشن نیست. ما در حساس‌ترین منطقه جهان زندگی می‌کنیم و در اطراف مرزهای ما حوادثی می‌گذرد که مایه نگرانی فراوانند. مسئله پیش از آنکه ثبیت خیر یا حقانیت سیاست این یا آن دولت خارجی باشد، منافع مردم ایران و آینده کشور ماست.

اپوزیسیون دمکرات ایران باید با حساسیت و هوشیاری فراوان تحول رابطه کشور‌های غربی و آمریکا با جمهوری اسلامی را دنبال کند. احتمالاً روز‌های داغی درپیش است. انزوای بین‌المللی و فشار جهانی به جمهوری اسلامی برای بست برداشتن از سیاست تنش‌زا و پایان دادن به نقض خشن حقوق بشر در ایران روندی مثبت است. اما باید همزمان از دو خوش‌بینی پیش از حد پرهیز کرد: از سونی دولتهای خارجی بطور عمده بر اساس منافع خود عمل می‌کنند و نباید چشم امید به این و یا آن دولت بست و از سوی دیگر کار آئی واقعی و اثر بخشی این فشار بین‌المللی همانگونه که تجربه یوگسلاوی و عراق نشان می‌دهند - بسیار نسبی است.

در سال ۱۳۷۰ رسیده است. کارنامه مثبت سواد آموزی مهم‌ترین دلیل این رشد سریع سواد آموزی در ایران است. بیشترین تغییر به مناطق روستایی مربوط می‌شود که در آنها میزان پیسواد از ۴۸ در صد در سال ۶۵ به ۶۳ در صد در سال ۱۳۷۰ رسیده است. مناطق شهری چندین استان مانند تهران، گیلان، سمنان، فارس بیش از ۸۵ در صد با سواد دارند. پائین‌ترین نرخ سواد آموزی در استان‌های سیستان، بلوچستان (با حدود ۵۱/۵ در صد با سواد)، کردستان (۵۵ در صد) و آذربایجان غربی (۶۲ در صد) مشاهده شده است.

بطور کلی مناطق عقب مانده کشور طی این مدت توانسته اند از فاصله خود با سایر مناطق بکاهند ولی رشد چشمگیر سواد آموزی در این استانها نتوانسته است شکاف گذشته را پر کند. همانگونه که نقشه شماره ۱ نشان می‌دهد مناطق مرکزی ایران از بالاترین درجه سواد آموزی برخوردارند، مناطقی که در آن اقلیت‌های قومی و ملی بسر می‌برند گماکان در شمار مناطق عقب مانده به شمار می‌روند.

میزان اشتغال جمعیت ۱۰ ساله به بالای کشور از ۱۷ تا ۲۸ در صد با توجه به استانهای کشور در نوسان است. یزد بالاترین میزان اشتغال در ایران را دارد، در حالیکه در استانهایی مانند ایلام، کهگیلویه و بویراحمدی و خوزستان چیزی حدود ۱۷ در صد جمعیت بالا تر از ۱۰ سال به کار اشتغال دارند. تهران، گیلان و اصفهان در این زمینه از موقعیت برتری نسبت به دیگران برخوردارند.

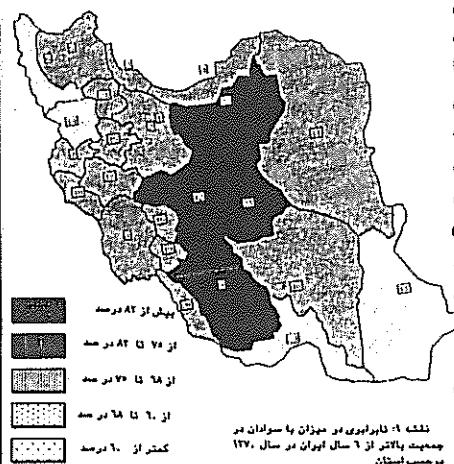
با اعلام نتایج کامل این آمارگیری می‌توان در زمینه گسترده‌ترین تغییرات کمی جامعه ایران را طی ۱۵ سال گذشته مورد بررسی قرار داد.

با اعلام تدریجی نتایج طرح آمارگیری جاری جمعیت که در سال ۱۳۷۰ و در فاصله دو سرشماری ۱۳۶۵ و سرشماری آینده سال ۱۳۷۵ برگزار شد، اصلی‌ترین گرایش‌های جمعیتی به طرح برخی دیگر از ویژگی‌های اجتماعی-اقتصادی جامعه ایران در نشریات مرکز آمار ایران انعکاس می‌یابند. برابر این آمارگیری جمعیت ایران در سال ۱۳۷۰ به ۸۸/۱ میلیون نفر بالغ می‌شود که ۸/۷ میلیون نفر بیش از سال ۱۳۶۵ است. بدین ترتیب جمعیت ایران طی این دوره بطور متوسط ۲/۲۸ در صد (۱/۷ میلیون نفر) در سال رشد کرده است. این رشد هر چند نسبت به دوره ۶۵-۱۳۵۵ از کاهش معینی برخوردار است، اما گماکان در شمار نرخ‌های رشد بسیار بالای در جهان به شمار می‌رود. میزان افزایش کمترین جمعیت جهان از ۱/۵ در صد در سال تجاوز نمی‌کند و سهم عمده این افزایش متعلق به کشور‌های توسعه نیافته جهان بویژه در آسیا و آفریقا است.

جمعیت ایران با چنین رشدی در سال ۲۰۰۰ حدود ۷۷ میلیون نفر خواهد بود و طی ۱۷ سال آینده یعنی ۱۳۸۸ (۲۰۰۹ میلادی) ۱۰۰ میلیون نفر جمعیت خواهد داشت. نکته قابل توجه در سال‌های اخیر کاهش میزان مولید است که از حدود ۲/۲۵ میلیون در سال ۱۳۶۵ به ۱/۷ میلیون در سال ۱۳۶۹ رسیده است. این کاهش می‌تواند نتیجه بحران اقتصادی و مشکلات خانواده‌ها از یکسو و فعالیت‌های وزارت بهداشت پس از سهل انگاری‌های مهلك سال‌های نخست در زمینه تنظیم خانواده و سیاست‌های جمعیتی دانست. تلاش برای سد کردن رشد سریع جمعیت اگر طی سالهای آتی قرین موفقیت نشود، مشکلات اجتماعی-اقتصادی جدی و دامنه داری انتظار جامعه ایران را می‌کشد.

از دیگر داده‌های مهم ادامه گرایش به شهرنشینی و تمرکز جمعیت در شهر هاست. طی سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰، میزان شهرنشینی از ۵۴ در صد به ۵۷ در صد رسیده است. شهر‌ها طی این دوره ۲ برابر روستا‌ها جمعیت داشته اند. در دو استان کردستان و مرکزی رشد شهرنشینی بقدری زیاد بوده است که از جمعیت روستا‌های این دو استان کاسته شده است. در میان استانهای ایران کمترین میزان شهرنشینی به استانهای کهگیلویه و بویراحمدی (۲۰ در صد)، چهار محال بختیاری (۲۷ در صد)، سیستان و بلوچستان (۴۲ در صد) تعلق دارد.

تغییر چشمگیر دیگر در میزان جمعیت با سواد در ایران است. آمارگیری جاری سال ۷۰ نشان می‌دهد که جمعیت با سواد ایران از ۶۲ در صد در سال ۱۳۶۵ به حدود ۷۴ در صد



کدام راه

بسوی

دمکراسی برای ایران ؟

آلمان عسرسریان

پرتقال و اسپانیا و یونان به مراتب بهتر از دیکتاتوریهایی کمونیستی از آب درآمده و زمینه برای برقراری دمکراسی در آنجا بسی فراخ تر از کشور هائی است که از هرج و مرج ناشی از تکانهای شدید رنج می بردند، نمی توان قبول نکرد که شکوفائی اقتصادی تضمین مناسبی برای گسترش دمکراسی است و همینطور نمی توان گفت که بحران اقتصادی و نگون بختی ناشی از آن زمینه نابودی دمکراسی و پیدایش روحیات تنگ نظرانه، ناسیونالیستی و شورونستی، و فاشیستی نیست، چیزی که امروز همه ما در اروپای پیشرفته و بالتسبه متمدن تر شاهد آنیم تا چه رسد به کشور های عقب مانده تر که نسبت دمکراسی دیرپائی هم ندارند. پس در این واقعیت که دمکراسی و شکوفائی اقتصادی در روی يك سکه هستند نیز اختلافی نیست. اجازه بدهید در این مورد هم اختلافی نداشته باشیم که در پرتو تحولات منفی اروپای شرقی و شوروی سابق بعد از فروریزی کمونیسم باید نسبت به هرج و مرج ناشی از دمکراسی و خلاء نهاد ها و پایه های اجتماعی - اقتصادی دمکراسی هشیار تر باشیم و در دام شعار های پر طمطراق تو خالی نیفتیم و بقول آقای فرهاد قبول کنیم که در کلیت امر «رشد اقتصادی در چهارچوب يك نظام توتالیتر عملی است».

اما اگر اختلافی هست که البته بوضوح هم هست در دو مسئله بظاهر ساده است: اول اینکه ایران ما نه شباهتی به کشور های موفق آسیای شرقی و ژاپن دارد و نه در اعداد کشور هائی نظیر اسپانیا و پرتقال می تواند قرار گیرد. و دوم اینکه مدل اقتصادی مورد نظر دوستان یعنی تحکیم مطلق با مواد و نیرو های بازار و سیستم مبتنی بر خودگردانی اقتصاد بر مبنای عملکرد طبیعی و بدون نقش سازماندهی دولت که در پی سلطه ریگانیسم در دهه ۸۰ و همزمانی آن با فروریزی کمونیسم مدتی به سکه فقر بدل شد، امروز در اردوگاههای اصلی خویش یعنی در امریکا و بخش هائی از اروپا و در پی بحران غافلگیر کننده بسیار وخیم سالهای حاضر با شکست کامل روبرو شده است و دستگاه جدید دولتی در امریکا تلاش گسترده ای برای تغییر این سیستم آغاز کرده است.

نمی توان با تکیه بر تئوریهایی مبتنی بر عملکرد «آزاد» بازار و با تقلید از نظرات مهاجم ترین اقتصاد دانان ضد سیستم های رفاه همگانی برای مردم ایران و اقتصاد آتی کشور دستور العمل نوشت. متأسفانه در این مورد نیز بقول آقای فرهاد هنوز «برخوردی موشکافانه صورت نگرفته و بحث ها از چهارچوب يك سری فرمولبندیهای کلی و انتزاعی فرا تر نرفته است».

بحث در مورد وجه اختلاف دوم را می توان به فرصت های بعد موکول کرد، اما موضوع مورد اختلاف اول جدی تر است و بحث حاضر به این وجه اختصاص دارد. دوستان شاید مطالعات زیادی در مورد بسیاری کشور های دنیا داشته باشند، ولی مجموعه بررسی ها در مورد شرایط ویژه ایران علاوه بر آنکه از زاویه اقتصاد دانان پیگانه با ویژگی های

شرقی (ژاپن، کره جنوبی، سنگاپور، تایوان و...) است که همگی تحت حکومت های توتالیتر (یا «آمرانه») رشد کرده و در تمامی آنها زمینه های لازم برای برقراری دمکراسی فراهم شده و یا بتدریج فراهم می شود.

سیر حوادث دو ساله بعد از فرو ریزی سوسیالیسم نوع شوروی که بیش از هر چیز با هرج و مرج و مصائب بیشمار برای مردم این کشور ها و رشد مافیای مخوفی که محصول نبود شرایط مادی دمکراسی در این کشور ها بوده از یکطرف و رشد موزون و کم درد سر تر کشور های فقیر چین و یا مدلهای آسیای شرقی که همگی دارای حکومت های توتالیتر هستند، طبعاً هر انسان اندیشمندی را بفکر وامیدارد: کدامین راه برای نیل به دمکراسی پی برد تر و منطقی تر است؟

در پاسخ به این سؤال و در پرتو نگرانی بحق از هرج و مرج تقریبی گزیر ناپذیر بعد از سقوط حکومت های دیکتاتوری از طریق يك انقلاب یا يك تحول شدید و سریع است که با نظرات ویژه مواضع حکومت های «آمرانه» مواجه می شویم، نظراتی که در مقاله «راه ایران بسوی دمکراسی» قالب تئوریک نسبتاً جا افتاده ایی بخود گرفته اند.

قبل از هر چیز برای اجتناب از خلط میحث و پیدایش سوء تفاهم و درک نادرست از نظرات متقابل (آفتی که سیاست و سیاستمداری در ایران همواره از آن صدمه دیده) بایستی خاطر نشان شود که با این نظرات آنجا که بر خلاف دیکتاتوریهایی کلاسیک دهه های قبل خواستار لیبرالیزه کردن اقتصاد، تقویت بخش صنعتی در برابر بخش های غیرتولیدی، تجدید ساختار سیستم مالیاتی و تجارت داخلی و خارجی و... هستند اختلافی در کلیات نیست (می گویم کلیات زیرا در جزئیات البته نظرات متباین اند که بعداً مورد بحث قرار خواهند گرفت). در این امر نیز مناقشه نیست که سرنوشت سیستم های دیکتاتوری نوع کره جنوبی و تایوان و یا

طرح نامه آقای فرهاد خواننده نشریه راه آزادی و همزمان با آن درج مقاله آقای بیژن نهیمی در شماره ۲۵ این نشریه، از آنجا که منعکس کننده نطفه های يك سیستم فکری البته نه چندان جدید در میان فعالین اپوزیسیون ایران می تواند باشد، این جانب را بر آن داشت که نظریات مندرج در آن نامه و این مقاله را از زاویه نزدیک تری مورد نقد قرار دهم و امیدوارم مسئولین محترم نشریه راه آزادی نظریات این جانب را بدون کم و کاست بتوان بخش از بحث پیشنهادی آقای فرهاد چاپ نمایند.

پاسخیه کوتاه نشریه راه آزادی به نامه مذکور در نوع خود حاوی برخورد های اصولی از نظر نگارنده بود، اما بهر حال پاسخیه کوتاه در جواب يك نامه کوتاه تر قادر به بازکردن تمامی مسئله نمی توانست باشد و نبود. باید اذعان کرد که در نامه کوتاه آقای فرهاد نیز فرصت کافی برای طرح همه جانبه نظرات ایشان وجود نداشت، ولی مقاله «راه ایران به سوی دمکراسی» در واقع شاید بر حسب تصادف تکمیل کننده نامه مورد بحث بود و به همین علت نوشته حاضر هم خود را بیشتر مصروف نقد مواضع این مقاله کرده است.

هم در نامه و هم در مقاله ذکر شده بطور تلویحی از امکان رشد و برقراری دمکراسی در ایران در دو مرحله صحبت می شود، مرحله اول برقراری يك حکومت دیکتاتوری صنعتی یا بقول مقاله «راه ایران بسوی دمکراسی»، «حکومت آمرانه» است که به اقتصاد و ساختار های مدرن اقتصادی فارغ از هرج و مرج گریز ناپذیر دمکراسی سامان داده، کشور را وارد مواد رشد سالم اقتصادی کرده، انتگراسیون موزون و اصولی آن در اقتصاد جهانی را تامین کرده و شرایط مادی لازم برای گذار کشور به دمکراسی را از طریق يك پروسه تدریجی فراهم می کنند. شاهد این نظریه هم مدل کشور های آسیای

جامعه ما صورت گرفته، از فقدان توجه به ساختار اقتصادی ایران، تاریخ تکامل آن و ویژگیهای منحصر بفرد آن نیز بشدت رنجور است. نگارنده توجه دوستان را بطور عمده به يك نکته کلیدی در درك ویژگی اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ایران معاصر جلب می کند و آن تاثیر عمیق اقتصاد نفتی بر ساختار سرمایه داری ایران و بر مجموعه سیستم سیاسی معاصر در ایران و فرهنگ و اخلاق برآمده از آن است، امری که خط تمایز قاطعی میان کشور ما و کشورهای مدل موفق حکومت های «آمرانه» آسیای شرقی می کشد. واقعیت این است که این حکومت ها برای رشد اقتصادی کشور متکی به چند عامل بوده اند که در ایران ما تقریباً وجود خارجی ندارند:

اول اینکه در تمام این کشور ها بدون استثناء درآمد ملی و ثروت اصلی ملی بطور تقریباً مطلق از نیروی کار ارزان و نه مواد خام اولیه طبیعی نظیر نفت، مس، چوب و... ناشی می شود و این شاید یکی از بزرگترین خوشبختی های مردم این کشور ها بوده است. می گوئیم خوشبختی زیرا که اگر به نقش مخرب و انگل زای درآمد بی درس و باده آورده نفتی در کشور خودمان توجه کنیم درمی یابیم که ثروت ملی و انباشت سرمایه در ایران تا چه حد ارزان و نفت بدست آمده و به همان نسبت تا چه حد زمینه ساز فساد ساختاری چه در سطوح بالای دستگاه حکومتی و چه در بازار کار شده است. ثروت بی درس و نفتی در ایران هم به تفوق مطلق و بی همتای سرمایه غیرتولیدی و به زبان تولید صنعتی و ایجاد يك اقتصاد صرفاً مصرفی و به تبع آن به تسلط جناحهای سیاسی ناشی از آن یعنی دربار و سیاستمداران بی شخصیت در رژیم سابق و جناح جاهل رسالت و همپالکی هایش در رژیم حاضر منجر شده، و هم با رشد فرهنگ دلالی و بی ارزش شدن مقام کار و تخصص صنعتی، اقتصادی و علمی به سقوط بسیاری ارزش های بنیادی دنیای متمدن در تمامی سطوح جامعه منتهی شده است. در يك چنین ساختاری رژیم «آمرانه» از هر نوع آن خیلی سریع تر از آنچه بتوان فکر کرد به يك دستگاه ارتش و فساد و نه به يك ارگان سالم سازی اقتصاد استحاله می یابد. در اینجا قصد سایه افکندن بر بسیاری پارامتر های دیگر در پیدایش سیستم های استبدادی بی در پی در ایران معاصر نیست، بلکه بیشتر هدف روشن کردن وجوه تمایزی است که میان ایران و کشورهای مدل موفق آسیای شرقی وجود دارد اما عامل دوم، اقتصاد غیر تولیدی نفتی و وابستگی نه سالم و اصولی به بازار جهانی بلکه وصل بودن بند ناف ایران به اقتصاد جهانی بصورت يك زائده مصرفی در عین حال میدان وسیعی برای موفقیت سیاستهای خارجی درگیر در میدان حساس نفت و سیاست خاور میانه از طریق زد و پست با هیئت حاکمه فاسد باز کرده است، امری که در کره جنوبی با آنهمه پایگاه امریکائی و باصطلاح «نفوذ امپریالیستی» سابقه پیدا

نکرد، چرا که وابستگی اقتصادی این کشور ها به اقتصاد جهانی از نوع طبیعی و بر مبنای تقسیم کار نسبتاً معقول تر بوده است و سیاستمداران این کشور ها نیز محصول بی پرستی های ثروت بادآورده نفتی نبوده اند.

در اینجا لازم است به نکته ای در مورد نقش «حکومت آمرانه» مورد ادعای دائمی بخشی از جناحهای سلطنت طلب اشاره کرد و آن نقش حکومت مقتدرانه رضا شاه در پیشرفت ایران در آن دوران است. واقعیت این است که ایران در دوران رضا شاه گامهایی به جلو برداشت و اینرا حتی می توان در بخش هایی به روش های قلدر متشانه رضا شاه نسبت داد، ولی نباید دچار این خطای باصره شد که جامعه ایران در پرتو این قلدریها رشد کرد. باید توجه داشت که بخشی از این پیشرفتها مدیون بخشی از دولتمردان میهن دوست درون دستگاه رضا شاهی و سرعت اولیه ایده های انقلاب مشروطیت بوده اند و بخشی دیگر اساساً «پیشرفت» نبود که پس رفت محسوب می شده اند زیرا بزور بر مردم تحمیل شدند (نظیر ماجرائی شرم آور «کشف حجاب» که سالها بعد بصورت انتقام وحشتناکی از بانوان ایرانی و خود سلسله پهلوی توسط روحانیون و توده های مردم زخم دیده تجلی یافت). از موارد همان «پس رفت» ها باید به مصادره اموالک پسود خاندان «نوپای سلطنتی» اشاره کرد که خود زمینه ساز بسیاری قانون شکنی های بعدی از سوی دستگاه دولتی حاکم گشت. ناگفته نماند که بخشی از این پیشرفتها از جمله راه آهن سراسری هم در چهارچوب سیاست قدرتهای خارجی عملی گشت و از همه مهمتر آنکه در دوران رضا شاه هنوز اقتصاد و سیاست در ایران تا گلو در منجلاب نفت فرو نرفته بود و اقتصاد کشور عمدتاً اقتصادی در خود و خود کن بود.

تمایز سرّ عبارتست از تفاوت در وجدان عمومی و شعور اجتماعی مردم در این کشور ها و ایران مردم هر دو نوع کشور مبتلا به عبودیت و فرمانبرداری ویژه شرقی هستند، اما اگر در ایران فرمانبرداری و عبودیت زیر تسه و شلاق حکومت سالاران و در پی آن با شکل گیری فلسفه تقیه و فرهنگ شیعی گری همراه بوده، در مدل آسیای شرقی این عبودیت از روی نوعی میل و تسلیم درونی و در انطباق با سیستم های فکری - فرهنگی نوع کنفوسیوسی و امثال آن شکل گرفته است. در ایران فرمانبرداری مردم هرگز از روی میل درونی انجام نگرفته، بلکه این تسه استیلاگران، از حکومت خودی هخامنشی تا حکومت های اشغالی اعراب و مغول ها، و از شمشیر گذاشته افشاریه، صفویه و قاجاریه تا سرکوب سیستماتیک دوران پهلوی و سرانجام ترور مذهبی سربازان «آمان زمان» بوده که مردم را به سکوت وا داشته و درست به همین علت است که هرگاه به علتی فشار این تسه کم شده، تحول بصورت اعجاب آوری سریع و تند رخ داد. نمونه کشف حجاب یکی از صد ها نمونه

تحمیل قلدرمآبانه به مردم در جهت پیشرفت و تمدن است که نتایج تحمیلی آن به همراه نتایج تحمیل «تمدن بزرگ» حکومت تک حزبی رستاخیزی سالها بعد به صورت انتقام خونین روحانیت تجلی یافت. در حالیکه در مدلهای آنطرف آسیا، نتایج تحمیلات پدرسالارانه در بسیاری موارد درست برعکس حکایت از موقعیت بانیانش می کنند. در اینجا حکومت های «آمرانه» تا حد زیادی با روح حاکم بر آحاد جامعه توافق دارند و به همین علت در سازماندهی نیروی کار ارزان و برقراری صلح طبقاتی در بازار کار پسود بخش صنعتی و صاحبان سرمایه، در واقع هیرارشی پدرسالارانه جامعه و مناسبات شاگرد - استادی را به مقتضیات جامعه مدرن صنعتی منطبق می کنند و به همین علت موفق هستند. امروز در مدل های آسیائی شرقی سیستم های معینی در حال تحلیل رفتن و لوب شدن تدریجی هستند ولی جایگزین این نهاد ها، نهاد های دموکراتیک متکی به شالوده صنعتی مدرن می توانند باشند و به همین علت تحول رفورمیستی از جنس تحول ژاپن میباید که هنوز در آن پادشاه نقش خدایگونه دارد. در حالیکه قدرت اقتصادی این کشور و سطح بالای انکشاف علم و دانش و فن هیچ تناسبی با پرستش قرون وسطائی ما آب يك سلطان پیکاره ندارد.

این نظریه که راه ایران به سوی دموکراسی از حکومت های توتالیتر نیرومند میگذرد و دموکراسی نوع «غربی» مرحله بعدی این پروسه برای کشور هائی نظیر ایران است با دو نظریه ویژه دیگر منطبق است. یکی نظریه مدافعان کلاسیک جنگ سرد که برای ترجیه حمایت از رژیم های فاسد دیکتاتوری جهان سرم جهت مقابله با کمونیسم و یا خیلی ساده بخاطر درك تحقیر آمیز خود از مردم این کشور ها دموکراسی را تنها زیبنده جهان غرب میدانستند و دیگری نظریه حاکم بر اغلب دستگاههای دیکتاتوری کشور های مزبور و از جمله بخشی از تکنوکراتهای اسلامی حاکم است که اساساً دموکراسی غربی را محصولی بیگانه و وارداتی در جوامع «سنتی» کشور های خویش میدانند، توجه کنید که محمد رضا پهلوی نیز در اوج قدرت خویش در سالهای ۵۰ همواره از همین تز دفاع می کرد و امروز نیز بخش های مهمی از سلطنت طلبان به جای برخورد جدی و ریشه ای به دوران حکومت خویش همه تقصیر ها را به گردن سیاست حقوق بشر کارتر می اندازند که برخلاف نیکسون ها و امثال آنها میخواست دموکراسی و حقوق بشر را به ایران «تحمیل» کند (چون «ایران بیش از حد قوی شده بود»). در پاسخ به این قبیل نظریه ها صرف نظر از انگیزه های پشت آنها بایستی با صدای بلند اعلام کرد که دموکراسی از نوع «غربی» اش نه تنها برای مردم ایران امری وارداتی نیست، بلکه به جرات می توان گفت که آرمانهای دموکراسی و حکومت قانون از جمله حدود يك قرن پیش در سرزمین ایران با انقلاب عظیم مشروطیت صیقل خورد و تکامل یافت و بعداً حتی به دنیای اطراف نیز «صادر» شد! مردم ایران پرچم مشروطیت و

واقع در مطبوعات است که پ. ک. ۱. به آقای حائری قول میدهد که رأساً با افرادی که نامشان در لیست بوده و جانشان در خطر است، تماس گرفته، به آنان هشدار دهد.

تا آنجا که ما اطلاع داریم، پلیس تا کنون با آقایان کامبیز روستا و محمود رفیع در برلن، با آقایان علی بابائی و بیات زاده در کلن و ماینس، و نیز آقای مهدی تهرانی در فرانکفورت، تماس گرفته، نسبت به خطراتی که جانشان را تهدید میکند، مطلعشان میسازد.

با وجودی که معاون ال. ک. ۱. در هامبورگ طی يك مكالمه تلفنی با وکیل آقای حسن شریعتمداری، از خطری که موکلش را تهدید میکند، سخن گفته بوده است، ولی رئیس اداره مذکور در ملاقات حضوری با ایشان، منکر وجود هرگونه لیستی شده، حتی برنامه چیده شده جهت ترور آقای حائری را هم اصولاً تکذیب میکند. چالب توجه اینکه اکنون حتی مأموران پ. ک. ۱ هم که برای گوشزد خطر، با برخی از اعضای اپوزیسیون تماس میگیرند، وجود چنین لیستی را منکر میشوند و علت ملاقات خود را فقط وجود تعدادی نام!! مورد خطر اظهار میدارند.

پس از ترور آقای محمد حسین نقدی مسئول «شورای ملی مقاومت» در رم، خبرگزاری فرانسه اعلان کرد که نام او در لیست تروری که پلیس آلمان در اختیار دارد، بوده است. پلیس فرانسه تا کنون با آقای دکتر بنی صدر نیز به همین خاطر تماس گرفته است. تا آنجا که میدانیم در این لیست یا به گفته آقایان «تعدادی اسامی»، نام عده ای از افراد اپوزیسیون در آلمان، فرانسه، انگلستان و آمریکا قرار دارد.

پس از حادثه اخیر ترور در رم، تروریسم جمهوری اسلامی بار دیگر و اینبار بشکلی وسیعتر در رسانه های همگانی اروپا و آلمان مطرح و محکوم شده است. در هفته گذشته تلویزیون سراسری آلمان ARD در برنامه پر بیننده خود TAGESTHEMEN و تلویزیون VOX در يك گزارش نسبتاً مفصل در برنامه گزارشهای سیاسی اش، و نیز چندین روزنامه و رادیوی دیگر، بشدت رژیم جمهوری اسلامی را محکوم کرده، از ماشات مقامات آلمانی باین کشور انتقاد کرده اند.

نمونه فعالیتهای «کمیته های ایرانی علیه ترور» در برلن، هامبورگ، کلن، فرانکفورت و نیز تلاشهای ایرانیان ساکن هانوفر و دارمشتات، نشان میدهد، چنانچه در آینده نیز آزادیخواهان ایرانی بتوانند، متحداً و بشکلی پیگیر و متمرکز در این زمینه مبارزه کنند، راهیابی به افکار عمومی در جوامع مدنی و تاثیر گذاری بر آنها، نه تنها ممکن که موفقیت آمیز نیز، خواهد بود.

آدرس کمیته:

Komitee der Iranischen
Opposition im Exil gegen Terror
c/o Liga-IRAN
P. F. 150825
1000 BERLIN 15

سریع صورت گیرد. بدون درآمد نفت روحانیت حاکم هرگز نمی توانست این چنین از تکنوکراتها و متخصصان و فن شناسان بی نیاز باشد که بتواند ۱۴ سال بر کشوری با رشد نسبتاً بالای اجتماعی با اندیشه های مطلق گرایانه حکومت کند، به جنگ خانمانسوز بعد از فتح خرمشهر ادامه دهد، و حتی امروز هم با انواع اهرمهای اقتصادی حکومت های غربی را بشکلی از اشکال در برابر خود به ماشات وا دارد. بدون درآمد نفت رشد چنین غول آسا و مصیبت بار سرمایه تجاری بضرر سرمایه تولیدی و حاکمیت جناحهای سوپر ارتجاعی منبعت از آن باین شکلی که امروز شاهد آنیم محال بود. ریشه های دگرذیسی حکومت جمهوری اسلامی از يك حکومت ایده آلیست زیر رهبری خمینی به حکومت فعلی زیر رهبری رسالتی ها را باید از جمله در همین ساختار غیر تولیدی نفتی جستجو کرد. سرنوشت هم رژیم رضا شاه (که بسان پر کاهی در عرض چند روز سقوط کرد)، هم رژیم محمد رضا شاه (که در عرض چند ماه نابود شد)، و هم رژیم خمینی که اکنون در برابر بروز شورش های ویرانگر انقلابی می تواند قرار گیرد دلیل کافی برای نادرستی نظریه «حکومت آمرانه» نیست؟ آیا رژیم آمرانه مورد نظر دوستان در تداوم حیات خود از زمینه ها و انگیزه های کافی اجتماعی - سیاسی و روحی بویژه اقتصادی برای استحاله سریع به رژیم های فاسد اسلاف خود برخوردار نیست؟

بگذارید به آن دسته از پیشگویان تعلق نداشته باشیم که امکان هر گونه تحول مثبت در رژیم حاکم و به عبارت بهتر در جناح منتسب به رفسنجانی را بطور صد در صد رد می کنند. غیر ممکن در تاریخ وجود ندارد! ولی بگذارید اگر قرار است شانسی برای این حکومت قائل باشیم، در جهت گرایش به دمکراسی باشد نه در جهت «حکومت آمرانه» که حد اقل تا بحال از جنبه غیر اقتصادی «آمرانه» پاندازه کافی اشباع بوده است! بحثی که هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه چند ماه پیش در مورد ضرورت حکومت مردم و اینکه ولایت فقیه تنها ناشی از يك ضرورت اضطراری بود، باز کرد می توانست در صورت ادامه خود به پیدایش نوعی خوشبینی (حد اقل خوشبینی ساده) کمک کند. اما ترقف این بحث و به موازات آن اشاعه وسوسه های ناشی از «سفت کردن کمر بند ها» برای سامان دهی به وضع اقتصادی تنها می تواند شانس هر گونه تحول مسالمت آمیز در کشور ما را از بین ببرد، زیرا چنانکه ذکر شد، در ایران ما «حکومت آمرانه» تنها و تنها در خدمت عقب مانده ترین و فاسد ترین بخش های حاکمیت و پروراندن نه فرهنگ متحول و صنعتی بلکه عامل رشد رژیم دلالی بوده است. تاریخ تا بحال جز این چیزی نشان نداده، اگر دوستان شاهد دیگری دارند، این گوی و این میدان!

آرمانهای دوران روشنگری را در انطباق با فرهنگ خویش و با شرایط ویژه جامعه خویش مدتها قبل از حتی بسیاری از کشور های «غربی» برافراشتند و سنت دیرپا و نیرومندی برجای گذاشتند. جنبش مشروطیت و تمدن و روشنگری زمانی در ایران توده ها را با حرکت درآورد که تقریباً در سرتاسر اروپای شرقی و بخش بزرگی از اروپای مرکزی و حتی غربی (آلمان) و سرتاسر اسکاندیناوی، ژاپن، کره، تایوان... رژیم های سلطنتی خودکامه حاکم بوده است. جنبش مصدق نیز یکبار دیگر نشان داد که تنها حکومت های دمکراتیک و پارلمانی قادراند هم رشد اقتصادی سالم را تضمین کنند (سیاست موازنه منفی معروف مصدق) و هم شرایط لازم برای انتگراسیون سالم به بازار جهانی را تأمین نمایند. سقوط صنعت و رشد نیرو های صنعتی بعد از ۲۸ مرداد نیز به روشنی نشان دادند که حکومت «آمرانه» زاهدی ها و تیمور بختیار ها خیلی سریع جای خود را به حکومت «طبیعی» درباری میدهند.

در سرتاسر تاریخ کشور های آسیای مدل حکومت «آمرانه» اما از جنبش مدون و روشنگرانه دمکراتیکی نظیر جنبش مشروطیت ایران خبری نیست. در ژاپن هنوز که هنوز است سیمای خداگونه امپراطور هرگز از سوی رعایای سربراه مورد تردید قرار نگرفته و در کره و سنگاپور نیز نشانی از حرکت های بورژوا - دمکراتیک ملهم از ایده های انقلاب فرانسه (ایده های «غربی») نیست. تایوان و هنگ کنگ نیز که ویژگی خاص خود را دارند.

نکته دیگری که توجه بدان خالی از فایده نیست این است که نظریه جانبداری از «دولت نیرومند» با انگیزه های چه یا ناسیونالیستی و خیرخواهانه چندان جدید هم نیست. تقریباً تمام کسانی که پس از بریدن از ایده های چه و یا بریدن از استبداد کمونیستی به جای ادامه يك روش مستقل و دمکراتیک به حمایت از دستگاه سلطنت روی آوردند، چه باطناً و چه ظاهراً با همین ایده تنها به تمکیم دستگاه استبدادی کمک کردند و به هیچیک از اهداف خود دست نیافتند. خلیل ملکی ها و بسیاری از پیروان پرشور نیروی سوم، چمفری ها، پرویز نیکیخواه ها، داریوش همایون ها و بسیاری تکنوکراتهای مشهور و گمنام از پیشاهنگان طرز فکر مدافع «حکومت آمرانه» بودند. آیا بهتر نیست حداقل به نظرات امروزیین افرادی مانند داریوش همایون و حمایت جدی تر ایشان از حکومت دمکراتیک توجه شود؟

نکته دیگر توجه به دگرذیسی حکومت جمهوری اسلامی است که از يك حکومت متکی بر حمایت بی چون و چرای مردم (به عنوان استثنائی در تاریخ ایران که طی آن چند صباحی مردم با رضا و رغبت توهم آلود زیر بار حکومت را گرفتند)، به حکومت جناح رسالت بدل شده است. پیدایش «منافع» معین درون حاکمیت و فراموشی روزافزون «آرمانهای» اسلامی آغاز نهضت خمینی بی تردید بدون درآمد نفت نمی توانست این چنین



انبیان

مرد

جهان‌دیده

باقر مؤمنی

غریبی گرت ماست پیش آورد
دو پیمانه آبست و یک چمچه دروغ
اگر راست می‌خواهی از من شنو
جهان‌دیده بسیار گوید دروغ

تذکر

مطلب زیر، اگر چه در قسمتی ممکن است «دفاع شخصی» تلقی شود ولی در حقیقت بیشتر به این نیت نوشته شده که نمونه ای از درستی و نادرستی های کتاب «خاطرات نورالدین کیانوری» نشان داده شود و به ارزیابی بقیه مطالب این کتاب یاری رساند. امیدوارم خواننده این نوشته را مطلقاً چوابگوشی شخصی به کیانوری تلقی نکند چرا که نوشتن اینگونه مطالب، اگر واقعاً بخواد در حد دفاع شخصی بماند، بنظر من بهتر است هرگز نوشته نشود و وقت خواننده را به هدر ندهد.

هرگز باور نداشتم که نام و شخص محمد باقر مؤمنی بتواند در خاطرات شخصی چون کیانوری جایی داشته باشد چرا که معمولاً انتظار می‌رود اشخاص نامدار و مؤثری چون او بیشتر به گزارش سیر و تحلیل حوادث تاریخی و اجتماعی دوران زندگی خودشان بپردازند تا آیندگان بتوانند از تجربه آنان و از تجربه تاریخ در زندگی اجتماعی آینده خود از آن بهره بگیرند و تاریخ نویسان نیز در تحقیقات خود بعنوان منبعی قابل اعتماد آنها مورد استفاده قرار دهند، و اگر هم سخنی درباره اشخاص بماند می‌آورند، معمولاً با توجه به نکات بالا، باید سخن از اشخاصی باشد که استعداد ها و اعمالشان در ایجاد حوادث و تحولات تاریخ کشور خود نقشی مثبت یا منفی بازی کرده باشد نه آدم هاشی چون من که هیچگاه بقول معروف نه سر سیر بوده اند و نه ته پیاز و کمترین نقشی در ایجاد حوادث، نلیا یا اثباتاً، نداشته اند و همیشه سربازی ساده در میان سپاه عظیم خلق بوده اند. اما معلوم نیست کیانوری و مصاحبه گران، که بیاری یکدیگر کتابی قریب هفتصد صفحه تدوین کرده اند، چرا با اینهمه اصرار و سماجت قسمت بزرگی از کتاب را بشیوه ای عوامانه و عوام پسند به گفتگو درباره تابین های سپاه مبارزات اجتماعی اختصاص داده اند که در جزء آنان نام من هم آمده است، باین ترتیب:

محمد باقر مؤمنی «کرمانشاهی بود. در کمیته ایالتی تهران کار میکرد و جزء کسانی بود که پس از کشف سازمان افسری دستگیر شدند. در زندان، تا آنجا که من اطلاع دارم، مانند دیگران ضعف نشان داد و با مجله **عبیرت** همکاری داشت. پس از آزادی شنیده ام که با احسان نراقی در «مؤسسه تحقیقات اجتماعی» فعالیت داشت و از راه ترجمه برخی کتب زندگی را میگذرانید. باقر مؤمنی خیلی به شخص خود اعتقاد دارد؛ در جایی که نفر دوم باشد حاضر نیست کار بکند و همیشه می‌خواهد نفر اول باشد. در دوران مهاجرت گاهی خواستار دیدار با این و آن فرد رهبری میشد ولی ما از او خواستیم که اگر

می‌خواهد، رسماً با حزب تماس بگیرد و نظریاتش را به بحث بگذارد، یک بار به فرانسه آمده بود و تقاضای ملاقات با احسان طبری کرده بود که ما با این ملاقات موافقت نکردیم. در آن موقع من اتفاقاً در پاریس بودم. به حسین نظری گفتم که به او بگوید اگر می‌خواهد با حزب صحبتی داشته باشد نزد من بیاید. اول گفت نه! ولی بعد از سه چهار روز گفت که برای ملاقات حاضرم. من پاسخ منفی دادم و گفتم که اگر همان بار اول که از تو دعوت کردیم می‌آمدی حاضر بودیم با تو گفتگو کنیم. بعد از انقلاب، او مانند برخی دیگر از همانندانش خواستار آن بود که ما به حضورشان برویم، ولی ما راه خود را پیش گرفتیم و او هم مرتب مقاله بیرون میداد و **مَن، مَن، مَن** میکرد و علیه حزب حرف میزد. مؤمنی انور خامه ای به قوه سه است. اینها همه «مَن» های تاریخنند.»^۱

در جای دیگر: «طبری با باقر مؤمنی هم خوش و بش داشت.»^۲ و در جای دیگر: «در سال ۱۳۴۵ از سازمان حزبی شبکه بسیار کوچکی بجا مانده بود و... عده ای از کادر ها نیز مانده بودند و این شبکه را اداره میکردند (مانند فرج الله میزانی، صادق انصاری، محمد باقر مؤمنی، منوچهر هوشمند راد، پرویز شهریاری و رحمت الله جزئی).»^۳

این نوشته، با اینکه کیانوری و سایر تدوین کنندگان آن بهنگام نوشتن آن به بسیاری از مدارك و اسناد دسترسی داشته اند، باز هم مثل تمام خاطرات دیگر در قدم اول بطور طبعی در برخی موارد متأثر از خطای حافظه است که در اینجا این خطای حافظه گاه با بی دقتی نیز همراه است، و در مرحله دوم تأثرات شخصی نیز در تنظیم آن بکار رفته که این نیز تا حدودی میتواند طبعی باشد اما آنچه طبعی نیست غرض ورزی هائی است که در تدوین قطعه بالا به چشم می‌خورد که بنظر می‌رسد در وهله اول خود کیانوری و در مرحله دوم از جانب مصاحبه گران و تدوین کنندگان کتاب صورت گرفته باشد و بااحتمال بسیار قوی هدف یا هدف های خاصی را تعقیب میکرده است. برای فهم مطلب میکوشم تا آنجا که عقلم قد میدهد یک کالبد شکافی از قطعه بالا بعمل بیاورم تا شاید خواننده بهتر و دقیق تر به داوری بپردازد اما یکبار دیگر یادآوری میکنم که اگر نوشته کیانوری در جایی بصورت مستقل انتشار می یافت، بعلمت جنبه کاملاً شخصی و مطلقاً محدود آن تنها به رابطه میان گوینده و مخاطبش مربوط میشد و تکذیب یا تأیید آن نباید و نمیتوانست مورد توجه دیگران قرار میگرفت اما از آنجا که این مطالب در یک کتاب تقریباً هفتصد صفحه ای درباره گوشه هائی از تاریخ معاصر ایران آمده و بنظر می‌رسد که اشکالات این قطعه بر سراسر آن حکمفرماست، و از آنجا که مطالب این کتاب حتماً در تاریخ نویسی های بعدی مورد استناد قرار خواهد گرفت روشن کردن درستی و نادرستی ها و شیوه های بکار رفته در محدوده ای که به اینجا بمرتب میشود و از قرار معلوم در سراسر کتاب انعکاس دارد میتواند تا حدودی برای خواننده معمولی و همچنین اهل تحقیق روشنگر باشد.

چنانکه دیده میشود قطعه بالا، مثل بقیه مطالب کتاب، بکمک سه افزاز دانسته ها، شنیده ها و گمان زنی ها - و بدون ارائه هیچ سندی - نوشته شده و با استنباطات و نتیجه گیری های قطعی معینی درباره موضوع و شخص مورد بحث پایان یافته است.

دانشته ها: باقر مؤمنی «در کمیته ایالتی تهران کار میکرد»، جزء کادر هائی بوده که شبکه کوچک باقی مانده از حزب را اداره میکرد، «پس از کشف سازمان افسری دستگیر شد»، ضعف نشان داد و «با مجله عبیرت همکاری داشت»، در مهاجرت خواستار تماس با افراد رهبری بود، طبری با باقر مؤمنی «خوش و بش» داشت و مؤمنی در فرانسه یکبار تقاضای ملاقات با طبری کرده بود که با آن موافقت نشد، برای ملاقات با کیانوری هم چون با سه چهار روز تأخیر جواب مثبت داد کیانوری بهمین علت تقاضای ملاقات او را رد کرد. پس از انقلاب خواستار این بود که رهبران حزب توده به حضورش بروند، «مقاله بیرون میداد» و «مَن، مَن، مَن» میکرد و «علیه حزب حرف میزد.»

شنیده ها: با احسان نراقی در «مؤسسه تحقیقات اجتماعی» فعالیت داشت، از راه ترجمه زندگی را میگذراند.

استنباط ها: «به شخص خود اعتقاد دارد»، در همه جا «می‌خواهد نفر اول باشد»

نتیجه گیری: مؤمنی انور خامه ای بقوه سه است و یکی از «مَن» های تاریخ است.

پیش از همه و برای جلوگیری از هر نوع سوء تفاهمی که اصطلاح «کمیته ایالتی تهران» ممکن است بوجود آورد باید بگویم اینجانب قریب چهار سال و نیم پیش از دستگیری در تهران ساکن بودم و ناگزیر مأموریت های حزبی من از جانب یکی از کمیته های پنجگانه کمیته ایالتی تهران تعیین میشد، و نباید این سوء تفاهم پیش آید که من در مقام عضویت در کمیته ایالتی تهران بوده ام. در مورد «اداره شبکه بسیار کوچک» باقیمانده از حزب هم نباید آنرا چندان جدی گرفت زیرا اولاً من در این «اداره» چرخ هفتم بودم که بویژه با توجه به کمیت و کیفیت سازمان باقی مانده از حزب در واقع میتوان گفت این نقش مطلقاً نمیتوانست قابل ملاحظه باشد، ثانیاً فاصله زمانی این «اداره» که از تشکیل جلسه هفت نفره کادر های باقیمانده شروع شد عمری کمتر از دو ماه داشت و با دستگیری من، به همراه منوچهر هوشمند راد، یکی دیگر از این کادر های هفتگانه، و سپس دو نفر دیگر از این هفت نفر پایان یافت. ضمناً محض اطلاع بگویم که کیانوری بظناً اسم رحمت الله جزئی را جزء این کادر های باقیمانده آورده و حال آنکه او مدتها پیش بعنوان عضو کمیته ایالتی تهران و مسئول شبکه درجه داران ارتش دستگیر شده و شکنجه هائی را هم از این بابت تحمل کرده بود. در عوض در این مورد باید از علی متقی و حبیب ثابت نام برد.

اما تاریخ دستگیری من هم در نوشته کیانوری از دقت کافی برخوردار نیست زیرا «کشف سازمان افسری» و دستگیری اعضای آن در فاصله بین ۲۱ مرداد ۱۳۳۲ تا میانه شهریور همین سال صورت گرفت و تاریخ دستگیری من بیش از دو سال پس از این تاریخ، یعنی ۱۰ آبان ۱۳۳۵ بوده است.

کیانوری بعنوان يك «اطلاع»، از ضعف نشان دادن من پس از دستگیری سخن میگوید. شك نیست که حقیر نیز مثل هر انسان معمولی دیگری دارای ضعف های خاص خودم هستم. باید یادآور شوم که من اساساً هیچگاه به وجود انسان قهرمان کامل و بی نقص اعتقاد نداشته ام و در اینصورت بدور از من که برای خودم نسبت به آدم های عادی و معمولی امتیازی قائل شوم ولی درعین حال فکر میکنم برچسب کلی «ضعف» را هم بدون ذکر مورد یا موارد مشخص نباید پذیرفت. اما اطلاع و ادعای کیانوری در مورد ضعف اینجانب مطلقاً باید از مطالعه پرونده های مربوطه و یا کسب اطلاع از حزبی های مطلع و صدیق و دقیق بدست آمده باشد تا بتوان اینچنین با قاطعیت بر آن تکیه و آنرا بازگو کرد. (یادآوری این نکته مرا به این اندیشه میاندازد که به مصاحبه گران با کیانوری و یا کسان دیگری که به پرونده های مربوطه دسترسی دارند پیشنهاد کنم تا برای روشن شدن وضع کسانی که از آنها به خوبی یا به بدی در کتابشان یاد شده، این پرونده ها را بعنوان ضمیمه کتاب «خاطرات نورالدین کیانوری» تمام و کمال منتشر کنند تا خوانندگان این «اتهام نامه» و همچنین اهل تحقیق در دآوری ها و تأملاتشان گرفتار دست انداز نشوند). اما در آنچه که به درستی و یا نادرستی «اطلاع» کیانوری در این مورد مشخص مربوط میشود، حتی پیش از دسترسی به پرونده های مربوطه براحتی و آسانی میتوان از دو نفر، که در این مورد بخصوص از همه مطلع تر و به من نزدیکتر بوده اند، خواست که گروای خودشان را با اطلاع همگان برسانند و این دو نفر یکی مهندس صادق انصاری و دیگری پرویز شهریاری است که با همدیگر هم پرونده بوده ایم. برای نمونه بگویم که این دو نفر میتوانند گواهی دهند که من حتی شرکت خودم را در آخرین جلسه عمومی هفت تن کادر باقیمانده حزبی بشکلی اجرا، که میتواند کودکانه و بیمعنی هم تلقی شود، انکار کردم و این انکار حتی يك بار در برابر سرهنگ زیبایی و در حضور مهندس انصاری تکرار شد در حالیکه سیر تا پیاپی آن جلسه در پرونده منعکس بود و زیبایی، و زمانی که بازجویی من بود، از جزئیات آن اطلاع داشتند.

در ضمن بد نیست خواننده بداند که یکی از این دو، یعنی پرویز شهریاری، که مترجم چندین کتاب ریاضی و اکنون هم منتشر کننده مجله «چیزستا» و بنا به نوشته کیانوری «مورد علاقه زیاد» او و مریم همسر کیانوری، هم هست، یکی از دو نفری است که حامل پیغام تهدید سرهنگ ناصر مقدم برای حقیر بوده اند. توضیح آنکه پرویز شهریاری مدتی پس از دادگاه اول ما سه نفر، و پیش از دادگاه تجدید نظر، با قید کفیل آزاد شد و هنگامی که از دادرسی ارتش به قزل قلعه برگشت تا ااثاثیه اش را ببرد در موقع خدا حافظی به من گفت

سرهنگ مقدم - که آنزمان زیر بست از موده دادستان دادرسی ارتش بعنوان دادیار انجام وظیفه میکرد و مسئول رسیدگی به پرونده ما بود - پیغام داده و گفته است مخصوصاً به مؤمنی بگو دست از رفتارش بردارد و گرنه خیال نکند که بعد از خاتمه محکومیت آزادش میکنیم. او بالاخره هم به این تهدید عمل کرد و با استفاده از تقاضای «فرجام» و ارجاع پرونده به دادگاه تمیز، برخلاف تمام موازین و سنن قانونی مانع آزادی بموقع انصاری و من در پایان زمان محکومیتمان شد.

همکاری من با مجله «عبرت» نیز بطور قطع جعلی است که عاصماً و با آگاهی کامل صورت گرفته و هرگونه «اطلاعی» درمورد رابطه اینجانب با این مجله دروغی آشکار و گستاخانه است. دلیل:

طبق اطلاع کتاب «سیر کمونیسم در ایران»، که از جانب فرمانداری نظامی تهران و با مقدمه تیمور بختیار منتشر شده، این مجله از ۱۵ بهمن ۱۳۳۴ پرسیله نادمین شروع به انتشار کرده و بصورت ماهانه و بطور منظم «تا شماره پنجم خود بعنوان ارگان زندانیان توده ای منتشر میشد» ۴ و تاریخ انتشار شماره پنجم آن ۱۵ خرداد ۱۳۳۵ بود و من، همانطور که قبلاً یادآوری کردم در ۱۰ آبان همین سال دستگیر و در حادثه ای که بهنگام دستگیری من پیش آمد مستقیماً به بیمارستان منتقل شدم و تنها در هفته اول آذر ماه، یعنی شش ماه پس از انتشار شماره پنجم عبرت بود که پس از اطمینان قطعی از زنده ماندن من مرا به یکی از انفرادی های زندان لشگر ۲ زرهی منتقل کردند و طبیعی بود که در این زمان وضع مزاجی من طوری نبود که اگر هم بخواهم بتوانم با مجله «عبرت»، حتی اگر وجود خارجی میداشت، همکاری کنم. البته طبق اطلاع کتاب بالا مجله نامبرده از شماره ششم در خارج از زندان همچنان تا مدتی بعنوان «ناشر افکار اعضاء سابق حزب توده» و از ۱۵ بهمن ۱۳۳۵، یعنی از سال دوم، بعنوان يك مجله مستقل منتشر میشد ۵ ولی در آن زمان که من در زندان بودم زندانیان از وجود آن اطلاعی نداشتند، اما گذشته از اینها کافی بود کیانوری از خیلی ها که پس از انقلاب در ایران با او تماس داشتند و یا لا اقل از جهانگیر افکاری، که بقول خود او «عضو هیئت تحریریه مجله عبرت بوده» ۶ و میتواند شاهد عدلی باشد در این مورد کسب اطلاع بکند و به چنین دروغ آشکاری دست نزند.

تقاضای من در مورد تماس با افراد رهبری حزب در مهاجرت هم یکسره ساختگی است زیرا من اساساً پس از رهائی از زندان در سال ۱۳۳۷ چیزی بنام «حزب توده ایران» را پرسمیت نمشناختم و آنها را هم که در مهاجرت افتاده بودند، علی رغم تمام دانش علمی و اجتماعی و سیاسی و شخصیت فردی دوست داشتنی و قابل احترام بعضی از آنها، مطلقاً صاحب صلاحیت در اظهار نظر، چه رسد به رهبری سیاسی، درمورد مسائل ایران نمیدانستم و بعضی از توده ای های سابق که در داخل ایران در سالهای پس از ۱۳۳۸، چه در جهت حزب توده و یا در ارتباط با مهاجرین توده ای و چه در جهت مخالف با آنها به فعالیت سیاسی پرداخته میتوانند در این باره شهادت دهند. اما در سال ۱۳۴۶، بعلت اینکه فکر میکردم دیگر هیچگونه فعالیت سیاسی نمیتوانم در ایران داشته باشم به فرانسه سفر کردم و از طریق بزرگ علوی، که از جوانی تا امروز همیشه به او علاقه و با او رابطه دوستانه داشته ام، خواستم که تماس مرا با دکتر رادمنش تأمین کند. توضیح اینکه من در ایران، هنگامی که رادمنش مسئول تشکیلات کل حزب بود، زیردست او کار میکردم و او را انسان با شرف و صدیق و دوست داشتنی و بی کلکی یافته و به او علاقه خاصی پیدا کرده بودم. البته من مخصوصاً به علوی یادآور شده بودم که حتماً به او تذکر بدهد که این ملاقات مطلقاً جنبه دوستانه دارد و بهیچوجه نباید در هیچ جایی منعکس شود. دکتر رادمنش به پاریس آمد و ما چند جلسه با هم ملاقات کردیم. البته من در همان جلسه اول و پیش از هر گفتگویی قول و قرارمان را تکرار کردم و او پذیرفت و قول داد که خبر این ملاقات ها هیچ جا درز نخواهد کرد. اما علت ملاقات من با او در این بود: یکی اینکه در چند سال اخیر رهبری حزب در مهاجرت نه تنها مرتباً تحلیل ها و خط مشی هائی را از طریق پیک ایران مطرح میکرد که در تمام موارد اساسی بنظر من غلط و گمراه کننده بود بلکه علاوه بر آن با دادن مسئولیت به يك مأمور ساواک بنام عباسعلی شهریاری سازمان هائی در داخل ایران بوجود آورده بودند که لطمه های زیادی به افراد و گروه های سیاسی فعال چپ

امیرخسروی و حسین نظری، دو عضو دیگر این کمیته هم میتوانند گواهی بدهند.

گذشته از همه اینها همین مطلب که کیانوری مدعی شده «بعد از انقلاب او... خواستار آن بود که به حضورشان برویم» بخودی خود این ادعا را که من قبل از انقلاب خواهان تماس با او بوده ام نقض میکند زیرا پسپاری از کسانی که پیش از انقلاب مطلقاً حزب را طرد میکردند و یا حتی به شخص کیانوری پیش از سایر رهبران حزب بد و بیراه میگفتند پس از انقلاب که حزب کیا بیانی پیدا کرد به آستانه او سر سپردند و طبعی بود که من هم مثل دیگران در این زمان برای تقرب به حزب سینه چاک کنم ولی چطور شد که منتظر شدم تا رهبران حزب به حضور من بیایند. اتفاقاً در همین مورد یکی از مسئولان سابق سازمان جوانان که نجار بود و در سالهای فعالیت حزبی با یکدیگر ارتباط داشتیم و بعد ها پس از تلاشی حزب هم آمد و شد دوستانه را حفظ کردیم بدون اطلاع من و از پیش خود یکی دو بار به کیانوری اعتراض میکند که چرا سراغ مؤمنی نمیروید و او که در اثر اصرار این رفیق عصبانی میشود با ناراحتی میگوید من بخاطر تماس با این آقا با پاسپورت قلابی به پاریس رفتم و با همه اصراری که کردم حاضر به ملاقات با من نشد. دیگر بیشتر از این میخواستید چکار کنم!

البته من اخلاقاً هیچگاه به خودم اجازه ندادم که پیشنهاد دوستانه با کسی را رد کنم ولی در این مورد بخصوص اطمینان نداشتم که خبر این ملاقات، که از نظر من مطلقاً بیفایده بود، به گوش ساواک نرسد و به نظری میگفتم اولاً چون من با کیانوری سابقه دوستی و علاقه شخصی خاصی ندارم این ملاقات جنبه حزبی پیدا میکند و در حقیقت منظور کیانوری هم همین است، ثانیاً من اساساً هیچ بحثی با مسئولین حزب توده ندارم و بالاخره میدانم که این خبر به گوش ساواک خواهد رسید و من هم حوصله سین جیم کردن در ساواک را ندارم.

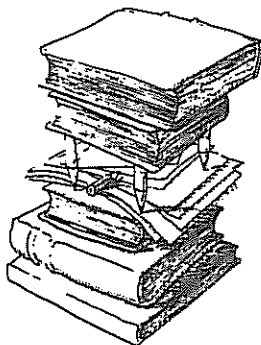
تکر این نکته لازم است که من علاوه بر اینکه بواقع ملاقات رسمی و هرگونه بحث سیاسی و نظری را با هیچ عضوی از حزب توده مفید نمیدانستم اساساً به خود کیانوری مشکوک بودم زیرا میدانستم که او در ایران دستگیر شده و معلوم نیست با چه قول و قرار ها و چه نوع معامله ای آزادی خود را بازخریده و به خارج رفته است. خبر دستگیری او در ایران در همان زمان اینطور شایع شد که یکی از تسلیم شدگان حزبی او را در خیابان شاهرضا شناسائی میکند و او با تیراندازی بطرف یکی از مأموران و زخمی کردن او از معرکه میگریزد. کیانوری خود نیز ماجرا را عیناً بهمین شکل در خاطرات خویش (صفحه ۲۴۲) آورده و تاریخ آنرا مهر یا آبان ۱۳۲۳ قید کرده است. ولی علاوه بر اینکه این روایت صد در صد مشکوک است بعضی از گواهان نیز اظهار اطلاع کرده اند که او دستگیر شده و فرار او دروغی بیش نیست، از جمله خانم ملکه محمدی که با او قرار داشته و ناظر ماجرا بوده در خارج به کامبخش گزارش میدهد که او و کیانوری در سر قرار متوجه میشوند که تحت تعقیب هستند و آنها برای فرار از دست تعقیب کنندگان از یکدیگر جدا میشوند. ملکه محمدی به راه خود در خیابان شاهرضا ادامه میدهد و کیانوری داخل یکی از کوچه ها میشود. او حکایت میکند که پس از طی مقداری راه

وارد کرد. من بر خود لازم میدانستم که این مطالب را با او درمیان بگذارم و از او خواستم که در مورد کار هایشان در ایران احساس مسئولیت بیشتری بکنند. گذشته از این من قصد داشتم مطالعات عینی دقیقی در مورد شیوه های کار انقلابی و مبارزه مسلحانه انقلابیون کوبا انجام دهم و فکر میکردم شاید او بتواند امکاناتی برای مسافرت من به کوبا فراهم آورد ولی او گفت که چنین امکانی ندارد. بعد ها هم، بخصوص پس از کنار گذاشتن او از مقام رهبری حزبی در اروپا و همچنین پس از انقلاب در ایران ملاقات های مکرر و مفصلی با او داشته ام که شرح آنها در مجله «الفبا» شماره ۵ مورخ زمستان ۱۳۶۳ تحت عنوان «مردی تنها» چاپ شده است.

در مورد رابطه طبری و «خوش و پش» (۹) او با من و یا تقاضای ملاقات با او در خارج از کشور باید بگویم که من از اوایل آذر ماه ۱۳۲۵، که ناگزیر به اقامت دائمی در تهران شدم، تا ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ که حزب غیر قانونی شد بعلمت علاقه به خواندن و نوشتن به دفتر مطبوعاتی حزب هم رفتم و آمد پیدا کردم و در گفتگو ها و محافل فرهنگی که در جنب مطبوعات حزبی تشکیل میشد حضور می یافتم و طبعاً با طبری ارتباط پیدا کردم. اگر چه ناسپاسی است ولی باید اعتراف کنم که علی رغم محبت و احترامی که او همیشه در حق من روا میداشت پس از دو سه ماه اولیه آشنائی با طبری، بعنوان آنچه که شهرت داشت، بکلی نسبت به او بی اعتقاد شدم زیرا دریافتم که او از لحاظ علمی مطلقاً آن نبود که مینمود و از لحاظ اخلاق حزبی و شخصی هم، بقول یکی از کسانی که او را بسیار خوب میشناخت آدم «بی اخلاقی» بود و طبعی بود که کششی در رابطه من با او بوجود نیاید و بهمین دلیل وقتی در اروپا بودم نه تنها تقاضای ملاقاتی از او نکردم بلکه بر عکس در برابر نامه بسیار ستایش آمیزی که بوسیله حسین نظری، یکی از مسئولان حزب توده در فرانسه، برای من فرستاد، باز هم با ناسپاسی و حتی شاید بشود گفت برخلاف ادب و تربیت متعارف، فقط چند فحش غیابی نثار او کردم.

توضیح مطلب از اینقرار است که من در مسافرت هایم به فرانسه با حسین نظری روابط دوستانه داشتم و یکبار با استفاده از آشنائی های او و از طریق او با مجله ماهانه نول کریتیک LA NOUVELLE CRITIQUE، که یکی از نشریات وابسته به حزب کمونیست فرانسه بود، مصاحبه ای داشتم که در شماره اوت - سپتامبر ۱۹۷۶ این مجله چاپ شده بود. طبری ظاهراً از طریق نظری متن فارسی مصاحبه را بدست آورده، و خوانده بود و نامه نامبرده را، که پر از تمجید و تحسین های آبکی و هزار تا يك غاز معمول به و خاص خود او بود در ارتباط با آن نوشته و برای من فرستاده بود، درست همان شیوه برخوردی که در همان جوانی مرا همیشه در مواجهه با او عصبی میکرد. معلوم نیست کیانوری همین پیش آمد را بعنوان تقاضای ملاقات با طبری تلقی کرده یا چیز دیگری مورد نظرش بوده ولی در هر حال معلوم نیست چرا بقول کیانوری «ما»، یعنی «حزب» یا بعبارت دیگر خود او با ملاقات طبری با من مخالفت کرده است؟ البته اگر کیانوری منبع خبر را میگفت امکان داشت بتوانم در این مورد توضیح روشن کننده تری بدهم ولی در هر صورت از آنجا که من در پاریس با حسین نظری، بعنوان دوستی شخصی، غالباً در تماس بوده ام، اگر گذشت زمان و حوادث روزگار حافظه اش را مگر نکرده باشد، میتواند در مورد مطالب بالا گواهی بدهد.

اما در مورد تقاضای ملاقات من با کیانوری و نحوه پاسخ منفی او، که انسان را بیاد قهر و آشتی های بچه ها با هم میاندازد، یکی از شاهکار های جمل و تحریف است و شاید کمتر کسی تا این حد جرأت کند با چنین جسارتی دست به چنین کاری بزند. اصل قضیه از اینقرار است که در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۵ که در پاریس بودم حسین نظری یکی دو بار از من خواست که با «رفیق کیا» ملاقات کنم و با اینکه من با قاطعیت این پیشنهاد را رد میکردم ولی او باز هم، بر اساس پشتکار و خصوصیات روحی خاصی که دارد، این پیشنهاد را در زمان های مختلف و بمناسبت های مختلف، بار ها تکرار کرد و هر بار هم با مخالفت من روبرو شد. یکبار نیز در جلسه کمیته حزب در فرانسه، که در پاریس و با حضور کیانوری تشکیل میشود او هوشنگ بهزادی، یکی از اعضای سه گانه این کمیته را، که روابط بسیار دوستانه ای با هم داریم، وادار میکند که تلفنی از من دعوت کند که ملاقات با او را بپذیرم ولی علی رغم اصرار های مکرر او من این پیشنهاد را رد میکنم که درباره این مطلب هم علاوه بر بهزادی، بابک



متوجه شدم که کسی دنبال من نیست، برگشتم ببینم بر سر کیانوری چه آمده ولی او را دیدم که مأمورین دستگیر کرده و به طرف جیب فرمانداری نظامی میبرند. یک شاهد عینی دیگر نیز رادمنش را، زمانی که در عراق بوده، غیر مستقیم در جریان دستگیری کیانوری میگذارد، باین ترتیب که این شاهد عینی خود در همان زمان دستگیر میشود و هنگامی که در یکی از کریدور های فرمانداری نظامی منتظر احضار و بازجویی بوده کیانوری را می بیند که مأموران فرمانداری نظامی او را به اطاق سرتیپ بختیار میبرند و پس از مدت کوتاهی از اطاق خارج میشود. بعد ها وقتی رادمنش موضوع دستگیری کیانوری را به هیئت اجراییه گزارش میدهد کامبخش میگوید کیانوری خودش پس از ورود به شوروی در تماس با «رفقا» تمام ماجرا را شرح داده و «رفقا» خودشان در جریان هستند.

در تأیید این موضوع به گزارش «محرمانه و مستقیم» فتح الله بهزادی مسئول ساواک آلمان شرقی به رئیس ساواک در اروپا نیز میتوان اشاره کرد، توضیح آنکه این گزارش که در تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۵۴ تنظیم شده بدست ایرج اسکندری میافتد و او با اینکه آنرا در اختیار مقامات آلمان شرقی میگذارد آنها ظاهراً هیچ اقدامی در این مورد نمیکند. اسکندری رونوشت این گزارش را در اختیار دکتر نصرت الله جهانشاهلر میگذارد که او بعد ها آنرا در بخش یکم خاطرات خود بعنوان «سرگذشت - ما و بیگانگان» چاپ میکند. در این گزارش سخن از «اقداماتی» رفته که کیانوری «در سال ۱۳۳۲ نموده» و «نامه ای که از او در دست است» و این تاریخ با همان تاریخ دستگیری کیانوری، یا بقول خودش درگیری با مأموران فرمانداری نظامی تطبیق میکند. مسئول ساواک در این گزارش درباره کیانوری مینویسد که با توجه به آن «اقدامات» و «نامه» او «دستش زیر سنگ است و در آینده میتوان از آن استفاده کرد». در این نامه سخن از طرح «سینه خیز» ساواک بمیان آمده که بموجب آن باید برای «پی اعتبار» کردن ایرج اسکندری تبلیغ و برای «در دست گرفتن رهبری» از طریق کیانوری کوشش بشود. در اینمورد هم ساواک باید از طریق «ارتباط منظم با لندن و پاریس» و اطلاع امریکا اقدام کند و «رابطین انگلیسی مظفر فیروز» هم، که خواهر زاده مریم همسر کیانوری است و با هر دوی آنها ارتباط نزدیک و صمیمانه دارد، اقدام خواهند کرد.

اما علاوه بر «اطلاعات» معمول کیانوری که ذکر آنها رفت او بر اساس شنیده هایش مینویسد که مؤمنی با احسان نراقی در «مؤسسه تحقیقات اجتماعی» کار میکرده است. این مؤسسه که از اواسط سال ۱۳۴۸ من در آن استخدام شدم نامش «مؤسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی» بود و با «مؤسسه تحقیقات اجتماعی» که نراقی در کنار دکتر صدیقی عملاً آنرا اداره میکرد مطلقاً ارتباط و سنجیتی نداشت و رئیس آن دکتر اکبر اعتماد و معاون آن عبدالرحیم احمدی، از توده ای های سابق بود که بعد ها رئیس «دانشگاه آزاد» شد. من با استفاده از آشنائی سابق خود با احمدی و از طریق او در این مؤسسه استخدام شدم و کارم سرپرستی مجله «چکیده» مقالات علمی و اجتماعی چاپ شده در مطبوعات فارسی بود که از طرف یکی از ادارات این مؤسسه با عنوان «مرکز اسناد علمی» تهیه و منتشر میشد و کوچکترین تماس اداری هم با رؤسای مربوطه نداشت.

اما آنچه به احسان نراقی و «همکاری» من با او مربوط میشود اینست که او در نیمه دوم سال ۱۳۵۴ رئیس این مؤسسه شد و تا بهمن ۱۳۵۷ بیشتر بر سر کار نبود. در تمام دوران ریاست او من فقط یک بار او را دیدم و آنهم برای این مرا احضار کرد که دستور وزارت علوم، یا در حقیقت ساواک را مبنی بر اخراج من نشان بدهد. این دستور بعلت شرکت من در شبهای شعر کانون نویسندگان صادر شده بود ولی از قرار معلوم نراقی بر من منت گذاشت و آنقدر این دستور را پشت گوش انداخت که از حدت اولیه اوضاع کاسته شد و اخراج من معلق ماند. ولی اگر در آن موقع در اثر محبت نراقی اخراج نشدم در شهریور ۱۳۵۹ بافتخار بازنشستگی زودرس و زورکی نائل شدم. باین ترتیب ملاحظه میشود که عبارت «با احسان نراقی در مؤسسه تحقیقات اجتماعی فعالیت داشت» میتواند مصداق کامل «حسن و خسین هر سه دختران مغایه» باشد.

در مورد «ترجمه برخی کتب» هم که از آن راه «زندگی را میگذراندم» باید گفت من با حقوقی که از کار اداری بدست میآوردم

اداره میشدم ولی میتوان گفت در یک دوره ای من با اشتغال به ترجمه چند کتاب، که با همکاری بعضی از دوستان انجام میگرفت، «زندگی میکردم». در حقیقت هم من از طریق همین ترجمه ها - که البته هیچیک از آنها کار تنهای من نبود - توانستم با دنیای دلخواهم، اگر چه بصورتی محدود هم باشد، تماس برقرار کنم. این «ترجمه ها» برای من نه نان بلکه هوا و روشنائی بودند که در فضای تیره و بسته آن زمان به سلول های نیم مرده درون درهم ریخته ام زندگی بخشیدند، مرا از خودم خارج میکردند و با دنیای پرهیاهوی بیرون و نسل پر تکاپوی تو آمده به نوعی پیوند میدادند.

اما اینکه بعد از انقلاب «مقاله بیرون میدادم» و «علیه حزب حرف میزد» باید اعتراف کنم که یکی از تقصیراتی که هیچگاه بر خودم نمی بخشم اینست که پس از انقلاب با همه امکاناتی که وجود داشت نه علیه حزب توده حرف زدم و نه مقاله بیرون دادم و تمام زندگی من در این زمان به پادوشی برای انتشار بموقع روزنامه هفتگی «صدای معاصر» و فصلنامه مارکسیستی «اندیشه» گذشت و در تمام آن دوره تنها توانستم دو مقاله بنویسم و در همان روزنامه به چاپ برسانم که هیچکدام آنها هم کمترین ارتباطی با حزب توده نداشت و حال آنکه در تمام این مدت نه تنها علناً زیر ضربه کیانوری و دست به قلم هایش بودم بلکه در پنهان هم علیه من به پرونده سازی مشغول شدند تا نام مرا در فهرست عناصر «ضد انقلاب» به ثبت برسانند. کیانوری خود در گفتگو هایش از من با عنوان «ناسیونال کمونیست» و یا عناوین مشابه دیگر نام میبرد و تا آنجا که یادم هست، رحمان هاتفی نیز، که با امضای حیدر مهرگان چیز مینوشت، در یک جزوه یک سرفصل را به این حقیر اختصاص داد و ناسزا هائی نثارم کرد که وجداناً سزاوار بسیاری از آنها نبودم. با اینهمه من کمترین پاسخی به این ناسزا ها و پرونده سازی ها ندادم چرا که تصور میکردم پرداختن به بعضی سر و صدا های اهل قبور کار زندگان نیست. و این خودداری من از پرداختن به این سر و صدا ها درست علی رغم اصرار بعضی از دوستان نزدیک بود که مدام به من فشار میآوردند که چیزی علیه حزب توده بگویم و بنویسم، و همچنین علی رغم فضائی بود که در میان قسمتی از نیرو های چپ در مورد من وجود داشت که مرا بعنوان توده ای شهرت میدادند. این امتناع از یک نظریه ای ناشی میشد که بعد ها، و شاید خیلی دیر، متوجه شدم اشتباه آمیز بوده و این ضرب المثل آباء و اجدادی را که مرده میتواند کفن را آلوده کند نباید دست کم گرفت. توضیح آنکه بعضی از دوستان نزدیک در آن زمان بحق - و من این را خیلی دیر فهمیدم - عقیده داشتند که خطر حزب توده موجود را برای جنبش چپ ایران باید جدی گرفت و با آن مبارزه کرد و من ضمن اینکه این عقیده را ناشی از روحیه و موضعگیری واکنشی ضد توده ای بعضی ها تلقی میکردم معتقد بودم که آنها در مورد خطر حزب توده غلو میکنند و صرف وقت و نیرو در مقابله با حزب توده موجود ما را از مبارزه در راه روشن کردن مسائل عمده دوران انقلاب، که بسیار هم پیچیده بود، بازمیدارد و منحرف میکند و در برابر نظرات این دوستان عقیده داشتیم که «حزب توده ایران» واقعاً نه «حزب» است، نه «توده ای» است و نه «ایرانی» زیرا یک باند شعبده باز پی اعتباری را که در ده ها سال مهاجرت تا بن دندان فاسد شده اند و از عناصر سالم و بیفیش آنها هم کاری ساخته نیست نمیتوان بعنوان یک «حزب» شناخت اگر چه عده ای از بازماندگان قدیمی غیر مهاجر هم به آن پیوسته اند. بعلاوه این حزب با پی اطلاعی و نا آشنائی مسئولان مهاجر آن و اساساً پایان یافتن مأموریت تاریخی اش در سال های پس از کودتای ۱۳۳۲ نمیتواند جنبه «توده ای» بخود بگیرد. کما اینکه واقعاً هم هرگز چنین نشد. گذشته از این کسانی که بعد ها به اعتراف خودشان - اگر چه این اعترافات متأسفانه در شرایط نامساعدی صورت گرفت - جاسوس دستگاه بوروکراسی شوروی و عضو و خبرچین دستگاه های جاسوسی آن - و شاید هم بعضی از آنها جاسوس در جانبیه بوده اند، و سالم ترین آنها هم وابستگی ذهنی عمیقی به برداشت های اجتماعی و سیاسی بوروکراسی شوروی دارند نمیتوانند به عمق مسائل جامعه ایران پی ببرند و در نتیجه نمیتوان آنها را پیشم ایرانی نگاه کرد، اما آنچه که من باشتباه و بغلط دست کم میگویم یکی قدرت توطئه گری دستگاه رهبری این «باند» بود که از طریق توطئه های تشکیلاتی و همچنین از طریق طرح مسائل مجعول و نامربوط، سازمان های نوپا و جنبش جوان و ناپخته چپ را دچار سردرگمی و

تتش میان... بقیه از صفحه ۶

موضوع دیگر، که ترجیح بند دائمی سخنگویان رژیم است، این نظر است که کارزار حقوق بشر در ایران که غرب علیه جمهوری اسلامی راه انداخته است، بی پایه و دروغ و يك ابزار سیاسی است. خامنه ای از موضع رهبر: «ادعای غرب را درمورد کمک ایران به تورریسم و رعایت نکردن حقوق بشر بهانه ای برای ابراز دشمنی با جمهوری اسلامی ایران توصیف» می کند. بررسی این دو موضوع به لحاظ اهمیتی که دارند موضوع نوشته مستقلی است که امیدواریم نشریه راه آزادی و علاقمندان و صاحب نظران بدان بپردازند.

پاریس ۱۲ فروردین ۱۳۷۲

* - در این قطعه نامه، متأسفانه اشاره نادرستی به جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک شده است که چون برخورد به آن از موضوع خارج می شود، جداگانه به آن خواهیم پرداخت.

مصاحبه با آذر نور... بقیه از صفحه ۲۲

شخصی، جدا بود و وفاداری به وصایای آنها، به معنای پالایش آرزو های آنان از زائده های چرکین و بیمار است. بی شک تاریخ، آنان را که با عملکرد انحرافی خود، این جنبش را به کژراهه و فروپاشی کشاندند نخواهد بخشید و داوری درباره این آدمک ها را با امیال بشر دوستانه قربانیان این جنبش، مخلوط نخواهد کرد.

امروز اگر متادیان سرمایه داری یک تاز میدان شده اند، نه از شکوفائی این نظم ظالمانه است که به خود می بالند؛ آنها از چرکابه نهضتی تغذیه می کنند که با پرافراشتن پرچم آرمانهای ناب بشر دوستانه، قربانی چهل و فساد شد و از درون متلاشی گشت. اما این پرچم بر زمین نخواهد ماند. بشریت ترقی خواه، بر چهل خویش فائق خواهد آمد، درس های شکست را خواهد آموخت و بار دیگر، بیاری عدالت خواهی و آرمانگرانی و بقصد آزادی و برابری واقعی انسانها، به شکل و محتوا و کیفیت دیگری سر بلند خواهد کرد. مطمئنم که آنروز دیر نیست، عقریه ساعت ممکنست متوقف شود، ولی هیچ وقت به عقب بر نمی گردد.

پایان

پاسخ به خوانندگان

- دوستان عزیزفرخنده، سیایش و هیاب و فرامرز از امریکا - چاپ مقالات شما بعلمت بی نظمی های موجود در کار روزنامه به تأخیر افتاده است. با پوزش از شما در اولین فرصت اقدام به درج آنها خواهیم کرد.

- از دوست عزیز ساکن شهر کلن آلمان که مقاله ای درباره حقوق بشر و تاجیکستان برای روزنامه فرستاده است تقاضا می کنیم متن کامل مقاله و یا فتوکپی سالم آنرا در اختیار ما بگذارند. متأسفانه نسخه ارسالی ناقص و قابل درج نیست.

توضیح میرزا آقا عسکری (مانی)

میرزا آقا عسکری (مانی) طی نامه ای به ماهنامه راه آزادی ضمن اشاره به امضای مقاله «فاجعه افغانستان ریشه در دخالت خارجی دارد» خواسته است به اطلاع خوانندگان رسانده شود که امضای نامبرده ربطی به او ندارد. میرزا آقا عسکری در این نامه تصریح کرده است که اکنون «هیچگونه همکاری مستقیم یا غیر مستقیم با نشریاتی که ارگان سازمان ها و احزاب باشند ندارم».

کمک مالی رسیده

معادل ۳۰۰ دلار

فرامرز

پراکندگی میکرد و یکی دیگر جاذبه شوروی همراه با اپورتونیسمی بود که در جنبش چپ در این جهت عمل میکرد. بهر حال اینجانب در تمام مدت پس از انقلاب تنها ابراز وجودی که در مورد حزب توده کردم مصاحبه ای بود با مجله تهران مصور که در قسمتی از آن نظراتی در مورد این حزب ابراز داشتم و بعد ها هم بصورت جزوه جداگانه ای تجدید چاپ شد.

اما اینکه من «به شخص خود اعتقاد دارم» و در همه جا میخواهم «نفر اول» باشم با قاطعیت کامل میتوانم بگویم که این نسبت ها، اگرچه مطلقاً عیب نیست و اگر مشروع باشد بنظر من حسن هم میتواند محسوب شود، بدبختانه یا خوشبختانه اصلاً به من نمی چسبد و استنباط دکتر کیانوری مطلقاً اشتباه آمیز و بااحتمال قوی ناشی از روحیه واکنشی کسانی است که نسبت به آدم های صاحب رأی مستقل حساسیت دارند. اینجانب بار ها تکرار کرده ام و در سراسر زندگی حزبی خودم هم نشان داده ام که يك سرباز ساده و با انضباط سپاه انقلابی حزب توده بوده ام و همیشه سعی کرده ام وظایفی را که به من واگذار شده، چه کوچک و چه بزرگ، با دقت و وفاداری انجام دهم و تمسخر و طعن بسیاری از دوستان و مخالفان را هم در این مورد بمسخره گرفته ام زیرا در نظر من مأموریت حزبی، یا هر مأموریت اجتماعی دیگر، میتواند برای عامل و مجری آن مناسب یا نامناسب باشد ولی کوچک و بزرگ ندارد و البته اگر کسی اصطلاحات «اعتقاد به خود» و «نفر اول» بودن را به این معنی در مورد من بکار برد مطلقاً اشکالی در آن نمی بینم. باینمعنی اینجانب نه تنها پس از انقلاب، بلکه از همان لحظه ای که بعد از مدتها تردید و تأمل بالاخره در سال ۱۳۲۴ تصمیم گرفتم که «منتی» خودم را فدای حزب کنم و خودم را بتمام معنی به حزب تفویض کردم، و همچنین در تمام طول دوران عضویت در حزب، همیشه بقول کیانوری «من، من، من» کرده ام ولی این «من» نه «من فردی» بلکه «من حزبی» و یا «باعتباری» «من جمعی» بوده است که تصور نمیکند برای آدم هائی مثل کیانوری قابل فهم و درک باشد. بهر حال من «انضباط حزبی» را که نه تنها بصورت يك انضباط آگاهانه بلکه همراه با آگاهی می فهمم نه بمعنای يك انضباط نظامی در ارتش های ضد توده ای، و آرزیم هم اینست که روزی يك سپاه انقلابی ایران بوجود آید که همه افراد آن دارای چنین خصیصه ای باشند و من هم چون تا بینی خسته در آخر صفوف آن قدم آهسته بروم، و فکر میکنم فاجعه سازمان های چپ ایران از یکسو ناشی از خردخواهی های چاه طلبانه کاربدستان آنها برای حفظ مقام خود و از سوی دیگر انضباط کرورکرانه و اعتقاد عوامانه و مریدانه افراد آنها به سازمانشان است.

اما مضحك تر از همه این نتیجه گیری کیانوری است که مؤمنی انور خامه ای بقوه سه و یکی از «من» های «تاریخ» است. راستش من همیشه از مقایسه شدن با دیگران ناراحت میشده ام زیرا هیچوقت دلم نمیخواسته که طعن کم و کاستی های خودم را متوجه دیگران و یا آنرا با آنها تقسیم کنم. بعلاوه از ده ها سال پیش این نکته را دریافته ام که هر آدمی زاده ای خود عالم بزرگی است و هیچ دو نفری به یکدیگر شباهتی ندارند کما اینکه بدون شک در سراسر دنیا هیچ ماجراجوی میار و شعبده بازی را نمیتوان یافت که صد در صد شبیه «رفیق کیا» یا بقولی دیگر «پدر کیا» باشد. اما آنچه که مربوط به «تاریخ» است باید از حضرت کیانوری خواهش کنم که بیش از این بنده را خجالت ندهند و مطمئن باشند چیزی که در «تاریخ» کمترین جایی ندارد آدمی مثل «من» است و آن ذره که در حساب نباید «ما» نیم.

در پایان امیدوارم که خواننده اینهمه طول و تفصیل خسته کننده و ستوه آورنده را بر من ببخشاید. چاره نیست، سنگی است به چاهی افتاده و همه ما برای بیرون آوردنش بزحمت افتاده ایم.

۱۳۷۲/۱/۴

- ۱ - صفحه ۳۵۶ خاطرات نورالدین کیانوری
- ۲ - صفحه ۳۵۰ همان کتاب
- ۳ - صفحه ۳۵۱ همان کتاب
- ۴ و ۵ - صفحه ۵۰۱ سیر کمونیزم در ایران
- ۶ - صفحه ۳۵۴ خاطرات نورالدین کیانوری
- ۷ - سرگذشت - ما و بیگانگان، دکتر نصرت الله جهانشاهلو

جمهوری اسلامی حمله نظامی گسترده دیگری را تدارك دیده است.

اعلامیه مشترك

بنا به اعلامیه دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران، مورخ ۱۳۷۲/۱/۲۵، به دنبال بمباران هوایی قرارگاه هیأت سیاسی آن حزب در ۲۲ اسفند ۱۳۷۱، دولت جمهوری اسلامی در تدارك حمله گسترده ای به قصد نابودی آنهاست. دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران در خارج از کشور، در اعلامیه مطبوعاتی ۱۹ آوریل ۱۹۹۳ اعلام کرده است که از صبح امروز، عملیات نظامی با توپ باران گسترده و شدید آغاز شده است. با توجه به کشتار ها و صدمات فراوانیکه در جریان بمباران هوایی قبلی، اضافه بر مبارزان کُرد ایرانی به کشاورزان و مردم عادی و مناطق مسکونی آنها وارد آمد و حتی به تخریب يك بیمارستان امدادی انجامید، می توان پیش بینی کرد که این حمله جدید در صورت تداوم، ویرانی ها و کشتار های بیشتری را بدنبال آورد. این برادر کشی ها و لشگرکشی ها جز تعمیق خصومت ها و تشدید قهر ثمری نخواهد داشت، لذا از سوی ما شدیداً محکوم می گردد.

ما از سازمان ملل متحد و همه نهاد های مدافع حقوق بشر می خواهیم تا دیر نشده با اتخاذ تدابیر سریع و لازم، جمهوری اسلامی ایران را به قطع این حملات و ایجاد شرایط حل مسالمت آمیز مسائل کردستان ایران دعوت نمایند. تجربه ۱۴ سال گذشته نشان می دهد که جنگ و سرکوب در کردستان ایران، جز استمرار خشونت، نتیجه ای ببار نیاورده است.

امضاء کنندگان زیر با ایمان به اینکه معضلات کردستان راه حل نظامی ندارد، خواستار اعلام آتش بس و جستجوی راه حلهای سیاسی و مسالمت آمیز، برای برقراری صلح و آرامش در منطقه کردستان هستیم.

جمهوری خواهان ملی ایران
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
حزب دمکراتیک مردم ایران

دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران در اعلامیه مورخ ۱۳۷۲/۱/۲۵ به اطلاع مردم مبارز کردستان، خلقهای شرافتمند ایران و مجامع و محافل جهانی، می رساند که «بر پایه گزارشات موثق و مدارك غیر قابل انکار، رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی، خود را برای انجام يك جنایت سهمناك و يك قانون شکنی دیگر آماده می سازد». در اعلامیه خطاب به «خلق های هم زنجیر ایران»، تاکید می کند «آنچه که امروز جمهوری اسلامی قصد دارد مورد حمله قرار دهد و در صورت امکان نابود سازد، محکم ترین و مطمئن ترین سنگر دفاع از آزادی و استقلال و دموکراسی در ایران است». «اقدام وحشیانه جمهوری اسلامی سنگری که جمهوری اسلامی طی ۱۴ سال نتوانسته است از میان بردارد و مبارزان کرد را از تلاش آنان در جهت کسب آزادی سراسر ایران باز دارد». دفتر نمایندگی حزب دموکرات کردستان ایران در خارج از کشور در اعلامیه مطبوعاتی ۱۹ آوریل ۹۳ در پاریس، خبر می دهد که جمهوری اسلامی «از ساعت ۱۰/۵۵ صبح روز ۱۹ آوریل به وقت محلی، دست به پیاده نمودن طرح جنایتکارانه خود زده، توپ باران گسترده و شدید مناطق یاد شده را آغاز نموده است». در این مردم ایران و به ویژه خواست اعلامیه آمد است: «ما بار دیگر از سازمان ملل متحد، سازمان های مدافع حقوق بشر، دولت های صلح دوست و

حزب دموکراتیک مردم ایران در «پیام همدردی و همبستگی با حزب دموکرات کردستان ایران»، بتاريخ ۲۴ اسفند ۷۱ در اعتراض به بمباران دفتر سیاسی آن حزب، اقدام وحشیانه جمهوری اسلامی را محکوم ساخته و مراتب همدردی عمیق خود را با خانواده شهدا و همبستگی عمیق خویش را با حزب دموکرات کردستان ابراز می دارد. و در خاتمه اظهار اطمینان می کند که «پی تردید مبارزه مشترك ما برای استقرار دموکراسی در ایران و پایان دادن به رژیم جور و ستم و استبداد به ثمر خواهد نشست و زمینه واقعی و پایدار برای تحقق سایر خواست های دموکراتیک مردم ایران و به ویژه خواست های بحق حزب دموکرات سازمان ملل متحد، سازمان های مدافع حقوق بشر، دولت های صلح دوست و

دومین سمینار

«ایران در آستانه سال ۲۰۰۰»

دومین سمینار ایران در آستانه سال ۲۰۰۰ در ماه ژوئن ۱۹۹۳ در پاریس برگزار خواهد شد. انجمن پژوهشگران ایران ضمن اعلام این خبر موضوعات اصلی سمینار دوم را به این شرح اعلام کرد:

- ۱ - روند های جهانی شدن اقتصاد
- ۲ - اقتصاد ایران - امکانات و محدودیت های انطباق با روند های جهانی شدن
- ۳ - نقش اقتصادی نفت، امکانات موجود و چشم انداز های آینده

۴ - خلیج فارس، نقش و وظایف یک سیاست ملی و منطقه ای

کلیه علاقمندان چه بعنوان سخنران و شرکت کننده در بحث می توانند با دکتر حسین لاجوردی یا آدرس و تلفن زیر تماس بگیرند:

A. C. I
B.P. 99.16
Paris 75762 Cedex 16
Franc
tel: 4743057